اندیشه نو پیرامون
اختلافات مذهبی

**گردآوری شده توسط:**

**ابواسامه**

**10/7/88**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اندیشه نو پیرامون اختلافات مذهبی |
| **تألیف:**  | ابواسامه |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 7](#_Toc387154561)

[مبحث اول صحابه كرام 9](#_Toc387154562)

[ديدگاه اهل سنت در مورد اصحاب 9](#_Toc387154563)

[دلايل عدالت صحابه در قرآن کريم 10](#_Toc387154564)

[دلايل قرآني: 10](#_Toc387154565)

[آيه نخست: 10](#_Toc387154566)

[آيه دوم: 11](#_Toc387154567)

[آيه سوم: 12](#_Toc387154568)

[آيه چهارم: 13](#_Toc387154569)

[دلايل عدالت صحابه در سنت پيامبرص 13](#_Toc387154570)

[حديث اول: 13](#_Toc387154571)

[حديث دوم: 14](#_Toc387154572)

[حديث سوم: 14](#_Toc387154573)

[حديث چهارم: 14](#_Toc387154574)

[حديث پنجم: 15](#_Toc387154575)

[حديث ششم: 15](#_Toc387154576)

[خلاصه آنچه که گذشت 15](#_Toc387154577)

[دشنام دادن صحابه و حکم آن 16](#_Toc387154578)

[حکم سب ام‌المؤمنين عايشه ل 18](#_Toc387154579)

[حکم سب و دشنام دادن به بقيه امهات المؤمنين 19](#_Toc387154580)

[ديدگاه تشيع در مورد اصحاب ، اهل بيت واهل سنت 20](#_Toc387154581)

[واجب بودن اختلاف با اهل سنت 20](#_Toc387154582)

[موافقت با اهل سنت جايز نيست 21](#_Toc387154583)

[با عامه (اهل سنت) مشترك نيستيم 22](#_Toc387154584)

[دشمني با صحابه 23](#_Toc387154585)

[خلاصه گفتار 26](#_Toc387154586)

[مبحث دوم مختصری در مورد تقیه 27](#_Toc387154587)

[دید گاه تشیع 27](#_Toc387154588)

[دیدگاه اهل سنت 28](#_Toc387154589)

[اقسام مدارات 28](#_Toc387154590)

[خلاصه گفتار 29](#_Toc387154591)

[مبحث سوم جانشيني بعد از پيامبر **ص** 30](#_Toc387154592)

[بررسي ديدگاه اهل سنت و تشيع در مورد جانشيني 30](#_Toc387154593)

[سه نكته اصلی اختلاف 34](#_Toc387154594)

[اسناد اين سه اصل 35](#_Toc387154595)

[1-آيات قرآنی 35](#_Toc387154596)

[2- احاديث 45](#_Toc387154597)

[حديث غدير 45](#_Toc387154598)

[سند حديث غدير 45](#_Toc387154599)

[زمان و مكان خطبه غدير 47](#_Toc387154600)

[محرک و عوامل ايراد خطبه 49](#_Toc387154601)

[حديث ثقلين: 54](#_Toc387154602)

[اهل بيت چه كساني هستند؟ 57](#_Toc387154603)

[حديث الموالات 61](#_Toc387154604)

[پاسخ به يك اشكال از اقوال اهل بيت 63](#_Toc387154605)

[استدلال اهل تشيع 66](#_Toc387154606)

[كتب لغت 66](#_Toc387154607)

[تسلسل كلام نبوی 68](#_Toc387154608)

[استدلال شيعه و اهل بيت 69](#_Toc387154609)

[خلاصه گفتار 70](#_Toc387154610)

[مبحث چهارم حضرت فاطمه زهرا **ب** 72](#_Toc387154611)

[جريان فَدَك‌ 72](#_Toc387154612)

[في ء چيست؟ 73](#_Toc387154613)

[فدك‌ پس‌ از وفات‌ پيامبر ص 74](#_Toc387154614)

[فدك‌ به‌ كسي‌ داده‌ نشده‌ بود؟ 75](#_Toc387154615)

[اشكال‌ اول‌: محروم كردن از ارث پدري 76](#_Toc387154616)

[جواب اهل سنت در اين مورد 77](#_Toc387154617)

[اشكال‌ دوم‌: عدم‌ قبول‌ شهادت‌ علي ‌ و... 81](#_Toc387154618)

[جواب اهل سنت در اين اشكال 82](#_Toc387154619)

[جوابی ديگر 82](#_Toc387154620)

[اشكال‌ سوم‌: پيامبر ص وصيّت‌ كرده‌ بودند كه‌ فدك‌ را به‌ فاطمه‌ بدهند؟ 85](#_Toc387154621)

[جواب‌ 85](#_Toc387154622)

[ازدواج خليفه دوم \_ عمربن خطاب با ام كلثوم ل 87](#_Toc387154623)

[منابع اين ازدواج در كتب اهل سنت 87](#_Toc387154624)

[منابع اين ازدواج‌ در آثار اهل‌ تشيع 90](#_Toc387154625)

[شهادت يا وفات حضرت 94](#_Toc387154626)

[افسانه‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرا ل() 96](#_Toc387154627)

[اشكالات‌ اين‌ موضوع 103](#_Toc387154628)

[خلاصه گفتار 104](#_Toc387154629)

[مبحث پنجم ازدواج موقت 106](#_Toc387154630)

[شرط ايمان 106](#_Toc387154631)

[ثواب صيغه 107](#_Toc387154632)

[ارتقاي درجه 107](#_Toc387154633)

[سِنّ صيغه 108](#_Toc387154634)

[فتواي امام خميني در مورد سن صيغه 109](#_Toc387154635)

[تحريم صيغه 109](#_Toc387154636)

[بدعت گذاركيست؟ 110](#_Toc387154637)

[يك پارادوكس 111](#_Toc387154638)

[بعضي از مفاسد صيغه 111](#_Toc387154639)

[صيغه از ديدگاه قرآن 113](#_Toc387154640)

[آيه اول 113](#_Toc387154641)

[آيه دوم: 113](#_Toc387154642)

[رأي امام صادق 114](#_Toc387154643)

[رأي امام رضا 115](#_Toc387154644)

[رأي  امام باقر 115](#_Toc387154645)

[افتراء به ائمه ‡ 115](#_Toc387154646)

[مشروعيت لواط 116](#_Toc387154647)

[مخالفت با نص قرآن 117](#_Toc387154648)

[خلاصه گفتار 117](#_Toc387154649)

[مبحث ششم توسل 119](#_Toc387154650)

[تعریف اولیه 119](#_Toc387154651)

[تعظيم‌ قبور صالحان‌ 123](#_Toc387154652)

[قرباني‌ و نذر و طواف‌ و اعتكاف‌، عبادت‌ است‌ 127](#_Toc387154653)

[غلوّ در افراد صالح‌ 129](#_Toc387154654)

[توسّل‌ و واسطه‌ قرار دادن‌ بندگان‌ صالح 131](#_Toc387154655)

[واسطه‌ها، خود دنبال‌ وسيله‌ هستند 133](#_Toc387154656)

[دعا و استغاثه‌ 135](#_Toc387154657)

[خواندن‌ غير خدا، چيزي‌ جز پيروي‌ از وهم‌ و گمان‌ نيست 136](#_Toc387154658)

[هرگز ما را نخوانده‌ايد 138](#_Toc387154659)

[سرانجام‌ پشيماني‌ است 141](#_Toc387154660)

[خداوند، نزديك‌ و شنواست‌ و به‌ واسطه‌ نياز ندارد 143](#_Toc387154661)

[خلاصه گفتار 146](#_Toc387154662)

[مبحث هفتم مسح یا غسل وضو؟ 147](#_Toc387154663)

[**ترجمۀ اهل سنت:** 147](#_Toc387154664)

[**ترجمۀ اهل تشیع:** 147](#_Toc387154665)

[دلائل اهل سنت 148](#_Toc387154666)

[خلاصۀ گفتار 149](#_Toc387154667)

[منابع استفاده شده در اين رساله 150](#_Toc387154668)

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيّئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلاَّ الله وحده لا شريك له، وأشهد أنَّ محمداً عبده ورسوله وعلی آله وصحبه أجمعين.

اما بعد: شكر و سپاس ایزد منان را كه به اینجانب توفیق داد تا در موضوع تفكرات مذهب تشیع و حوادث مهم اختلافی بعد از وفات پیامبر ص به كنكاش و جستجو بپردازم.

روزگاری سخت بر مسلمانان گذشت, روزگاری كه همراه بود با سختی‌های جنگ، اسارت، تحریم و.... اما یاران پیامبر ص تمام این سختی‌ها را به جان خریده و مانند تشنگانی كه در بیابان به دنبال جرعه آبی می‌گردد، عطش خود را با مصاحبت سید المرسلین سیراب كردند. اما زمانه وفا نكرد، مرگ، پیامبر ص را به جایگاه ابدی‌اش رساند و مسلمانان را در میان بغض و اندوه فرو برد، در این برهه از زمان بود كه یاران و اصحاب او ص از به هم پاشیدگی امت اسلامی جلوگیری كردند و راه او را ادامه دادند. اما عده‌ای شروع به دریده‌گویی نسبت به این پهلوانان ورشید مردان نمودند. آنان ایشان را منافق خوانده و از دین برگشته اعلام نمودند. كسانی كه جان خود را در طبق اخلاص گذاشته تا كلمه توحید را به اقصی نقاط این جهان برسانند. آری حقانیت خلفای راشدین سوالی است كه امروزه ذهن تمام اقشار جامعه را خصوصا قشر جوان را به خود مشغول نموده است. برخود كه یكی از اقشار جوان جامعه هستم لازم دانستم كه درمیان این هجوم‌ها و توهین‌ها به اصحاب پاک رسول الله ص، رساله‌ای تهیه كنم كه حتی بطور اجمالی هم كه شده به بررسی موضوعات اختلافی بپردازد. امید است خداوند متعال رهرو حقیقت را برایمان نشان داده و محبت خود، رسول پاكش و اصحاب و اهل بیت آن را در دل‌های ما جاری بگرداند.در پایان از دوستانی3 كه خالصانه مرا در این راه یاری نمودند، خصوصا علمای كرام كمال تشكر را دارم.

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ [البقرة: 127].

«پروردگارا [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی».

ابواسامه

10/7/88

مبحث اول
صحابه كرام

ديدگاه اهل سنت در مورد اصحاب

همانا دیدگاه اهل سنت درباره اصحاب رسول الله ص در درجه اول اهمیت قرار دارد که برای مطالعه تاریخ اصحاب لازم و ضروری می‌باشد، در غیر اینصورت، اگر مسأله اصحاب در عقیده کنار گذاشته شود، انحراف و تشویش ایجاد می‌شود.و بخاطر اهمیت همین مسأله در همه کتاب‌های عقیدتی اهل سنت این موضوع را بگونه‌ای آشکار می‌بینیم، یعنی امکان ندارد که کتابی از اهل سنت را پیدا کنید که به همه جوانب عقیده پرداخته باشد ولی به این موضوع نپرداخته باشد، مانند: کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة» نویسنده: لالکائی، کتاب: «السنة» نویسنده: ابن ابی عاصم، و کتاب: «السنة» نویسنده: عبدالله احمد ابن حنبل، و کتاب: «الإبانة» نویسنده: ابن بطه، و کتاب: «عقيده السلف أصحاب الحديث» نویسنده: صابونی و ... .بلکه هر امامی از امامان اهل سنت وقتی عقیده خویش را بیان می‌کند اگرچه در یک ورقه و یا کم‌تر هم باشد حتماً به موضوع اصحاب اشاره می‌کند، و آن هم یا از جهت فضیلت آنها است، و یا فضیلت خلفای راشدین، و یا عدالت آنها بحث خواهند نمود، و سب و دشنام دادن آنها را نهی کرده‌اند، و از اختلافات و اختلاف نظر آنها زبان فروبسته‌اند([[1]](#footnote-1)).

دلايل عدالت صحابه در قرآن کريم

عدالت صحابه نزد اهل سنت از مسایل قطعی عقیده می‌باشد و یا می‌توان گفت این موضوع در دین بطور ضروری معلوم و مشخص است و برای این ادعا از قرآن و سنت دلیل آورده می‌شود و دلایل بسیاری از این دو منبع وجود دارند که آنرا ثابت می‌کند.

دلايل قرآنی:

آیه نخست:

خداوند می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١﴾ [الفتح: 18]. «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را پاداششان کرد». جابر بن عبدالله گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم([[2]](#footnote-2)). این آیه بطور آشکار و روشن دلالت می‌کند بر اینکه خداوند آنان را تزکیه نموده است، تزکیه‌ای که بجز خداوند کسی نمی‌تواند بر آن آگاه باشد، زیرا این تزکیه، تزکیه باطن و درون، و آنچه در دل‌هایشان نهفته است می‌باشد، و بهمین خاطر از آنان راضی شد، و کسی که خداوند از او راضی شود غیر ممکن است که بر کفر بمیرد، چون در این جا ملاک رضایت خدا بر وفات است، زیرا رضایت خدا در رابطه با کسانی است که می‌داند مسلمان خواهند مرد([[3]](#footnote-3)). آنچه که این دیدگاه را ثابت می‌کند: روایتی است که مسلم در صحیح خود آورده که پیامبر فرموده‌اند: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ أَحَدٌ. الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا»([[4]](#footnote-4)). «هیچ فردی از اصحاب شجره كه با رسول الله ص بیعت كردند به دوزخ داخل نخواهد شد». ابن تیمیه: گفته است، رضا از صفات قدیمی خداوند می‌باشد و تنها از بندگانی اعلام رضایت می‌کند که می‌داند موجبات رضای خدا را فراهم می‌کنند و خداوند از هر کسی راضی شود، هیچ وقت بر او خشمگین نمی‌گردد، و خداوند رضایت خود را از هر کس اعلام کرده باشد، بطور یقین آنشخص بهشتی است، و اگر اعلام رضایت خدا بعد از ایمان شخص باشد، این بخاطر ذکر مدح و ستایش او است، و اگر خداوند بداند که بعد از کارهای نیک، فرد دچار کارهای ناشایست می‌شود جزو آنان بحساب نمی‌آید([[5]](#footnote-5)).

ابن حزم: می‌گوید: آنجا که خداوند فرموده: آنچه در دل‌هایشان هست می‌داند و از آنان راضی گشته است و آرامش خویش را بر آنان وارد فرموده است، برای هیچ کس درست نیست که درباره‌ی آن توقف نماید و یا شکی به دل راه دهد([[6]](#footnote-6)).

آیه دوم:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29]. «محمد فرستاده خداست، و كسانی كه با او هستند در برابر كفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال ركوع و سجود می‏بینی در حالی كه همواره فضل خدا و رضای او را می‏طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی كه جوانه‏های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محكم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد كرده كه زارعان را به شگفتی وامی‏دارد، این برای آن است كه كافران را به خشم آورد (ولی) كسانی از آنها را كه ایمان آورده و كارهای شایسته‏انجام داده‏اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است». امام مالک می‌گوید است: شنیدم که نصاری به هنگام فتح شام وقتی که اصحاب را دیدند،گفته‌اند: به خدا قسم اینها از حواریون مسیح بهتراند.

آیه سوم:

خداوند می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: 8]. «همچنین غنایم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند». تا آیه 10 سوره حشر كه خدا می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. «کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، وکینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی...».

آیه چهارم:

 خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و كسانی كه به نیكی از آنها پیروی كردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، كه نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند; و این است پیروزی بزرگ!».

ابن تیمیه می‌گوید: خداوند بدون هرگونه شرطی از سابقین راضی گشته ولی برای تابعین شرط احسان را در نظر گرفته، و از جمله تبعیت با احسان این است که از آنان اظهار رضایت نموده و برایشان طلب مغفرت نمود([[7]](#footnote-7)). آیات زیادی در كلام پاک الهی در مورد اصحاب رسول آمده است كه در اینجا به همین آیات بسنده می‌كنیم.

دلايل عدالت صحابه در سنت پيامبر ص

حدیث اول: ابوسعید روایت کرده می‌گوید: میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف دعوایی ایجاد شده بود، خالد او را دشنام داد، پیامبرص وقتی شنید فرمود: «لاَ تَسُبُّوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِى فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»([[8]](#footnote-8)) «هیچ کدام از أصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی‌رسد»!!. ابن تیمیه در کتاب «الصارم الـمسلول» می‌گوید، و همچنین امام احمد و غیره هم گفتند: هرکس با پیامبر ص یک سال و یا یک ماه یا یک روز مصاحبت نموده باشد و یا حتی در حالی که ایمان آورده او را دیده باشد جزو اصحاب پیامبر ص به حساب می‌آید، و به همان اندازه که با ایشان بوده درجه‌ی مصاحبت خواهد داشت.

حدیث دوم: پیامبر ص به عمر فرمود: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى مَنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»([[9]](#footnote-9)). چه می‌دانی: شاید خداوند به اهل بدر اطلاع داده که بر دل‌هایشان آگاه است و فروده: هرچه می‌خواهید انجام دهید زیرا از گناهانتان در گذشتم.

حدیث سوم: عمران بن حصین گفته است که پیامبر فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِى قَرْنِى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ. قَالَ عِمْرَانُ فَلاَ أَدْرِى أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا»([[10]](#footnote-10)). «بهترین مسلمانان امت من، کسانی هستند که در این قرن با من زندگی می‌کنند سپس آنانی که بعد از این قرن می‌آیند، عمران می‌گوید: نمی‌دانم آیا پیامبر بعد از قرن خویش دو قرن را گفت یا سه قرن».

حدیث چهارم: ابوموسی اشعری از پیامبر روایت کرده که فرمود: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوعَدُ وَأَنَا أَمَنَةٌ لأَصْحَابِى فَإِذَا ذَهَبْتُ أَتَى أَصْحَابِى مَا يُوعَدُونَ وَأَصْحَابِى أَمَنَةٌ لأُمَّتِى فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِى أَتَى أُمَّتِى مَا يُوعَدُونَ»([[11]](#footnote-11)). «ستارگان برای آسمان امین و سپر هستند وقتیكه ستاره‌ها بروند آنچه به اهل آسمان وعده داده شده بر سرشان می‌آید و آنهم قیامت است، و من امین امتم هستم وقتیكه بروم آنچه برای آنان وعده داده شده خواهد آمد و آنهم فتنه می‌باشد، «و از فتنه مرتد شدن بسیاری از مسلمانان بعد از وفات رسول اللهص بود ولی خداوند ابوبكر را مسخر نمود تا در مقابل آنها بایستد و مانع شود»، و اصحاب من برای امتم امین هستند وقتیكه بروند آنچه برایشان وعده داده شده بر سرشان خواهد آمد و آنهم فتنه و ظلم و جور و باطل است».

حدیث پنجم: عمر بن خطاب از پیامبر نقل کرده که فرمود: «أَكْرِمُوا أَصْحَابِي، فَإِنَّهُمْ خِيَارُكُمْ»([[12]](#footnote-12)).

حدیث ششم: واثله بطور مرفوع از پیامبرص نقل می‌کند که فرمود: «لا تزالون بخير مادام فيكم من رآني وصحبنى، والله لا تزالون بخير مادام فيكم من رأی مَن رآنى وصاحبنى»([[13]](#footnote-13)). «مدام بر خیر و نیکی خواهید ماند، مادام که در میان شما کسی باشد که من را دیده باشد و با من مصاحبت نموده باشد، بخدا سوگند مدام بر خیر خواهید بود بشرطیکه میان شما رأی و نظر کسی که من را دیده باشد و با من همنشین بوده باشد وجود داشته باشد».

خلاصه آنچه که گذشت

از آیات و احادیثی که ذکر کردیم در مورد مناقب صحابه نتیجه می‌گیریم که:

اولاً: خداوند ظاهر و باطن آنان را تزکیه نموده، و بعنوان مثال برای تزکیه ظاهرشان می‌توان گفت که خداوند آنان را به بزرگترین اخلاق پسندیده توصیف کرده است اما در مورد باطن و درون آنان، این چیزی است که تنها مخصوص خداوند است و تنها او است که بر دلها و درون آنها آگاه می‌باشد، و خداوند از صداقت و درستی باطن اصحاب خبر داده‌است.

ثانیاً: بسبب توفیقات الهی به بزرگترین امور خیر چه ظاهری و چه باطنی، خداوند خبر می‌دهد که از آنان راضی گشته و توبه و انابه آنان را پذیرفته و به همه آنان وعده حُسنی را داده است.

ثالثا: بعد از همه اینها طبیعی است که عصر آنان بهترین و خیرالقرون باشد و امین این امت باشند و به همین دلیل اقتدای امت به آنان واجب است بلکه تنها راه رسیدن به بهشت همین طریقه می‌باشد: «عليكم بسنتى وسنة الخلفاء الراشدين الـمهديين من بعدي»([[14]](#footnote-14)). «بر شما واجب است که پیرو سنت و روش من و روش خلفای راشدین هدایتگر بعد از من باشید».

دشنام دادن صحابه و حکم آن

سب و دشنام دادن صحابه به چند نوع تقسیم می‌شود و هر نوع حکم خویش را دارد.

تعریف سب: عبارت است از تنقیص شخصیت و بی‌ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعلت اختلاف عقیده‌ای که دارند ایجاد می‌شود، مانند لعن و تقبیح و غیره([[15]](#footnote-15)) و سب و دشنام صحابه انواعی دارد که بعضی از آنها بدتر و شرشان بیشتر است، مانند اینکه برخی بوسیله کفر و فسق دشنام می‌دهند و بعضی هم بوسیله امور دنیوی مانند بخل و ضعف رأی سب و دشنام می‌دهند. این سب و دشنامها یا به همه آنها داده می‌شود، و یا به بعضی از آنها، و یا به یک نفر از آنان نسبت داده می‌شود، و این فرد هم یا نصوص متواتر بر اثبات فضل او وجود دارد، و یا کمتر از آن می‌باشد. حالا تفصیل آن و بیان احكام آن را بطور مفصل خواهیم گفت: کسی که کفر و یا فسق را به برخی یا به تمام اصحاب نسبت دهد، هیچ گونه شکی نیست که چنین فردی کافر می‌شود، و برای این حکم دلایلی وجود دارد که اهم آنرا ذکر می‌کنیم. مضمون این گفتار این است که ناقلان قرآن و سنت کافر و یا فاسق بوده‌اند، و بدین صورت در قرآن و سنت شک و شبهه ایجاد می‌شود، زیرا طعن زدن در ناقل در واقع طعن زدن در منقول است. همچنین در این گفتار تکذیب نص قرآن می‌شود که بطور روشن از آنان اظهار رضایت نموده و آنان را مورد ستایش قرار داده است، و نصوص قرآنی و احادیث که دال بر افضلیت اصحاب می‌باشند بطور قطعی چنین علمی را حاصل می‌کند([[16]](#footnote-16)).

و کسی که علم قطعی حاصل از قرآن و سنت را رد نماید کافر است.در این سب و دشنام اذیت و آزار پیامبروجود دارد، چون اینان اصحاب و یاران نزدیک و مخصوص او بودند، دشنام دادن به نزدیکان و افراد مخصوص انسان بدون شک اذیت‌آور است، و می‌دانیم که اذیت کردن پیامبر ص کفر است.

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در تبیین این حکم می‌گوید: و اگر کسی از این تجاوز کند و گمان ببرد که اصحاب بعد از وفات پیامبر ص مرتد گشته‌اند، بجز تعدادی که به بیست نفر نمی‌رسند. و یا اینکه بگوید همه اصحاب فاسق بوده‌اند، این بدون شک کافر است، چون تکذیب نص قرآن را کرده که در چندین موضع اصحاب را ستوده و از آنان اظهار رضایت نموده است، بلکه هر کس از کافر شدن اینها به خود شک راه دهد او نیز کافر می‌شود. و این را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: کفر اینها بطور اضطرار از دین اسلام معلوم می‌شود([[17]](#footnote-17)). پس می‌‌توان نتیجه گرفت، از آنجایی که این دو خلیفه راشده یعنی عمر و علی افراد را به تهمت افتراء حد می‌زنند تنها بخاطر اینکه آنان را بر ابوبکر و یا ابوبکر و عمر تفضیل داده‌اند. در حالی که تفضیل دادن کسی بر دیگری نه سب است و نه دشنام!! از این حکم باید دانسته شود حکم سب و دشنام آنان چگونه خواهد بود؟!([[18]](#footnote-18)).

حکم سب ام‌المؤمنين عايشه ل

اما کسی که ام‌المؤمنین عایشه را به چیزی سب نماید که خداوند در قرآن او را تبرئه و پاکی او را اعلام نموده است، بدون خلاف کافر می‌شود. و بر این حکم ائمه بطور اجماع حکم نموده‌اند بدون هرگونه اختلاف نظری! از امام مالک روایت شده که فرمود: هر کس ابوبکر را دشنام دهد حد زده می‌شود و هر کس عایشه را سب نماید کشته خواهد شد، پرسیدند چرا؟ فرمود: هر کس او را متهم نماید با قرآن مخالفت ورزیده([[19]](#footnote-19)) دلایلی که بر کفر بودن سب ام‌المؤمنین وجود دارند، صریح و ظاهر هستند از جمله:

اولاً: آنچه که امام مالک به آن استدلال می‌کند که می‌فرماید: این تکذیب قرآن است که بطور صریح و روشن برائت عایشه را اعلام کرده و تکذیب قرآن کفر است. ابن کثیر می‌گوید: تمام علماء متفق‌القول هستند که هر کس عایشه را به چیزی که در قرآن برائتش آمده متهم نماید کافر است، چون چنین کسی مخالف قرآن است([[20]](#footnote-20)).

ابن حزم در توضیح و تعلیق بر قول امام مالک می‌نویسد: فرموده امام مالک صحیح است چون این دشنامها سبب مرتد گشتن او می‌شود، چون خداوند را تکذیب نموده است([[21]](#footnote-21)).

ثانیاً: این اتهام باعث تنقیص شخصیت پیامبر ص می‌شود که قرآن در چند مورد به آن اشاره فرموده، از جمله: «كسانی كه زنان پاكدامن و بی‏خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‏سازند». ابن عباس به هنگام تفسیر این آیه می‌گوید: این در شأن عایشه ل و همسران پیامبر ص می‌باشد و این مبهم و قابل توبه نیست، ولی هر کس یک زن مؤمن را قذف نماید خداوند راه توبه را به او می‌دهد ... در ادامه می‌گوید که مردی در جلسه خواست بلند شود و برای تفسیر زیبایش صورت ابن عباس را ببوسد([[22]](#footnote-22)). ابن عباسب توضیح داده که این آیه در مورد کسانی نازل شده که عایشه ل و همسران پاک پیامبر ص را قذف نمودند، چون قذف آنان طعن و دشنام به پیامبر ص می‌باشد، و هر کس زن کسی را متهم کند در واقع همسرش را مورد اذیت و آزار قرار داده است، همانگونه که باعث عار و ننگ است برای پسرش، چون نسبت ناپاکی را به همبسترش داده که این بزرگترین آزاری است که می‌توان به یک مرد رساند، حتی چنین تهمتی اگر به خودش نسبت داده می‌‌شد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب : می‌گوید هرکس اتهام ناپاکی را به امّ‌المؤمنین عایشه مطهره ل نسبت دهد، او از زمره عبدالله بن ابی سلول سردسته منافقین می‌باشد. «آنها كه خدا و پیامبرش ص را آزار می‏دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خواركننده‏ای آماده كرده است».

حکم سب و دشنام دادن به بقيه امهات المؤمنين

علماء نسبت به قذف بقیه همسران پیامبر ص اختلاف‌نظر دارند ولی قول راجحی که اکثر علماء پذیرفته‌اند این است که گوینده آن کافر است، چون کسی که قذف شده است همسر پیامبر ص است و بخاطر او است که خشمگین شده، زیرا عایشه ل همسر پیامبر ص است و با بقیه همسرانش برابر است([[23]](#footnote-23)). چون در بقیه ازواج پیامبر ص هم تنقیص شخصیت او در کار می‌باشد([[24]](#footnote-24)). این احکام را در مبحث حکم قذف عایشهل بیان نمودیم، ولی حکم سب و دشنام بقیه زنان پیامبر ص به دشنامی غیر از آنچه ذکر شد حکم قذف و سب بقیه اصحاب است با تفصیلی که گذشت.

ديدگاه تشيع در مورد اصحاب ، اهل بيت واهل سنت

هنگامی كه ما كتب معتبر شیعیان را میخوانیم و به اقوال فقهاء و مجتهدین ایشان برمی‌خوریم و میبینیم كه یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند، لذا اسماء و القاب زیادی برای آنان گذاشته, گاهی عامه گاهی نواصب و گاهی با نامهای دیگری به آنها اشاره می‌كنند، هنوز بعضی شیعیان معتقدند كه اهل سنت دم دارند، و اگر كسی خواسته باشد یكی را دشنام دهد، و خشم خودش را براو فرونشاند، میگوید: «استخوان سنی در گور پدرت باد»، «یاعمر» و از این قبیل حرفها!. علت این امر آنست كه این گروه سنی را بقدری نجس و پلید می‌دانند كه اگر هزار بارهم شست وشو داده شود نجاستش از بین نمیرود و پاک نمی‌شود. واین اعتقاد بیشتر شیعیان است، لذا فقهای تشیع, سنی را در ردیف كافر و مشرک و حتی خنزیر شمرده و آنرا جزو چیزهای نجس معرفی كرده‌اند! به همین دلیل است كه هر كاری آنان می‌كنند واجب است كه عكس آنان عمل كرده شود.

واجب بودن اختلاف با اهل سنت

شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت میكند كه گفت به امام رضا گفتم: گاهی مسئله‌ای پیش می‌آید كه فهمیدن آن لازم است، و در شهری كه من هستم كسی از شیعیان شما نیست كه از او فتوی بگیرم، امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه، هرچه جواب داد بر عكس آن عمل كن كه حق در همین است. (عیون أخبار الرضا: 1/275چاپ تهران). از حسن بن خالد روایت شده كه گفت: از امام رضا نقل گردیده كه فرمودند: شیعیان ما كسانی هستند كه حرف ما را میپذیرند، و بادشمنان ما مخالفت می‌كنند، كسی كه چنین نباشد از مانیست.(الفصول الـمهمة: 225 چاپ قم) مفضل بن عمر از امام صادق روایت كرده كه فرمودند: دروغ می‌گوید كسی كه مدعی است از شیعیان ماست، در حالی كه به ریسمان غیر ما چنگ زده است. (الفصول الـمهمة: ص 225).

موافقت با اهل سنت جايز نيست

این عنوان بابی است كه حرعاملی در كتاب خودش وسائل الشیعه بسته است، می‌فرماید: احادیث در این باره متواتراست از جمله قول امام صادق درباره دو حدیث متعارض كه فرمودند:آنها را با روایات عامه (مراد اهل سنت است) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان موافق بود, تركش كنید وآنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل كنید. همچنین فرمودند: هرگاه دو حدیث متعارض به شما رسید، به آنچه مخالف آنهاست عمل كنید. نیز فرمودند: به آنچه خلاف عامه است عمل كن، و فرمود: آنچه مخالف عامه باشد سعادت در آن است همچنین فرمودند: بخدا سوگند هرگز خداوند در پیروی از غیر ما برای كسی هیچ خیری نگذاشته است،كسیكه موافق ما عمل كند مخالف دشمن ماست، و كسیكه در گفتار یا كرداری موافق دشمن ما باشد نه او از ماست و نه ما از او هستیم. امام رضا فرمودند: هرگاه دو حدیث را متعارض یافتید، ببینید كدام یک باعامه مخالف است به آن عمل كنید، و آنچه با روایات آنان موافق بود آنرا بگذارید. همچنین از قول امام صادق نقل شده كه : بخدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها چیزی از حق نمانده است. [الفصول الـمهمة: ص325-326] حر عاملی درباره اینگونه روایات می‌فرماید: از حد تواتر گذشته است, تعحب است كه بعضی متأخرین خیال كرده‌اند كه دلیل ما در اینجا خبر واحد است. همچنین می‌فرماید: آنچه از این احادیث متواتره ثابت می‌شود این است كه اكثر قواعد اصولی‌ای كه در كتب عامه وجود دارد باطل است. [الفصول الـمهمة: 326].

با عامه (اهل سنت) مشترك نيستيم

نعمت الله جزائری می‌گوید: ما با آنان در هیچ اصلی مشترک نیستیم. نه در إله, نه در پیامبر و نه در امام، زیرا آنها معتقدند پروردگارشان ذاتی است كه پیامبرش محمد و خلیفه‌اش ابوبكر است، در حالی كه ما چنین خدایی را قبول نداریم و نه چنین پیامبری را «لا نقول بهذا الرب ولا بذلك النبي» «پروردگاریكه خلیفه پیامبرش ابوبكر باشد خدای ما نیست و آن پیامبرهم پیامبر ما نیست» «إن الرب الذى خليفة نبيه ابوبكر ليس ربنا ولا ذلك النبي نبينا» [الأنوار النعمانية: 2/278 باب نور في حقيقة دين الإمامية والعلة التي من أجلها يجب الأخذ بخلاف ما تقوله العامة]. شیخ صدوق ازابواسحاق ارجانی روایت میكند كه گفت: امام صادق فرمودند: آیا میدانی چرا به شما دستور داده شده برخلاف اهل سنت عمل كنید؟ گفتم نمیدانم فرمود: زیراكه علی هیچ كاری نبوده كه انجام دهد مگر اینكه امت با او مخالفت می‌كرد، تا اینكه امر او را باطل كنند، از آنچه نمی‌دانستند از امیرالمؤمنین می‌پرسیدند، اما هرچه ایشان فتوا میداد آنها از پیش خودشان برای آن ضدی می‌تراشیدند، تا اینكه حق را برای مردم وارونه جلوه دهند: «أتدري لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقوله العامة فقلت: لا ندري، فقال: إن عليا لم يكن يدين بدين إلا خالف عليه الأمة! إلى غيره إرادة لإبطال أمره وكانوا يسألون أميرالـمؤمنين س عن الشيء الذي لايعلمونه فإذا أفتاهم جعلوا له ضدا من عندهم ليلبسوا علي الناس» [علل الشرائع: ص531 چاپ ایران].

اینجا سؤالی مطرح می‌شود، فرض كنیم كه در مسئله‌ای حق با عامه است آیا با این وجود واجب است كه برخلاف قول آنان عمل كنیم؟

دشمني با صحابه

دشمنی با اهل سنت امر تازه‌ای نیست بلكه ریشه بسیار طولانی دارد حتی به قرن اول میرسد، یعنی باخود صحابه پیامبرص كه شیعه معتقد است همه آنان از دائره اسلام خارجند! بجزسه نفر كه ثقة الاسلام كلینی در كتاب كافی خود آنها را استثناء كرده است چنانكه می‌فرماید: همه مردم بعد از پیامبرص مرتد شدند بجزسه نفر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی و ابوذرغفاری. [روضة الكافی: 8/246]. حال این چه معمایی است, بنا به قول شهید مولانا محمد عمر سربازی آیا این قابل حل می‌باشد كه امروزه در دانشگاهها و حوزه‌های اسلامی ضریب قبولی حدود 70 تا 90 درصد می‌باشد, آنگاه مكتب رسول اللهص فقط 3 شاگرد را بعد از 23 سال نبوت به جامعه تحویل داده است!!! ؟! یعنی دستاورد پیامبرص در تمام بیست و سه سال زندگی رسالت و دعوت فقط همین سه نفر بوده است؟ چرا پیامبر عظیم الشان اسلام ص باچنین مشكلی مواجه شدند؟! اگر از یهود بپرسند كه در دین شما بهترین افراد پس از پیامبر شما چه كسانی هستند خواهند گفت: یاران حضرت موسی ، نصاری خواهند گفت: حواریون حضرت عیسی ، ولی اگر از شیعیان بپرسند كه بدترین افراد در دین شما پس از پیامبرص چه كسانی هستند؟ خواهند گفت: اصحاب پیامبرص براستی من از این معما سردر نمی‌آورم، بزرگ‌ترین اصحاب پیامبرص كه در واقع دین را پس از رحلت ایشان نه تنها حفاظت كه از آن دفاع كردند و آن را تا اقصی نقاط جهان رساندند، مورد بدترین حمله‌ها قرار گرفته‌اند.حتی همسران پیامبر ص كه اهل بیت درجه اول ایشان هستند و طبق فرمان الهی مادران ﴿وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب: 6]. از توهین و ناسزا محفوظ نمانده اند، لذا در دعای معروف تشیع كه بنام «دعای صنمی قریش» شهرت دارد و دركتب معتبرایشان از قبیل بحار الانوار و مفتاح كفعمی و غیره درج گردیده چنین آمده است «اللهم العن صنمى قريش وجبتيهما وطاغوتيهما وابنتيهما» كه منظوراز دوصنم قریش و دو جبّت و دو طاغوت ابوبكر و عمر ب پدر زنان پیامبر ص و منظور از ابنتبهما عائشه و حفصه -سلام الله علیهم اجمعین- همسران پیامبرص هستند. از حمزه بن محمد طیار نقل شده كه فرمود: در مجلس امام صادق بودیم كه صحبت از محمد پسر ابوبكر بمیان آمد فرمودند: «خدایش رحمت كند»، روزی خطاب به امیر المؤمنین فرمود: «دستتان را بدهید كه با شما بیعت كنم»، پرسیدند: مگر بیعت نكرده‌ای؟ فرمود: چرا بیعت كرده‌ام ولی برای امر دیگری می‌خواهم بیعت كنم، امیرالمؤمنین دستشان را دراز كردند، محمد دست حضرت امیر را گرفت و فرمود: «أشهد انك امام مفترض طاعته وأن أبي فى النار» «گواهی می‌دهم كه شما امام واجب الاطاعت هستی و پدرم در دوزخ است». [رجال كشی: ص/61]. از شعیب نقل گردیده كه امام صادق فرمودند: هیچ خانواده‌ای نیست مگر اینكه در آنها شخص نجیبی از خودشان وجود دارد، و نجیب ترین شخص از بدترین خانواد، محمد بن ابوبكر است. [رجال كشی: ص/61]. علاوه برآن این واقعیت را حد أقل ما ایرانیان می‌دانیم كه در شهر كاشان زیارتی است كه به نام بابا شجاع شهرت دارد و بسیاری از مردم از دور و نزدیک برای دیدن این زیارت می‌آیند، تقریبا چیزی شبیه قبر سرباز گمنامی است كه در بعضی كشورهای غربی وجود دارد این قبرخیالی گویا قبر ابولؤلؤ مجوسی قاتل عمر بن خطاب است، بر درو دیواراین زیارت كلماتی از قبیل مرگ بر ابوبكر مرگ بر عمر مرگ بر عثمان را می‌توانید مشاهده كنید.

كلینی از امام باقر روایت می‌كند كه فرمودند: شیخین - ابوبكر و عمر ب- در حالی از دنیا رفتند كه آنچه با امیرالمؤمنین كرده بودند بیاد نیاوردند و از آن توبه ننمودند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم برآنان باد. [روضة الكافی: 8/246]. و اما عثمان بن عفان كه دو دختر پیامبر ص را به همسری گرفته بود، از علی بن یونس بیاضی روایت است كه: عثمان نامرد بود كه با او بازی می‌شد. [الصراط الـمستقیم: 2/30]. اما عائشه ل همسر پیامبر ص كه چند آیه از سوره نور در إثبات پاكدامنی ایشان نازل شد، ابن رجب البرسی می‌گوید: «عائشه چهل دینار از خیانت جمع كرده بود». [مشارف انوار الیقین: ص/86] سؤال اینجاست كه اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند، پس چرا امیرالمؤمنین با آنان بیعت كرد، و چرا در تمام مدت خلافت آنان به عنوان یک وزیر مشاور با آنان همكاری كرد، آیا از آنان میترسید. آیا این عمل او مخالف دستور الهی نیست؟ ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائدة: 2]. «و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید».

آیا این كار حضرت تعاون با اثم و عدوان نیست؟ و چرا دخترش ام كلثوم را به ازدواج عمر داد در حالی كه عمر چنین بیماری‌ای داشت، یا اینكه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت اما نعمت الله جزائری اطلاع پیدا كرد!؟. فقط اندكی فكر و تأمل لازم است، مسأله بسیای روشن است بشرطیكه كسی بخواهد از عقل كار بگیرد.

كلینی حدیث نقل می‌كند كه: جز شیعیان ما همه مردم نطفه زنا هستند. [روضة الكافي: 8/135] .به همین علت است كه علمای تشیع خون و مال سنی‌ها را مباح دانسته‌اند. از داود ابن فرقد روایت است كه گفت خدمت امام صادق عرض كردم كه نظر شما در باره كشتن ناصبی چیست؟ فرمودند: حلال الدم است، ولی می‌ترسم به تو ضرری برسانند، اگر بتوانی او را زیر دیوار كنی یا در آب غرق كنی كه بر علیه تو گواهی ندهد این كار را بكن. [وسائل الشيعة: 18/463، بحار الأنوار: 27/231].

خلاصه این بخش را با مطلبی جامع و مهم از نعمت الله جزائری درباره حكم نواصب بپایان می‌برم، كه می‌گوید: آنها به اجماع علمای شیعه امامی كافر و نجس هستند و از یهود و نصاری بدترند، از علامات ناصبی این است كه غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد. [الأنوار النعمانية: ص/206-207].

خلاصه گفتار

پس اعتقاد ما به عدالت صحابه مستلزم عصمت نیست، بلکه عدالت یعنی استقامت سیره و دین می‌باشد. و ماحصل آن به گروهی راسخ در نفس بر می‌گردد که متحمل تقوی و پرهیزگاری هستند تا اینکه ثقه و اعتبار به صداقت آنها ایجاد می‌شود؛ تازه شرط نیست که انسان از همه گناهان معصوم باشد([[25]](#footnote-25)).

باوجود همه اینها واجب است از ذکر معایب آنان زبان فرو بندیم و اگر ضرورتاً نیاز بود آن را بازگو کنیم باید در مقابل آن منزلت و مقام آن صحابی، توبه، جهاد و سوابق ایمانی او را هم در کنارش بیاوریم، مثلاً این ظلم خواهد بود اشتباه حاطب بن بلتعه را بیاوریم ولی ذکری از توبه‌ای که او کرده است نیاوریم([[26]](#footnote-26)).

انسان بخاطر اشتباه کوچکی که مرتکب شده و در طول زندگی خویش از آن توبه کرده باشد سرزنش نمی‌شود، بلکه در اینجا به انتهای زندگی نگاه کرده می‌شود و اوایل زندگی از بین نمی‌رود، تازه اگر حسنات و مناقب بزرگی هم داشته باشد و کسی او را تزکیه ننماید، پس چگونه اگر پروردگارش او را مورد تزکیه قرار داده باشد که از دلش آگاه است؟!.

آری، كسانی كه درتمامی میدان‌های دعوت وجهاد در كنار پیامبر ایستاده بودند! و پیامبر ص را در طول 23 سال نبوت یاری كردند اینگونه مورد توهین و سب قرار می‌گیرند. «پروردگارا! ما و برادرانمان را كه در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و كینه‏ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!». وما علينا إلا البلاغ....

مبحث دوم
 مختصری در مورد تقیه

در اینجا لازم می‌دانم مطالبی هر چند کوتاه در مورد بحث تقیه خدمت شما دوستان عزیز عارض شوم. این مبحث در قرآن از آیه 28 سوره آل عمران ثابت می‌شود. خداوند عظیم الشان می‌فرماید: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨﴾ [آل‌عمران: 28]. «مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند، و هر کس چنین کند در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست مگر آنکه از ایشان پرهیز کند، پرهیز کردنی و خدا شما را از [عذاب] خود بر حذر می دارد، و بازگشت [همه] به سوی خداست».

دید گاه تشیع

در تفسیر نمونه ( ج2/372) در ذیل این آیه چنین می آید: در این جمله قرآن استثنائی موجود می باشد و آن اینست که در مورد تقیه مانعی موجود ندارد که مسلمانان با افراد بی ایمان بخاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند و پس در آخر این آیه با دسپیگر با دو جمله ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ و ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾ حکم فوق را تایید می‌کند، نخست اینکه خداوند شما را از مجازات و خشم خود برحذر می‌دارد و دیگر اینکه بازگشت همه بسوی خداست و چنانچه طرح دوستی با دشمنان حق، بریزید بزودی نتیجه عمل خود را خواهید یافت. درست است گاهی انسان بخاطر هدف‌های عالیتر، حفظ شرافت و کوبیدن باطل و بیان حق حاضر است از جان عزیز خود بگذرد، اما هیچ انسانی حاضر نیست بخاطر هد‌ف‌های اندک جان خود را بخطر بیاندازد. نکته‌ای که کاملا باید به آن توجه داشت این است که تقیه در همه‌جا یک حکم ندارد، بلکه گاهی واجب و گاهی حرام می باشد. وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده‌ای جان انسان بخطر بیفتد، اما در صورتی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم وستم گردد، حرام و ممنوع می‌باشد.

دیدگاه اهل سنت

در تفسیر تبین الفرقان از علامه شهید مولانا محمد عمر سربازی / اینگونه بیان شده است که: لفظ تقه به معنای نجات دادن است، بر وزن قضاه که قاعده آن در صرف مثل قضات است. در کل تقیه به معنای ترسیدن، نجات دادن و پرهیز کردن است. درباره تقیه و مراتب آن علماء سه گره می‌باشند.

1. این گروه منکر تقیه بوده آن را بطور قطع رد می‌کنند، حال به هر نوع می‌خواهد باشد. (مذهب خوارج).
2. این گروه بر عکس گروه اول به آن خیلی اهمیت قائل می‌شوند و آن را جزء عقاید مهم مذهبی خود می‌دانند. (اهل تشیع)
3. گروه سوم اهل سنت می‌باشند که قائل‌اند تقیه همچون مدارات به سه صورت جائز و یک صورت ممنوع می‌باشد.

اقسام مدارات

مدارات به چهار قسمت تقسیم می‌شود:

1. بخش اول یعنی مدارات کردن بخاطر دفع ضرر و زیان، ظاهر سازی.
2. بخش دوم بنابر مصلحت دینی میباشد که شاید به وسیله آن امیدی برای اسلام آوردن یکی از آنها باشد (منظور یهود و نصاری).
3. خش سوم اکرام یک کافر می‌باشد که طبق دستور رسول خدا جائز می باشد.
4. بخش چهارم مدارات کردن جهت کسب منفعت دینی و عزت دنیوی است که بطور قطع نا جائز می‌باشد.

خلاصه گفتار

برای درک راحتتر این مسئله نکاتی را یادآور می‌شوم:

اگر تمام معادلات اهل تشیع در مورد تقیه درست می‌باشد، میتوان گفت تقیه در جائی که موجب ترویج بطلان باشد ناجائز است. حال اگر حضرت علی به خاطر جلوگیری از به پاشیدگی امت اسلام بیست و شش سال سکوت کرد، چرا امت اسلامی امروزه بخاطر جلوگیری از به هم پاشیدگی امت اسلام تقیه نمی‌کند؟ آیا اینها مصلحت امت اسلام را بهتر از حضرت علی درک می‌کنند؟ چرا در کتب تشیع بیشتر اعمال پیامبر ص حمل بر تقیه شده ؟ اینها سوالاتی است که هیچ جوابی نمیتوان برای آن یافت مگر با تقیه!!!! وما علینا الا البلاغ.....

مبحث سوم
جانشيني بعد از پيامبر ص

این مبحث سررشته اكثر اختلافات بین دو مذهب می‌باشد كه به اجمال در مورد آن صحبت می‌شود.

بررسي ديدگاه اهل سنت و تشيع در مورد جانشيني

1. نزد اهل سنت و جماعت بر عهده عامه مسلمین است كه از میان خود شخصی را كه اهلیت و صلاحیت داشته باشد به عنوان امام تعیین كنند. نزد شیعه تعیین امام، بر خدا واجب است. جزوی از همین عقیده است كه اهل سنت قائل بر «لا يجب على الله شئ» است یعنی هیچ چیز بر الله تعالی واجب نیست در حالی كه شیعه قائل بر وجوب علی الله می‌باشد. (در كتب علم كلام به تفصیل در این مورد، بحث می‌شود).
2. نزد اهل سنت، امام «منصوص من الله» نیست. به نظر شیعه، امام منصوص من الله است. یعنی امام از طرف الله تعالی تعیین می‌شود.
3. به نظر اهل سنت، اهلیت و صلاحیت برای امام ضروری است؛ ولی عصمت لازم نمی‌باشد. به نظر شیعه، امام همیشه معصوم است.
4. از دیدگاه اهل سنت، امام باید در جامعه، خود را ظاهر كند تا مردم بتوانند برای رفع مشكلات خود به او مراجعه نمایند. شیعه معتقد است كه امام می‌تواند خود را از دید دیگران مخفی نگه دارد؛ حتی اگر سال‌های سال طول بكشد.
5. اهل سنت بر این باور است كه بر امام لازم است كه صاحب اقتدار و اختیار باشد وگرنه چگونه می‌تواند به مسائل مردم رسیدگی كند؟ در حالیكه نزد شیعه برای امام جائز است كه بی‌قدرت و بی‌اختیار باشد.
6. از نظر اهل سنت، از پیامبر ص گرفته تا قیامت، تعداد امامان مشخص نیست. و با توجه به موقعیت زمانی و مكانی، مسلمانان امامی برای خود تعیین می‌كنند و او وظایف امامت را انجام می‌دهد. از نظر شیعه، الله تعالی از زمان رسول الله ص تا قیامت، دوازده امام تعیین كرده است كه غیر از اینها كسی دیگر حق امامت ندارد. (بنابر همین نظریه به شیعه، امامیه و اثنا عشریه نیز گفته می‌شود).
7. اهل سنت طبق تصریح و اشاره پیامبر اكرم ص از طرف امت اسلامی چهار امام بر حق را به این ترتیب معرفی می‌كند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امام اول: سیدنا ابوبكر صدیقج |  | امام دوم: سیدنا عمر فاروق ج |
| امام سوم: سیدنا عثمان غنی  |  | امام چهارم: سیدنا علی مرتضی  |

پس از اینها نیز سلسله امامت جریان داشت و تا قیامت ادامه خواهد داشت. هیچكدام از اینها معصوم نیستند. البته برخی عادل هستند و بعضی ظالم خواهند بود.

نزد شیعه تعداد امامان تا آمدن قیامت دوازده نفر می‌باشد كه اسامی آنها پس از رسول اكرم ص بدین قرار است:

1. حضرت علی مرتضی **.**
2. حضرت حسن
3. حضرت حسین
4. حضرت علی زین العابدین
5. حضرت محمد باقر
6. حضرت جعفر صادق
7. حضرت موسی كاظم
8. حضرت علی رضا
9. حضرت محمد تقی
10. حضرت علی نقی
11. حضرت حسن عسكری
12. حضرت محمد مهدی [[27]](#footnote-27).

و از دیدگاه شیعه امام دوازدهم به خاطر ظلم ظالمان و ستم ستمگران به امر خداوندی در غیبت بسر می‌برد، و در قید حیات است، و هر وقت خدا مصلحت بداند ظهور خواهد كرد.[[28]](#footnote-28) اما یازده امام دیگر، رحلت كرده‌اند.

8- اهل سنت اگر چه از دل و جان معترف به اهلیت، صلاحیت و فضایل حضرت علی هستند ولی ایشان را به عنوان خلیفه بلافصل رسول الله ص قبول ندارند، بلكه امامت ایشان را طبق ترتیب خلافت می‌دانند. و ایشان را رابع خلفاء الراشدین (یعنی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین) قرار می‌دهند. اما شیعه قائل به امامت بلافصل حضرت علی است. یعنی آنان بر این اعتقاد هستند كه حضرت علی پس از وفات رسول الله ص، خلیفه بلافصل می‌باشد.

9- از نظر اهل سنت، خلافت سیدنا علی در رتبه خودش قرار گرفته است. لذا صحابه و تابعینی كه (به اجماع امت) با سیدنا ابوبكر صدیق، و سیدنا عمر فاروق و سیدنا عثمان غنی بیعت كرده بودند را مقصّر وگناهكار نمی‌دانند. اما شیعه، خلافت و امامت بلافصل را حق حضرت علی می‌دانند و بیشتر صحابه و تابعین این حق را به ایشان واگذار نكردند. بنابراین، آنان یا كافر هستند یا فاسق([[29]](#footnote-29)). (نعوذ بالله من ذلك)

10- نزد اهل سنت، بیعت حضرت علی با خلفای ثلاثه پیش از خلافت خویش، و بیعت حضرت حسن علاوه بر خلفای ثلاثه با حضرت معاویه ، و بیعت نه امام دیگر با خلفای زمان خود، بدور از مداهنت، نفاق، بزدلی، كذب و تقیه بود. اهل سنت عقیده دارند كه بیعت این حضرات كه با آگاهی تمام صورت گرفته بود، كاملاً مطابق با احكام شریعت و موافق با مصلحت امت بود. قطعاً بر هیچ‌یک از آن بزرگان، هیچ اتهامی وارد نمی‌آید. اما نزد شیعه بیعت یازده امام با خلفای زمان خویش از صمیم قلب نبوده، بلكه آنان تقیه (حفاظت در پیش)كار گرفته بودند. بنابر همین، شیعه «تقیه» را به عنوان مهم‌ترین جزو دین خود می‌شناسد. چرا كه بدون اثبات تقیه، تهمت زدائی از شأن آن بزرگان ممكن نیست.

11- همانطور كه گفته شد از دیدگاه اهل سنت، تعیین ائمه بر الله تعالی واجب نیست و نه تعداد آنان را تا ظهور قیامت مشخص كرده است. اما شیعه بر این اعتقاد است كه الله تعالی تا آمدن قیامت، دوازده امام مقرر كرده است كه یازده امام به رحمت حق پیوسته‌اند و امام دوازدهم محمد مهدی، امام منتظر می‌باشد و معتقدند كه ایشان پس از تولد، فعلاً غایب هستند - در وقتی معین ظهور خواهد كرد و جهان را پر از عدل و انصاف خواهد نمود. شیعه بنابر همین عقیده خود كه ائمه دوازده نفر هستند مجبور گشت كه به زنده بودن امام دوازدهم قائل شود. (در سال 256 ﻫ تولد؛ و در سال 260 ﻫ در چهار سالگی در غاری واقع در شهر «سر من رأی» غایب شد). و تاكنون زنده است، و از ظلم ظالمان پنهان شده است. گویا عمرشان بطور غیر طبیعی طولانی شده است. (عمر طولانی‌ای كه ما برای آن نظیر و همانندی نداریم).

سه نكته اصلی اختلاف

اگر اختلافاتی كه در بالا از مسئله امامت منشعب می‌شد، با دقت تمام مورد بررسی قرار گیرند واضح خواهد شد كه بنیاد این همه اختلافات كه به تفصیل بیان شدند فقط سه نكته اساسی می‌باشد. اصل و اساس اختلافات، همین سه نكته هستند. به نظر ما سه نكته اساسی مذهب شیعه از این قرار است:

1. «امامت» نیز مانند توحید، نبوت، معاد و غیره یكی از عقاید مهم اسلامی می‌باشد.
2. تعداد ائمه تا قیامت دوازده نفر می‌باشد كه همگی از طرف الله تعالی تعیین شده هستند.

3- حضرت علی ، امام بلافصل بودند.

اسناد اين سه اصل

1-آیات قرآنی

آیاتی كه از آنها نویسندگان شیعه مثلاً عالم مشهورشان محمد باقر مجلسی در تألیف فارسی خود «حق الیقین في اصول الدين»، السید الاكبر عبدالله شبر در كتاب عربی خود «حق اليقين في معرفة اصول الدين» و خمینی در نوشته فارسی خود «كشف الاسرار»، بر امامت بلافصل علی استدلال كرده‌اند، سه آیه زیر می‌باشد. نویسندگان شیعه، بیشتر توانایی خود را براین سه آیه صرف می‌كنند. بدین دلیل ما هم درباره این سه آیه، مطالب واضحی را یادآوری می‌كنیم:

###### آيه اول: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: 59].«ای کسانی که ایمان آورده‏اید! فرمانبرداری كنید خدا را و فرمانبرداری كنید پیغمبر را و فرمان روایان را از جنس خویش، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

خمینی در [كشف الاسرار: صفحه 137] می‌نویسد: اینک به ذكر بعضی از آیات كه در موضوع امامت وارد شده می‌پردازیم و از خرد كه فرستاده نزدیک خداست داوری می‌خواهیم. ایشان پس از نقل بخش ابتدایی آیه، با استفاده از قیاس‌های عقلی و دلایل ذهنی كوشیده است تا ثابت كند كه در این آیه مراد از «اولی الامر» دوازده امام است. سؤال این است كه آیا عقیده مذهبی را می‌توان با قیاسهای عقلی به اثبات رسانید در حالی كه در تمام قرآن كریم، ذكری از آن به میان نیامده باشد؟ بالخصوص وقتی كه بخش دوم آیه كه خمینی آن را ذكر نكرده چنین می‌فرماید كه: «پس هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر ص خدا بازگردانید». از آن معلوم می‌شود كه اگر بین حكام و مردم، اختلاف واقع شود، فیصله خدا و رسول خدا ص در این اختلاف، «حرف آخر» تلقی خواهد شد نه حرف اولی الامر. اگر مراد از اولی الامر، ائمه معصومین باشند پس مراجعه به قرآن و سنت با ترک رأی معصومین چطور؟ در حالیكه نزد شیعه، رأی معصومین هم مثل خودشان، همیشه معصوم می‌باشد. آنان نمی‌توانند چیزی غیر از قرآن و سنت بگویند. بنابراین، اثبات عقیده امامت، از این آیه بدون تردید بی اندازه غلط و نادرست است([[30]](#footnote-30)). بلكه تحت همین آیه، علامه سیوطی / در تفسیر خود «الدر الـمنثور» قولی از حضرت علی نقل كرده كه با توجه به آن اعتقاد به «ائمه معصومین» نفی می‌شود بلكه از آن، مسلک اهل سنت و جماعت در مسئله امامت، بطور كلی تأیید می‌گردد. «اخرج البيهقي عن علي بن ابيطالب قال: لا يصلح الناس الا امير برا و فاجر قالوا: هذا البر فكيف بالفاجر، قال: ان الفاجر يؤمن الله به السبل ويجاهد به العدو، ويجبي به الفئ ويقام به الحدود، ويحج به البيت ويعبد الله فيه آمنا حتى يأتيه أجله»([[31]](#footnote-31)).

بیهقی روایت می‌كند كه حضرت علی بن ابیطالب فرمود: اصلاح مردم جز با امیر امكان پذیر نیست، گفتند اما امیر فاسق چگونه ممكن است مردم را اصلاح كند؟ (چه سودی برای مردم دارد؟) حضرت علی فرمود: الله تعالی به وسیله حاكم بد نیز، راهها را پر امن می‌گرداند، تحت قیادت و فرماندهی او، جهاد با دشمنان كافر ادامه می‌یابد، مال غنیمت بدست می‌آید، حدود به اجرا در می‌آیند، حج بیت الله برقرار می‌ماند، و در قلمرو او، مسلمانان تا واپسین لحظات زندگی با احساس امنیت، به عبادت الله تعالی مشغول می‌شوند([[32]](#footnote-32)). طبق گفته‌ها و احادیث روایی در این بخش از آن ثابت شد كه مراد از «اولی الامر» دوازده امام معصومی هستند كه شیعه قائل بر امامتشان تا قیام قیامت می‌باشد.

**آيه دوم:** ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3]. «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار كردم».

در این آیه هم ذكری از امامت بلافصل علی نیست در ضمن این آیه، روایتی كه مصنفین و مؤلفین شیعه نقل كرده‌اند در هیچ كتاب معتبری ذكر نشده است.

علاوه بر این، ادعای نویسنده شیعه درباره این آیه مبنی بر اینكه در هنگام بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام غدیر خم روز هجدهم ذی الحجه پس از ایراد خطبه نازل شد كاملاً نادرست و بی اساس است و وقوع چنین ادعاهایی از نویسندگان شیعه، انسان را حیرت زده می‌گرداند. چون كه جمهور مفسرین بر این مطلب اتفاق رأی دارند كه این آیه كریمه در حجة الوداع در میدان عرفات روز عرفه نهم ذی الحجه شامگاه روز جمعه نازل شد([[33]](#footnote-33)).

علی خود نیز می‌فرماید كه این آیه روز عرفه به وقت شام (یعنی نهم ذی الحجه) نازل شده بود([[34]](#footnote-34)). علامه آلوسی / در تفسیر خود روح المعانی می‌نویسد: «شیعه از حضرت ابو سعید خدری این روایت را نقل كرده كه آیه مذكور: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ در غدیر خم هنگامی نازل شد كه حضرت رسول اكرم ص به علی فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» پس از نزول این آیه حضرت رسول اكرم ص فرمودند: «الله اكبر علي اكمال الدين واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتى وولايت على كرم الله وجهه بعدى». یعنی: «الله اكبر بر كامل شدن دین، بر اتمام نعمت، بر رضایت پروردگار از رسالتم و بر ولایت علی كرم الله وجهه، ...» علامه آلوسی / پس از نقل این روایت می‌فرماید: این روایت، نمونه‌ای از افتراهای شیعه است و الفاظ ركیک این روایت (علاوه بر سند) خود شاهدی بر این افتراء می‌باشد.[[35]](#footnote-35)مفسر نامور علامه ابن كثیر هم در تفسیر مستند و معتبر خود -ابن كثیر- پس از نقل دو روایت شیعه می‌فرماید: «نه این روایت صحیح است و نه آن روایت، سخن حق كه در آن گنجایش كمترین شک و تردیدی وجود ندارد همان است كه این آیه در روز عرفه (نهم ذی الحجه) روز جمعه نازل گشت. چنانچه از امیر المؤمنین عمر فاروق و از سمره بن جندب مروی است. نیز قول شعبی، قتاده، شهر بن حوشب و دیگر ائمه و علماء همین است([[36]](#footnote-36)).

همین علامه ابن كثیر در كتاب معروف و مشهور خود «البداية والنهاية» پس از نقل این روایت كه درباره آن گفته شد كه در غدیر خم نازل شده می‌نویسد: «این حدیث نه تنها منكر در حد اعلی است بلكه كذب است. چون كه مخالف با حدیث مستند صحیحین می‌باشد كه در آن از امیر المؤمنین عمر فاروق ثابت شده كه این آیه روز جمعه در عرفه نازل شده بود»([[37]](#footnote-37)) امام فخر الدین رازی / در تفسیر با عظمت خود -تفسیر كبیر- از همین آیه بر بطلان استدلال مذهب شیعه در این مورد استفاده كرده است. امام رازی می‌نگارد: «علمای ما فرمودند كه این آیه ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ بر بطلان قول تشیع دلالت می‌كند. برای اینكه الله تعالی در ابتدای این آیه فرموده است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ﴾ [المائدة: 3]. «امروز ناامید شدند كافران از دین شما، پس نترسید از ایشان و بترسید از من».

به وضوح پیداست كه كافران از بروز تغییر و تبدیل در دین ناامید شده اند و نیز فرمود كه اینک از آنان نترسید و از من بترسید. اگر امامت حضرت علی بن ابیطالب از طرف الله تعالی و رسولش ص منصوص می‌بود یعنی نص (واجب الطاعة) می‌بود طبق این آیه كسی كه آن را پنهان می‌كرد و در آن تبدیل و تغییر ایجاد می‌كرد باید ناامید شود. یعنی یک نفر از صحابه نه می‌توانست این نص را انكار نماید و نه در آن تغییر بوجود آورد و نه آن را مخفی نگه دارد. و وقتی كه هیچكدام از اینها نشد بلكه نه ذكری از نص امامت شد و نه خبر آن ظاهر شد و نه روایتی در این باره نقل شد دانستیم كه ادعای این نص، كذب محض است و دانستیم كه حضرت علی بن ابیطالب یقیناً منصوص بالامامت نبود([[38]](#footnote-38)). اگر بر این عبارت امام المتكلمین امام رازی / با خونسردی تمام غور شود، خواننده محترم بدون تردید به این نتیجه خواهد رسید كه این آیه: ﴿ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ نه تنها به نفع شیعه نیست بلكه دلیلی روشن و آشكار برای جمهور اهل سنت و جماعت می‌باشد. والله الموفق.

**آيه سوم:** ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٦٧﴾ [المائدة: 67].

آیه سوم كه نویسندگان شیعه خیلی از آن استدلال می‌كنند به این معناست كه:

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! و اگر چنین نكردی، رسالت او را انجام نداده‏ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می‌دارد، هر آیینه خداوند گروه كافران را هدایت نمی‌كند». شیعه می‌گوید این آیه كمی پیش از خطبه غدیر خم (18 ذی الحجه سال دهم هجرت) نازل شد. پیش از این، حكم امامت علی بر حضرت رسول اكرم ص نازل شده بود ولی ایشان بنا به دلایلی، از رسانیدن آن حكم می‌ترسیدند تا اینكه این آیه نازل شد و به حضرت رسول اكرم ص دستور داده شد كه حكم امامت علی را در بین مردم اعلام نمایید ما شما را حفاظت خواهیم كرد. حضرت رسول اكرم ص مطابق با این آیه در تاریخ 18 ذی الحجه سال دهم هجری در محلی بنام غدیر خم امامت حضرت علیس را اعلام كردند و از مردمان حاضر در آنجا به دست حضرت علی بیعت گرفتند. نویسندگان دیگر شیعه هم همین موقف را دارند([[39]](#footnote-39)).

ما بجای تفسیر و تشریح كامل آیه، توجه شما را به چند نكته جلب می‌كنیم كه از آن ماهیت و حقیقت استدلال شیعه ان شاء الله واضح خواهد شد:

1- در این آیه كریمه مطلبی كه قبل از هر چیز، قابل توجه می‌باشد این است كه شیعه در صدد اثبات عقیده امامت بلافصل علی از این آیه است، در حالی كه در این آیه، نه ذكری از علی است و نه حرفی از امامت، بلكه به طور عام به حضرت رسول اكرم ص حكم داده شده كه شما در تبلیغ احكام خداوندی از هیچ كوششی دریغ نورزید. الله تعالی شما را حفاظت خواهد كرد. كافران بپذیرند یا نپذیرند شأن تبلیغ شما از آن متأثر نمی‌گردد. چرا كه هدایت كافران در دست الله است نه به دست شما.

این خلاصه و مطلب این آیه. از الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق این آیه، با احتمالات بسیار بعید هم، نه عقیده امامت ثابت می‌شود و نه امامت بلافصل علی . بنابراین اثبات عقیده امامت از این آیه، آیا افترای محض بر قرآن نیست؟ (اما درباره روایات غدیر خم، ان شاء الله در صفحات بعد، بحث و گفتگو خواهیم كرد).

2- طبق رأی علامه ابن تیمیه و جمهور مفسرین، این آیه، عقیده امامت شیعه را رد می‌كند. چرا كه در این آیه، به حضرت رسول اكرم ص دستور داده شده تمام احكام دین را برساند. پس اگر عقیده امامت حكمی از احكام دین می‌بود چگونه ممكن است كه حضرت رسول اكرم ص، آن حكم را در ملأ عام، واضح و روشن به امت بیان نكرده باشند. به همین خاطر، حضرت عائشه ل می‌فرماید: شخصی كه گمان برد حضرت محمد مصطفی ص چیزی از وحی را مخفی نگهداشته دروغگوست. چرا كه الله تعالی به رسول اكرم ص دستور داد، تمام دین را به امت ابلاغ كند.و همچنین اگر حكم عقیده امامت یا امامت بلافصل سیدنا علی را رسول اكرم ص به امت رسانیده باشند چگونه ممكن است كه امت بر آن حكم، عمل نكنند یا حداقل به هنگام اختلاف، از آن حكم استدلال نشود. در حالی كه پس از وفات رسول اكرم ص صحابه كرام هم از مهاجرین و انصار وقتی كه در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند دلائل مختلفی پیش كردند اما هیچ یک از ایشان این نص (عقیده امامت) را پیش نكرد. سپس خلافت عمر فاروق و عثمان غنی و واقعات شوری روی داد امّا كسی از صحابه كه علی نیز یكی از آنها می‌باشد چنین نصی پیش نكرد. حتی در دوره خلافت علی اختلافاتی بروز كرد ولی در آن هنگام نیز، كسی از اصحاب (بشمول اهل بیت) نص عقیده امامت را اظهار نكرد. آیا این همه دلیل روشنی بر عدم وجود چنین نصی نیست؟ این ادعا، ادعایی است كه از صحابه و اهل بیت، نه كسی قائل به آن بود و نه ناقل آن!.

3- شیعه مدعی است كه این آیه، پس از حجة الوداع و پیش از خطبه غدیر خم نازل گشت، و پس از نزول همین آیه، ایشان در تاریخ 18 ذی الحجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم امامت علی را اعلام كردند. كسانی كه خطبه رسول الله در حجة الوداع را كه در میدان عرفات در تاریخ 9 ذی الحجه در برابر هزاران صحابه ایراد نمودند خوانده اند بخوبی می‌دانند كه در این خطبه تاریخی حجة الوداع وقتی كه رسول اكرم ص حضار را از مسائل بنیادی و مهم دین اسلام آگاه می‌كردند در آخر رو به اصحاب فرمودند: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ. وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّى فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ. قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَأَدَّيْتَ وَنَصَحْتَ. فَقَالَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْكُتُهَا إِلَى النَّاسِ «اللَّهُمَّ اشْهَدِ اللَّهُمَّ اشْهَدْ». ثَلاَثَ مَرَّاتٍ». «و به تحقیق من در میان شما چیزی از خود بجا می‌گذارم كه اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن كتاب الله است و درباره من از شما پرسیده خواهد شد، آنگاه چه جواب خواهید داد؟ حاضرین عرض كردند: ما گواهی می‌دهیم كه شما به طور كامل ابلاغ كردید، و حق آن را ادا نمودید و خیر خواه ما بودید. پس از آن حضرت رسول اكرم ص در حالی كه انگشت سبابه‌اش را به طرف آسمان بلند می‌كردند و رو به مردم كردند و فرمودند: پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش»[[40]](#footnote-40). حالا این چگونه ممكن است كه در نهم ذی الحجه حضرت رسول اكرم ص با گواه ساختن الله تعالی، از صحابه كرام اقرار و اعتراف بگیرند كه من تمام عقائد و احكام دینی را به شما ابلاغ نمودم و در تاریخ 18 ذی الحجه در محلی به نام غدیرخم عقیده‌ای را كه به قول شیعه مخفی نگه داشته بود اظهار كنند. آیا این مطلب، برای خواننده‌ای كه انصاف داشته باشد قابل درک و فهم می‌باشد؟

4- تمام روایات مستندی كه در شأن نزول این آیه كریمه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ وارد شده، همگی ادعای نویسندگان شیعه مبنی بر نزول این آیه در حجة الوداع را نفی می‌كند. از روایاتی كه علامه ابن جریر طبری، امام ثعالبی، امام فخر الدین رازی، علامه قرطبی، علامه آلوسی و جمهور مفسرین از عبدالله بن شفیق، عائشه و عبدالله بن عباس ذكر كرده‌اند، معلوم می‌شود كه این آیه خیلی قبل از حجة الوداع نازل شده بود. از بعضی از روایات چنین برمی آید كه این آیه مكّی است. ولی بیشتر مفسرین، این آیه را مدنی می‌دانند. علامه قرطبی / می‌نویسد: دلیل مدنی بودن این آیه روایتی است كه امام مسلم در صحیح خویش از حضرت ل نقل كرده است. حضرت عایشهل می‌فرماید: پس از آمدن به مدینه، شبی رسول الله ص بیدار بودند و فرمودند: كاش یكی از اصحابم، از من نگهبانی می‌كرد. حضرت عایشه ل می‌فرماید: در این هنگام صدای تصادم شمشیرها به گوش رسید. حضرت رسول اكرم ص پرسیدند: كیستی؟ گفت: سعد بن ابی وقاص هستم. حضرت رسول اكرم ص فرمودند: برای چه آمدی؟ گفت: احساس كردم خطری متوجه شماست. برای حفاظت و نگاهبانی از شما آمده‌ام. حضرت رسول اكرم ص در حق وی دعا كردند و خوابیدند. علاوه بر صحیح مسلم در روایات دیگری می‌آید كه در این هنگام، آواز شمشیرها را شنیدیم. حضرت رسول اكرم ص پرسیدند: كیستی؟ پاسخ دادند: ما سعد و حذیفه هستیم. برای نگاهبانی از شما آمده‌ایم. رسول الله ص به خواب رفتند حتی كه ما آواز خواب ایشان را شنیدیم و این آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡك﴾ نازل شد. حضرت رسول اكرم ص سر از خیمه پوستی بیرون آورده فرمودند: ای مردم برگردید، چرا كه الله تعالی مرا خود حفاظت می‌كند([[41]](#footnote-41)).

علامه فخرالدین رازی / در شأن نزول این آیه، ده وجه نوشته است. دهمین وجه این است كه طبق بعضی از روایات، این آیه در مورد فضلیت حضرت علی (نه امامت ایشان) نازل شده بود. امام رازی پس از ذكر ده وجه می‌نویسد: اگر چه تعداد این روایات، مختلف و بسیار است اما در مورد این آیه بهتر همین است كه بر حفاظت از مكر و فریب یهودیان و مسیحیان، حمل كرده شود و با بی‌پروایی از آنها دستور به تبلیغ داده شده است. برای اینكه در قبل و بعد این آیه، روی سخن با یهودیان و مسیحیان است. برای همین قائل شدن به وجوهاتی كه این آیه را از سیاق و سباق منفک و منقطع می‌گرداند ممتنع به نظر می‌رسد([[42]](#footnote-42)). علامه آلوسی /، پس از بحثی طولانی درباره خطبه غدیر خم و روایات شیعه در ضمن این آیه، در خاتمه می‌نویسد: روایاتی از اهل سنت كه بیانگر نزول این آیه در فضیلت علی است اگر پذیرفته شود كه درست و قابل استدلال هستند باز هم از آنها فضیلت علی ثابت می‌شود یا كه طبق این روایات علی محبوب مؤمنین است و ما هرگز این را انكار نمی‌كنیم بلكه هركس (فضلیت علی و محبوبیت ایشان را) انكار كند او را ملعون می‌دانیم([[43]](#footnote-43)).

 5- آخر این آیه: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة: 67]. «و خدا شما را از مردمان محفوظ نگه خواهد داشت، همانا خداوند كفّار را هدایت نمی‌دهد». خود دلیلی است بر اینكه مراد از این آیه، ابلاغ عقیده امامت در حضور صحابه كرام نمی‌تواند باشد. چونكه بنا به قول شیعه، حضرت رسول اكرم ص در ابلاغ عقیده امامت از مخالفت صحابه كرام بیمناک بودند، و در این آیه ذكری از صحابه كرام نیست بلكه از كافران سخن به میان آمده است. بنابراین چطور می‌توان صحابه كرام را از این آیه مراد گرفت. مگر اینكه شخصی گستاخ صحابه كرام را نعوذ بالله كافر قرار دهد (چنانكه از شیعیان منقول است) آنانی كه قرآن در مورد ایشان می‌فرماید: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ﴾ [المائدة: 119]. «خدا از آنان خشنود و آنان از خدا خشنودند». خلاصه كلام آنكه، از هر جهت به این آیه نظر افكنده شود، و به الفاظ و ترجمه آن نظر شود، وسیاق و سباق آن بررسی شود، و روایات شأن نزولش مورد بررسی قرار گیرد به هیچ نحوی، از این آیه، عقیده امامت بلافصل علی به اثبات نمی‌رسد و اثبات این عقیده از آیات مذكور، در واقع چیزی جز تحریف معنوی قرآن مجید نیست.

2- احادیث

حدیث غدیر

اما حدیث غدیر: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ». نویسندگان شیعی، این حدیث را مهم‌ترین دلیل برای اثبات مدعای خود می‌دانند و تمام آیات قرآنی را كه درباره عقیده امامت ارائه می‌دهند حول و حوش همین حدیث ذكر كرده می‌كوشند تا به مقصود خود دست یابند. به همین سبب مناسب می‌دانیم كه در مورد این حدیث، معلومات مستند، محكم و دقیقی ارائه شود.

سند حدیث غدیر

این حدیث، اگرچه نه متواتر است و نه متفق علیه، حتی برخی از محدثین بزرگوار در صحت آن، كلام كرده اند و با دلائل قوی این حدیث را ضعیف قرار داده‌اند([[44]](#footnote-44)) و لیكن طبق قول راجح، حدیث صحیح است و با طرق متعدد روایت شده است كه اصطلاحاً بعضی از آنها در درجه «صحیح» و بعضی در درجه «حسن» قرار دارد. بنابر روایت شدن با طرق متعدد، این حدیث از زمره «مشهور» بشمار می‌آید. شهادت و گواهی علامه ابن حجر عسقلانی / و علامه ابن حجر هیثمی / برای صحت سند این حدیث كافی می‌باشد.علامه ابن حجر عسقلانی / در كتاب ارزنده و قابل افتخار خویش «فتح الباري» می‌نگارد: «وأما حديث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» فقد أخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جداً، وقد استوعبها ابن عقده في كتاب مفرد، وكثير من أسانيدها صحاح وحسان»([[45]](#footnote-45)) «حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» را ترمذی و نسائی بیان كرده‌اند، و با طرق مختلف، روایت شده است. ابن عقده در كتابی مستقل، همه طرق را جمع‌آوری كرده است. خیلی از اسانید این حدیث در رتبه «صحیح» و «حسن» قرار دارند». و علامه ابن حجر هیثمی مكی / می‌فرماید: «وبيانه أنه حديث صحيح لا مرية فيه وقد أخرجه جماعة كالترمذي والنسائي وأحمد وطرقه كثيرة جداً ومن ثم رواه ستة عشر صحابياً، وفي رواية لأحمد: أنه سمعه من النبي ثلاثون صحابياً، وشهدوا به لعلي لـما نوزع أيام خلافه كم مر وسيأتي، وكثير من أسانيدها صحاح وحسان ولا التفات لـمن قدح في صحته ولا لـمن رده بان علياً كان باليمن لثبوت رجوعه منها وادراكه الحج مع النبي وقول بعضهم: إن زيادة اللهم وال من والاه الخ موضوعة مردود فقط ورد ذلك من طرق صحح الذهبي كثيراً منها».

بدون تردید این حدیث، صحیح است. جماعتی از محدثین مانند ترمذی، نسائی و احمد (رحمهم الله) این حدیث را تخریج كرده‌اند. این حدیث اسانید بسیار دارد. شانزده صحابی، این حدیث را روایت كرده‌اند و مطابق با یک روایت مسند احمد سی صحابی، این حدیث را از رسول الله شنیده‌اند. هنگامی كه در دوره خلافت علی ، با وی مخالفت شد، اصحاب به وسیله همین حدیث گواهی دادند. بسیاری از اسانیدش، به درجه «صحیح و حسن» رسیده‌اند. حرف شخصی كه بر صحت این حدیث، اعتراض كند یا با این گفتار كه در آن وقت علی در یمن بود رد كند بی اعتبار است. چرا كه بازگشت حضرت علی از یمن و شركتش همراه رسول الله ص در حجة الوداع، به ثبوت رسیده است. حرف كسانی كه گفته‌اند «اللهم وال من والاه» بر حدیث اضافه‌ای است موضوع، پذیرفتنی نیست. برای اینكه این اضافه، با چندین سند، روایت شده است و امام ذهبی / بیشتر سندها را صحیح قرار داده‌است([[46]](#footnote-46)).

زمان و مكان خطبه غدیر

علما تاریخ و سیرت، به خوبی می‌دانند كه «حجة الوداع» آخرین و مهم ترین سفر رسول الله ص بود. پس از فتح مكه، طبق بشارت قرآنی﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢﴾ [النصر: 1-2]. «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینى كه مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند» مردم، گروه گروه مشرف به اسلام می‌شدند، دین اسلام داشت به پایه تكمیل می‌رسید تا اینكه در همین سفر، در میدان عرفات، نهم ذی الحجه این آیه نازل شد:﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3].

جماعت بزرگی از صحابه جان نثار در این سفر، هم ركاب رسول الله ص بودند. به همین خاطر رسول اكرم ص در جای جای این سفر خطبه فرمودند. در این خطبه‌ها نبی اكرم ص بار بار به اصول بنیادی دین، توصیه و تأ كید كردند. برای اینكه امت در آینده از گمراهی‌ها، مصون و محفوظ بماند. نصایح مهم و با ارزش ایراد فرمودند و با یادآوری امور تنازعی و اختلافات از دور جاهلیت تا كنون، قول فصل اظهار داشتند تا اینكه امت از اختلافات درونی، محفوظ مانده و بر «صراط مستقیم» گام بردارد([[47]](#footnote-47)).

رسول اكرم ص در خطبه تاریخی حجه الوداع كه در میدان عرفات ایراد نمودند امور سیاسی دین اسلام و نصایحی كه در آینده به كار امت آید را متذكر شدند و خصومت‌های قدیمی را كه در آینده احتمال داشت شعله ور شود حل و فصل نمودند.هنگام بازگشت از حجة الوداع، كنار چشمه ای بین مكه و مدینه، نزدیک جحفه، زیر سایه درختان اتراق كردند. این منطقه، معروف به «وادی خم» و «غدیر خم»([[48]](#footnote-48)) بود. اعلان شد كه نماز ظهر خوانده می‌شود. ظهر را اول وقت خواندند. پس از آن، رسول اكرم ص خطبه ایراد كردند. همین خطبه، به نام «حدیث غدیر» مشهور گشت. آن روز یكشنبه هجدهم ذی الحجه بود در حالی كه روز چهارشنبه چهاردهم ذی الحجه، از مكه مكرمه روانه شده بودند([[49]](#footnote-49)).

محرک و عوامل ایراد خطبه

چه چیزی باعث شد تا در این محل، خطبه ایراد شود و هدف اساسی از این خطبه چه بود؟ محرک و عامل ایراد این خطبه، این بود كه وقتی رسول الله ص ، چهاردهم ذی الحجه هنگام حجة الوداع به مكه مكرمه رسیدند، پس از ادای عمره، تا چهار روز در مكه مكرمه اقامت گزیدند. در همین مدت، علی كه رمضان سال دهم هجری به یمن تشریف برده بود خود را به مكه رسانید و خمسی (5/1 مال غنیمت) را كه حضرت رسول اكرم ص، او را برای دریافت آن به یمن فرستاده بودند به حضرت رسول اكرم ص تحویل داد. در این سفر بعضی از یاران علی ، از دست وی شكایت‌هایی داشتند. پس از بازگشت از یمن، این شكایات نزد رسول اكرم ص مطرح شد. این شكایات چه بودند؟ در این باره، روایت‌های مختلفی آمده است. ظاهراً چنین معلوم می‌شود كه یاران مختلف، شكایات جداگانه‌ای داشته اند. در «البداية والنهاية» حافظ ابن كثیر / در باب «بعث رسول الله ص على ابن أبى طالب وخالد بن الوليد إلى اليمن قبل حجة الوداع» آن روایات را جمع كرده است. خلاصه آن روایات این است:

1- حضرت بریده اسلمی می‌فرماید: كه در دلم نسبت به علی كمی كدورت بود. اتفاقاً در همان روزها قرار شد كه به یمن برویم. علی از طرف حضرت رسول اكرم ص مأمور وصول اموال خمس بود. وی كنیزكی را از خمس برای خود برداشت.

خبر به حاكم یمن -خالد بن ولید - رسید. این خبر باعث ناراحتی وی شد. شكایت نامه‌ای به نام رسول الله ص نوشته فرستاد. نامه رسان من بودم. در حالیكه نامه را به دست داشتم در خدمت رسول اكرم ص حاضر شدم. نامه را برای رسول الله ص داشتم می‌خواندم و تأیید هم می‌كردم كه در این اثناء حضرت رسول اكرم ص دستم را گرفته و فرمودند: آیا كدورتی در دلت نسبت به علی وجود دارد؟ عرض كردم: بله. فرمودند: با او كینه نداشته باش، اگر به او محبت می‌ورزی بیشترش كن. چون كه قسم به آن ذاتی كه جان محمد به دست اوست سهم خانواده علی از اموال خمس بیش از یک كنیز است. بریده می‌گوید: پس از این فرمان حضرت رسول اكرم ص هیچكس، محبوب‌تر از علی برایم نبود([[50]](#footnote-50)).

2- عمرو بن شاس اسلمی می‌فرماید: «وی از اصحاب حدیبیه می‌باشد» من جزو لشكری بودم كه حضرت رسول اكرم ص ، آن را به فرماندهی علی ، به یمن گسیل داشت. علی با من رفتار نامناسبی كرد. رفتارش باعث خشم و ناراحتی من شد. وقتی كه به مدینه برگشتم، در مجالس مختلف و برای اشخاص مختلف، خشم و نفرت خویش را اظهار كردم. روزی در مسجد بودم. رسول اكرم ص نشسته بودند. وقتی متوجه نگاهم به سوی خود شدند، ایشان نیز نگاه خود را به طرف من كردند. از جا برخاسته، نزدیک ایشان نشستم. فرمودند: ای عمرو! به خدا! تو مرا آزار دادی. عرض كردم: «إنا لله وإنا إليه راجعون». من از اینكه به رسول الله ص آزار برسانم، به خدا پناه می‌برم، فرمودند: هر كه علی را اذیت كند مرا اذیت كرده است([[51]](#footnote-51)).

3- ابوسعید خدری می‌فرماید: رسول اللهص، علی را به یمن فرستاد. من هم در آن لشكر بودم. زمانیكه شتران صدقه، بدست ما افتاد از علی خواستیم كه به ما اجازه دهد تا بر آنها سوار شویم. چرا كه شتران ما، در وضعیت خوبی قرار نداشتند. اما وی اجازه نداد و فرمود: در این شتران، سهم شما بیش از سهم عامه مسلمین نیست. از یمن كه برمی‌گشتیم در راه علی ، جانشینی برای خود تعیین كرد و خود، برای بدست آوردن همراهی رسول الله ص با شتاب تمام رهسپار مكه شد و توانست سعادت همراهی رسول الله ص را در حج، حاصل كند. پس از انجام مناسک حج، رسول اكرم ص، به علی دستور داد كه پیش دوستان خود برود. علی خود را به لشكر رسانید. پس از رفتن علی ، ما در یمن از جانشین وی چیزی را كه از خود علی خواسته بودیم خواستیم. او خواسته ما را قبول كرده، شتران صدقه را به ما سپرد. علی وقتی دید كه شتران صدقه، نه تنها دارند استفاده می‌شوند بلكه در نتیجه سواری، به تدریج ضعف نیز در آنها پدیدار می‌شود، بر جانشین خویش، خشمگین شد. ابو سعید خدری می‌گوید: من سوگند یاد كردم به مدینه (شهر) رسیده تمام پیش‌آمدها را به اطلاع رسول اكرم ص خواهم رسانید و از علی شكایت خواهم كرد كه بر ما خیلی سخت گرفته و برای تكمیل قسم خویش، پس از آنكه به شهر داخل شدیم به خدمت رسول اكرم ص رسیدم. اوّلین برخوردم با ابوبكر صدیق بود كه از خدمت رسول اكرم ص داشت برمی‌گشت. وی از حال بنده جویا شد. به همراه من برگشته از رسول اكرم ص اجازه ورود برای بنده خواست. رسول اكرم ص اجازه ورود دادند. داخل شده، به رسول اكرم ص سلام عرض كردم. جواب سلامم را داده و در حقم دعا فرمودند. رو به طرف من كرده، پیوسته احوال من و خانواده‌ام را می‌پرسیدند و از چیزهای دیگر جویا شدند تا اینكه از علی شكایت كردم كه او در سفر با ما به سختی رفتار كرده. رسول اكرم ص خاموش به حرف‌هایم گوش می‌دادند. نزدیک‌تر رفتم. به شكایاتم از دست علی ادامه دادم. در اثنای كلام، ایشان دست مبارک خویش را بر رانم زده فرمودند: ای سعد بن مالک! شكایات برادرت علی را بگذار. قسم به خدا! می‌دانم كه او فی سبیل الله، بهترین كار را انجام داده‌است. سعد بن مالک می‌گوید: در دلم گفتم: مادرم بر من بگرید. به خدا قسم! پس از این، هرگز علی را به بدی یاد نخواهم كرد نه جهراً نه سراً([[52]](#footnote-52)).

4- روایتی از یزید بن طلحه است كه سبب خشم و ناراحتی لشكریان علی ، این بود كه وی جانشینی برای خود تعیین كرده و خود نزد رسول اكرم ص رفت. این جانشین، برای هر یک از افراد لشكر، یک دست لباس داد. زمانی كه حضرت علی ، به لشكر رسید دید كه هر كدام از افراد لشكریک دست لباس پوشیده‌اند علی فرمود: چرا پیش از آنكه نزد رسول اكرم ص برسانیم این كار را كردید؟ لباس‌ها را از همه پس گرفت. هنگامی كه لشكریان، به خدمت حضرت رسول ص رسیدند شكایات خود را از حضرت علی مطرح كردند([[53]](#footnote-53)).

5- طبق روایت ترمذی از عمران بن حصین ، رسول الله ص لشكری به فرماندهی علی بن ابیطالب روانه كرد. به آنجا كه رسید قصه جاریه پیش آمد. مردم اعتراض كردند. چهار صحابی با هم تصمیم گرفتند وقتی نزد رسول الله ص رفتیم به ایشان عرض خواهیم كرد كه علی چكار كرده؟ مسلمانان، پس از مراجعت از سفر، قبل از هر چیز، به ملاقات رسول اكرم ص می‌شتافتند سپس به خانه‌های خود می‌رفتند. این قافله هم، پس از بازگشت، جهت عرض سلام به خدمت رسول اكرم ص حاضر شدند. یكی از آن چهار صحابی بلند شد و عرض كرد: یا رسول الله! شما علی را ندیدید چكارها كه نكرد؟ رسول الله ص با شنیدن حرفش، روی از او برگردانیدند. دومی بلند شد و شكایت خود را مطرح كرد. رسول اكرم ص از این هم اعراض كردند. سومی بلند شد. او هم از دست علی شكایت كرد. رسول اكرم ص توجهی به حرفهایش نكردند. آنگاه چهارمی بلند شد و حرفهایی مانند سه نفر قبلی زد. پس از آن، رسول الله ص در حالی كه خشم بر چهره مباركشان نمایان بود رو به طرف اینها كرده فرمود: شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم. بعد از من، او محبوب هر مؤمن است([[54]](#footnote-54)).

توجه: از روایت واقدی در كتاب المغازی، چنین بر می‌آید كه علی ، هنگام بازگشت از یمن، همراه تمام لشكر بود. البته وقتی كه لشكر به جایی به نام «فتق» رسید (روستایی در نزدیكی طائف) علی ابو رافع را جانشین خود قرار داده خود با عجله به مكه رفت تا به خدمت رسول اكرم برسد. پس از ملاقات و گفتگو با رسول الله ص، علی ، دوباره خود را به لشكر رسانید. در این هنگام لشكر داشت از سدره وارد مكه می‌شد. همانجا علی به خاطر سوار شدن بر شتران صدقه و پوشیدن لباسها، شدیداً اظهار ناراحتی و نارضایتی كرد و افراد را وادار كردكه لباسها را از تن درآورند. این كار باعث شد تا لشكریان نزد رسول الله ص از دست حضرت علی شكایت كنند([[55]](#footnote-55)).

این توجیه بین روایت كتاب المغازی و روایات گذشته، قطعی می‌گردد كه در روایات عربی، هر جا كه لفظ «الـمدينة» آمده، مراد از آن مدینه منوره نمی‌باشد بلكه شهر مكه مراد است. برای اینكه در عربی، «مدینه» به مطلق شهر گفته می‌شود. از جمع بندی روایاتی كه از «البداية والنهاية» نقل كردیم و الفاظ و اسناد مختلفی كه در كتب تفسیر، حدیث و تاریخ آمده به خوبی واضح می‌شود كه در دل برخی از مردم، خصوصاً در دل كسانی كه در سفر یمن، همراه علی بودند نسبت به علی ، بدگمانی و یا كدورت پیدا شده بود. رسول اكرم رحمت دو عالم ص كه در سفر بزرگ و مهم حجة الوداع، برای برحذر داشتن امت از گمراهی و دو دستگی، گام به گام با نصائح و خطبه‌ها، مردم را ارشاد و راهنمایی می‌كردند چگونه می‌توانستند تحمل كنند كه بطور جمعی، در دل مردم نسبت به علی بدگمانی پیدا شود؟ در حالی كه علی از بزرگان صحابه و از السابقون الاولون بشمار می‌آید و در آینده می‌باید در وقت خود، وظایف و مسئولیت رهبری و امامت این امت را بر عهده بگیرد. به همین جهت پیغمبر اكرم در غدیر خم، نه تنها برائت علی را آشكار ساختند بلكه به امت نیز دستور دادند كه با علی محبت و ارادت داشته باشند([[56]](#footnote-56)).

با در نظر گرفتن تمام این روایات، هر شخص به راحتی می‌تواند نتیجه بگیرد كه در این خطبه، اساساً اهمیت دو چیز بیان شده است. یكی: فضیلت و عزت اهل بیت، دیگری: محبت با علی . ابتدای خطبه به بیان فضیلت اهل بیت اختصاص دارد و در بخش دوم آن، به محبت ورزی با علی حكم شده است. قسمت دوم خطبه، مربوط به حدیث موالات است كه شیعه با استدلال از همین حدیث، «عقیده امامت» و «خلافت بلافصل» علی را به اثبات می‌رساند. مناسب می‌دانیم كه پیش از گفتگو درباره حدیث موالات كه در واقع هدف اصلی ماست بحثی درباره قسمت اول خطبه -حدیث ثقلین- داشته باشیم. چرا كه این قسمت از خطبه نیز در جای خود از اهمیت بسزایی برخوردار است. به همین جهت، نخست به تشریح قسمت اول خطبه تحت عنوان «حدیث ثقلین» می‌پردازیم، آنگاه به توضیح و تبیین قسمت دوم خطبه «حدیث موالات» ان شاء الله خواهیم پرداخت.

حدیث ثقلین:

حضرت رسول اكرم ص در ابتدای این خطبه چنین فرمودند: «أَمَّا بَعْدُ أَلاَ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِىَ رَسُولُ رَبِّى فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى». «هان ای مردم! همانا من فردی از بشر هستم. نزدیک است كه پیک پروردگارم (مرگ) به سراغم بیاید و من اجابتش كنم. در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یكی كتاب الله است كه در آن هدایت و نور می‌باشد. پس از آن، رسول اكرم ص، مردم را تشویق به چنگ زدن به كتاب الله كردند. سپس فرمودند: دیگری اهل بیت من است. درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می‌شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می‌شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می‌شوم»([[57]](#footnote-57)).

«إِنِّى قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ وَعِتْرَتِى أَهْلُ بَيْتِى أَلاَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ». «من درمیان شما دو چیز گرانقدر كه یكی از دیگری بزرگ‌تر است گذاشتم. كتاب الله و خاندانم (اهل بیتم) اكنون ببینید پس از مرگ، شما با آنان چگونه رفتار می‌كنید؟ چرا كه این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینكه در حوض كوثر نزد من بیایند»([[58]](#footnote-58)).

حدیث ثقلین و ترجمه آن، پیش روی شماست. چنانكه شما هم می‌بینید رسول الله ص در این خطبه‌اش، ثقلین یعنی دو چیز گرانبها را ذكر فرمودند و خاطر نشان ساختند كه من دو چیز، گذاشته و می‌روم، اولی كتاب الله است. آنگاه توجه مردم را به چنگ زدن به كتاب الله و عمل بر آن مبذول داشتند و فرمودند: مقام كتاب الله، والاتر از هر چیز دیگر است، پس از بیان فضائل كتاب الله، از اهل بیت ذكر به میان آورده فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یادآور شما می‌شوم.تنها چیزی كه از روایت مسلم معلوم می‌شود این است كه مقصود از ذكر اهل بیت، شناساندن حقوق اهل بیت و خوش رفتاری مردم با آنهاست. به همین خاطر، ایشان (طبق روایت مسلم) درباره آنها فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یادآوری تان می‌كنم، اما روایت نسائی و مسند احمد، آشكارا نشان می‌دهد كه ذكر اهل بیت به عنوان دومین چیز گرانبها از ثقلین می‌باشد. بنابراین اولی كتاب الله و دومی اهل بیت شد.در اینجا ممكن است در ذهن خواننده گرامی، این اشكال پیدا شود كه از آیات بی شمار كتاب الله و از احادیث طیبه، چنین معلوم می‌شود كه بعد از كتاب الله، مقام دوم از آن سنت رسول الله ص است. برای همین است كه در جاهای متعدد با تعبیرات مختلف این مطلب عنوان شده است: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ - ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ - وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ و در اینجا پس از كتاب الله، اهل بیت مطرح شده است. پاسخ چیست؟ پاسخ آن كاملاً واضح است. بدون تردید، گرانبهاترین چیز بعد از كتاب الله، سنت رسول الله ص می‌باشد.

در این، جای هیچگونه شكی وجود ندارد. اهل اسلام نیز در این باره اختلاف نظر ندارند كه مقام دوم پس از كتاب الله به چه چیزی اختصاص دارد. منظور از ذكر اهل بیت در حدیث ثقلین، سنت رسول الله ص می‌باشد. سخن همین است و بس. برای اینكه اهل بیت، عاشقان راستین سنت نبوی بودند. همین‌ها بودند كه با صدق دل بر آن عمل می‌كردند. بنابراین، ذكر اهل بیت در واقع، قائم مقام ذكر سنت نبوی است.روایات موطای امام مالک و مستدرک حاكم نیز، این مطلب را تأیید می‌كنند. در موطای امام مالک / چنین آمده است: «عَنْ مَالِكٍ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». یعنی: «به امام مالک، این روایت رسیده است كه رسول الله ص فرمودند: من در میان شما دو چیز می‌گذارم تا زمانی كه به آن چنگ خواهید زد هرگز گمراه نخواهید شد: كتاب الله و سنت پیغمبرش»([[59]](#footnote-59)). در مستدرک حاكم، روایتی از حضرت ابوهریره است كه رسول الله ص در حالی كه در حجة الوداع خطبه ایراد می‌كردند فرمودند: «اني قد تركت فيكم شيئين لن تضلوا بعد هما، كتاب الله وسنتى، ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض». «همانا من درمیان شما دو چیز گذاشته‌ام كه با وجود آن دو، هرگز گمراه نخواهید شد: كتاب الله و سنت من، و آن دو هرگز از یكدیگر جدا نخواهند شد تا اینكه در حوض كوثر نزد من بیایند»([[60]](#footnote-60)). بسیاری از آیات و احادیث كه در آنها نام كتاب و سنت، با هم ذكر شده‌اند و این دو روایت كه همینكه نقل كردیم را نمی‌توان نادیده گرفت. پس باید پذیرفته شود كه ذكر اهل بیت در حدیث ثقلین، قائم مقام سنت نبوی است. مراد بودن سنت نبوی از اهل بیت در اینجا، چنان است كه در حدیثی دیگر، حضرت رسول اكرم ص، صریحاً حكم داده‌است كه به سنت خلفای راشدین چنگ زنید.‌‌

اهل بيت چه كساني هستند؟

در زبان عربی، به اهل خانه اهل بیت گفته می‌شود یعنی افرادی كه بطور مستقل و دائمی در خانه سكونت دارند. چنانچه در عرف عام، وقتی اهل خانه گفته می‌شود، زن فرزندان نابالغ و غیره را شامل می‌شود. فرزندانی كه ازدواج كرده در خانه‌ای دیگر، سكونت داشته باشند عموماً در اهل خانه خود بشمار نمی‌آیند. منظور از اهل بیت، در لغت و عرف عام همین است. و اما با توجه به قرآن و سنت، علاوه از ازواج مطهرات رسول الله ص در اهل بیت و عترت، دختران ایشان، داماد ایشان حضرت علی ، نوه‌های ایشان حضرت حسن و حضرت حسین (و عموی ایشان حضرت عباس و فرزندان آنها و دیگر بستگان) هم داخل هستند. ازواج مطهرات در اهل بیت، اولاً: به این دلیل داخل هستند كه بطور حتم همسران در عرف از جمله اهل بیت (اهل خانه) به شمار می‌آیند. ثانیاً به این دلیل كه شمولیت ازواج مطهرات (رضی الله عنهن) در اهل بیت، از نص قطعی قرآن كریم به اثبات می‌رسد. قرآن كریم با صراحت می‌فرماید:

﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: 33-34]. «و بمانید در خانه‌های خویش و اظهار تجمل نكنید مانند اظهار تجمل كه در جاهلیت پیشین بود و بر پا دارید نماز را و فرمانبرداری خدا و رسول او كنید. جز این نیست كه خداوند می‌خواهد دور كند پلیدی را از شما ای اهل بیت و پاک كند شما را پاک كردنی و یاد كنید آنچه خوانده می‌شود و در خانه‌های شما از آیتهای خدا و از حكمت. هر آیئنه خدا هست لطف كننده و خبردار».

این آیه درباره اینكه ازواج مطهرات، از جمله اهل بیت محسوب می‌شوند صریح می‌باشد. چرا كه این آیه از آیات آخری یک ركوع می‌باشد - این ركوع از آیه 28: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ﴾ [الأحزاب: 28]. شروع و در آیه مذكور به اتمام رسیده است. مخاطب تمام این آیات، ازواج مطهرات هستند. در این ركوع، از اول گرفته تا آخر 26 صیغه و ضمیر مونث آورده شده است كه همگی بدون شک و تردید راجع به طرف ازواج مطهرات هستند([[61]](#footnote-61)). بنابراین، از این نص قطعی قرآن مجید به ثبوت رسید كه ازواج مطهرات در اهل بیت داخل هستند. اما شامل بودن علی ، فاطمه، حسن و حسین از احادیث صحیح به اثبات می‌رسد. حدیثی در صحیح مسلم است: «عن سعد بن ابي وقاص قال لما انزلت هذا الآيه: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61]. دعا رسول الله علياً وفاطمه و حسناً وحسيناً وقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي. رواه مسلم … وعن عائشهل قالت: خَرَجَ النَّبِىُّ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِىٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]».«از حضرت سعد ابن ابی وقاص روایت است كه وقتی این آیه: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61]. نازل شد، رسول اللهص، علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خوانده فرمودند: ای الله! اینها اهل بیت من هستند. عائشهل می‌فرماید: باری صبح هنگام، رسول اكرم ص از خانه بیرون رفتند. چادری رنگین با تارهای سیاه روی خود انداخته بودند. حسن بن علی آمد. او را در چادر داخل كردند. سپس حسین آمد. او را هم به چادر داخل كردند. آنگاه فاطمه آمد. او را نیز داخل كردند. قدری بعد علی آمد. او را هم داخل چادر كردند. سپس این آیه را خواندند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. یعنی: «الله تعالی می‌خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را پاكیزه نگهدارد»»([[62]](#footnote-62)). از این احادیث صحیحه، واضح شد كه در اهل بیت، نه تنها ازواج مطهرات (آیه قرآن به این امر، صراحتاً دلالت می‌كند) بلكه علی، فاطمه، حسن و حسین هم داخل می‌باشند. (چرا كه تصریح آن در احادیث صحیحه آمده است). بلكه فراتر از این، بستگان نزدیک دیگر رسول اكرم ص یعنی: عموی ایشان عباس و فرزندانش و دیگر پسر عموهای ایشان، در اهل بیتی كه حكم به تكریم و احترام آنها داده شده، درجه به درجه داخل هستند. به اینان «بنو هاشم» گفته می‌شود و گرفتن زكات برای آنها شرعاً ناجایز است. از زید بن ارقم كه راوی حدیث ثقلین می‌باشد پرسیده شد: آیا ازواج مطهرات در اهل بیت رسول اكرم ص داخل نیستند؟ حضرت زید بن ارقم فرمود: «نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِىٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلاَءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ قَالَ نَعَمْ [مسلم] وفي الاكمال شرح مسلم: قد جاء ذلك عن زيد مفسرا في غير هذا وقيل من آل محمد قال الذين لا تحل لهم الصدقه الخ». «ازواج مطهرات از اهل بیت ایشان هستند (ولی در اینجا مراد از اهل بیت كه دستور به اكرام آنها داده می‌شود) كسانی هستند كه گرفتن صدقه (زكات) بر آنان حرام است وآنها آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می‌باشند»([[63]](#footnote-63)). خلاصه اینكه در اهل بیتی كه حقوقشان در حدیث ثقلین یادآوری شده، محبت و اكرام آنان بر امت لازم گردانیده شده، ازواج مطهرات رسول الله ص، دختران ایشان، داماد ایشان، نوه‌های ایشان، عموی ایشان و پسر عموهای ایشان مرتبه به مرتبه داخل هستند. اهل بیتی كه هر یک بنا بر فضائل منصوص خود استحقاق احترام، تعظیم، عظمت و مرتبه‌ای را داراست كه رسول الله ص در احادیث صحیح برای آنان ثابت كرده و به آنان دستور داده‌است. البته به خاطر باید سپرد كه اگر چه تمام اهل بیت، فی الجمله مستحق اكرام، تعظیم و محبت هستند امّا د میان آنها فرق مراتب هم هست و این فرق مراتب فقط از احادیث صحیح ثابت است. (اینجا مجال تفصیل آن نیست). مثلاً برای ما هر چهار دختر رسول الله ص، قابل احترام، قابل تعظیم و اكرام هستند اما از میان این چهار مقامی كه سیده فاطمه ل دارد بنات مكرمات دیگر ندارند. چرا كه رسول اكرم ص، به فاطمه ل لقب «سيدة نساء اهل الجنة» «سرور زنان بهشت» دادند([[64]](#footnote-64)).

حديث الموالات

چون در روایات حدیث در بخش دیگر خطبه غدیر، همین لفظ «موالات» بار‌ها آمده است, قسمت دیگر خطبه غدیر را با عنوان «حدیث الـموالات» آغاز می‌كنیم. پیش از آنكه توجه خوانندگان را به نكات اهم موجود در حدیث موالات جلب كنیم مناسب است تمام الفاظ مذكور در روایات، یكجا جمع گردد تا پی بردن به مفهوم آن آسان شود. این را هم به خاطر داشته باشید درباره بعضی از كلمات كه در آینده خواهند آمد در روایات تصریح شده كه به خطبه غدیر، موبوط می‌شوند و درباره برخی دیگر تصریح نشده كه به خطبه غدیر، متعلق می‌شود یا نمی‌شود اما چون اهل تشیع، از این نوع كلمات نیز استدلال می‌كند اینها نیز در اینجا آورده می‌شود تا موقف و موضع شیعه كاملاً مشخص گردد.

1. «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»([[65]](#footnote-65)). (ترمذی و نسائی بدون ذكر غدیر خم).
2. «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ». [ترمذى].
3. «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ. قَالُوا بَلَى. قَالَ: فَهَذَا وَلِىُّ مَنْ أَنَا مَوْلاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». (ابن ماجه).
4. «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ». (نسائى).
5. «إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم أخذ بيد على فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». (نسائى).

ترجمه روایات بالا:

1. «همانا علی از من است و من از علی هستم و او بعد[[66]](#footnote-66) از من (ولی) و محبوب هر مؤمن است». [ترمذی و نسائی].
2. «هر كه را من محبوب و (مولی) او باشم علی محبوب (مولای) اوست». [ترمذی].
3. آیا من برای مؤمنین بیشتر از جانهایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض كردند: بله یا رسول الله! ایشان فرمودند: آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض كردند: بله! ایشان فرمودند: هر كس را من محبوب (مولی) باشم علی محبوب (مولی) اوست. ای الله! هر كه با علی محبت (موالات) كند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر كه از علی نفرت (معاداة) كند تو از او نفرت (معاداة) كن». [ابن ماجه].
4. «هر كس را من محبوب (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست». [نسائی].
5. «بدون تردید الله محبوب (مولای) من است و من محبوب (مولای) هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفته فرمودند: هر كه را من (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر كه با علی محبت (موالات) كند با او محبت (موالات) فرما و هر كه از علی نفرت (معاداة) داشته باشد تو نیز از او نفرت(معاداة) داشته باش». [نسائی].

در تمام این روایات، پنج لفظ بار‌ها استعمال شده است: 1- ولی 2- مولی 3- اولی، ترجمه این هر سه لفظ، می‌تواندمحبوب، دوست، و یاور و مددكار باشد. 4- موالات: ترجمه این كلمه محبت نیز می‌تواند باشد دوستی نیز. 5- معاداة: ترجمه‌اش دشمنی و نفرت می‌تواند باشد.

پاسخ به يك اشكال از اقوال اهل بيت

ممكن است این اشكال به ذهن كسی خطور كند كه حضرت رسول اكرم ص درمیان كل صحابه ، امامت علی را اعلام نكرده باشند بلكه به چند تن از یاران مخصوص خویش و اهل بیت، درباره امامت و یا وصایت علی راهنمائی‌ها كرده باشند. (نویسندگان شیعی در كتب خود چنین می‌نویسند.) باید دانست كه به این اشكال، خود علی و عبدالله بن عباس در حیات خویش بطور واضح پاسخ داده‌اند. برای اینكه عبدالله بن سباء و گروهش، در آن زمان نیز خرافاتی از قبیل اینكه: علی وصی رسول الله ص است، و او را به اموری وصیت كرده كه دیگران از آن بی خبرند، در میان مسلمانان شایع كرده بودند. الله تعالی بر اهل بیت نبوی، رحمتهای بیكران نازل فرماید كه آنان بلافاصله پرده از خرافات برداشتند و با بانگ رسا اعلام كردند كه اینها حرف‌های بی‌سر و ته و به دور از حقیقت هستند. ما در این مورد فقط 3 روایت می‌آوریم:

1- «عن أبي جحيفة قال: سَأَلْتُ عَلِيًّا هَلْ عِنْدَكُمْ شَىْءٌ مَا لَيْسَ فِى الْقُرْآنِ وَقَالَ مَرَّةً مَا لَيْسَ عِنْدَ النَّاسِ فَقَالَ وَالَّذِى فَلَقَ الْحَبَّ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا عِنْدَنَا إِلاَّ مَا فِى الْقُرْآنِ ، إِلاَّ فَهْمًا يُعْطَى رَجُلٌ فِى كِتَابِهِ ، وَمَا فِى الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ وَمَا فِى الصَّحِيفَةِ قَالَ الْعَقْلُ، وَفِكَاكُ الأَسِيرِ، وَأَنْ لاَ يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ». «از ابو جحیفه روایت است كه من از علی پرسیدم: آیا نزد شما چیزی هست كه در قرآن وجود نداشته باشد؟ فرمود: قسم به آن ذاتی كه دانه را شكافت و جان را آفرید، نزد ما چیزی علاوه بر آنكه در قرآن نوشته شده وجود ندارد مگر اینكه كسی درک و فهمی موهبی در كتاب الله داشته باشد و آنچه در صحیفه نوشته شده. عرض كردم: در صحیفه چه نوشته شده؟ حضرت علی فرمودند؟ دیه، آزادی زندانیان، احكام قتل نكردن مسلمان در برابر كافر و غیره»([[67]](#footnote-67)).

2- «عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ : هَلْ خَصَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِشَيْءٍ ؟ فَقَالَ: مَا خَصَّنَا رَسُولُ اللَّهِ بِشَيْءٍ لَمْ يَعُمَّ بِهِ النَّاسَ إِلَّا مَا فِي قِرَابِ سَيْفِي، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً فِيهَا: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحْدِثًا». «از حضرت ابو طفیل روایت است كه از حضرت علی پرسیده شد: آیا رسول الله ص چیزی مخصوص، به شما داده‌اند؟ فرمود: ایشان به ما چیز مخصوصی كه به عموم مردم نداده باشند ندادند جز آنچه در نیام شمشیرم است. سپس صحیفه‌ای([[68]](#footnote-68)) از آن بیرون آورد كه نوشته بود: لعنت خداست بر كسی كه برای غیر الله ذبح كند و لعنت خداست بر آن شخصی كه نشانه‌های زمین را بدزدد - مطابق با روایت دیگر بر آن شخصی كه نشانه‌های زمین را تغییر دهد - و خدا لعنت كندكسی را كه به والدینش را لعنت فرستد و لعنت خدا بر آن كسی كه مجرمی را پناه دهد»([[69]](#footnote-69)).

3- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَبْدًا مَأْمُورًا مَا اخْتَصَّنَا دُونَ النَّاسِ بِشَىْءٍ إِلاَّ بِثَلاَثٍ أَمَرَنَا أَنْ نُسْبِغَ الْوُضُوءَ وَأَنْ لاَ نَأْكُلَ الصَّدَقَةَ وَأَنْ لاَ نُنْزِىَ حِمَارًا عَلَى فَرَسٍ». «از حضرت عبدالله بن عباس ب روایت است كه رسول الله ص بنده‌ای بودند مأمور؛ به ایشان دستور داده شده بود (تمام احكام دین را به مردم ابلاغ نمایند) كه در هیچ چیزی نسبت به عموم مردم قائل به خصوصیت ما (اهل بیت) نشوند مگر در سه مورد:(1) به ما دستور داده شد كه بطور كامل و به نحو احسن وضو بگیریم (2). مال صدقه نخوریم (3). خر را (برای جفتگیری) بر اسب ماده سوار نكنیم»([[70]](#footnote-70)).

استدلال اهل تشيع

الفاظ اصلی روایات با ترجمه شان پیش روی شماست. با یک نگاه به این روایات می‌توان فهمید كه نه ذكری از «عقیده امامت» به میان آمده و نه «امامت بلافصل» علی به اثبات رسیده است. لكن شیعه می‌گوید مراد از كلمات ولی، مولی و اولی كه در تمام این روایات آمده، والی یعنی حاكم شدن است و والی هم «والی بلافصل» یعنی «امام بلافصل» مراد است. به همین دلیل از مجموعه این روایات -بنا به گفته شیعه- خلافت بلافصل علی ثابت می‌شود. این خلاصه استدلال شیعه است.اما این همه استدلال شیعه، هم از لحاظ لغوی بیجاست و هم به اعتبار تسلسل كلام نبوی. استدلال شیعه غلط است هم عقلاً وهم با توجه به اقوال اهل بیت, نقلاً، به ترتیب به تفصیل اینها می‌پردازیم!.

كتب لغت

لفظ ولی باشد یا مولی یا اولی، هر سه از ولایت گرفته شده‌اند. معنای ولایت در زبان عربی، قرب، تعلق و ارتباط بین دو چیز است خواه آن قرب و تعلق به اعتبار مكان باشد یا به اعتبار نسبت یا به اعتبار دین[[71]](#footnote-71). معنای ولی در زبان عربی: یاور، دوست، محب و محبوب است. جمعش اولیاء است. (مانند ولی الله، اولیاء الله و غیره). لفظ ولی در قرآن مجید برای الله تعالی نیز بكار رفته است:

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [البقرة: 257]. «الله دوست مردمانی كه ایمان آورده‌اند است». و برای مؤمنین نیز استعمال شده و بطرف الله تعالی مضاف شده است.

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس: 62]. «آگاه! دوستان الله را نه ترسی هست و نه غمگین می‌شوند». و همین لفظ در حق مؤمنین بكار رفته در حالی كه به طرف مؤمنین دیگر نسبت داده شده است:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان با ایمان یاور ودوست همدیگرند». لفظ «مولی» به سبب كثرت معانی، در احادیث مختلف به معانی مختلف استعمال شده است.

علامه ابن الاثیر جزری در كتاب لغت مشهور خود «النهایة في غريب الحديث» می‌نویسد:

«وهو اسم يقع علي جماعة كثيره فهو الرب، والـمالك، والسيد والـمنعم، والـمعتق، والناصر، والـمحب، والتابع، والجار، وابن العم، والحليف، والعقيد، الصهر، والعبد، والـمعتق، والـمنعم عليه وأكثرها قد جاءت في الحديث فيضاف كل واحد إلى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه … و منه الحديث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» يحمل على أكثر الأسماء الـمذكورة». «و این لفظ «مولی» اسمی است كه بر بسیاری از معانی اطلاق می‌شود.پس معنای مولی: پروردگار، مالك، سردار، محسن، آزاد كننده، یاور، محبت كننده، فرمانبردار، همسایه، پسر عمو، عهد كننده، عقد كننده، داماد، غلام، غلام آزاد شده و احسان شونده, می‌آید. بیشتر این معانی در احادیث بكار رفته است. و مطابق با مقتضای هر حدیث، معنای مرادی آن معلوم می‌شود. همین لفظ در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» هم استعمال شده است و این لفظ را در اینجا می‌توان بر بیشتر معانی مذكور حمل كرد»([[72]](#footnote-72)).

تسلسل كلام نبوی

الفاظ عربی و ترجمه تمام روایات بحث خطبه غدیر را هر خواننده بی‌طرفی پیش روی خود گذاشته آن را مسلسل ترجمه كند ترجمه‌اش با ترجمه ما كه جمهور امت آن را اتخاذ كرده, فرقی نخواهد داشت.

اگر طبق گفته نویسندگان شیعی، كلمات «اولی» و «مولی» در حدیث موالات به معنای «حاكم» گرفته شود پس ترجمه «موالات» چه خواهد شد؟ معنای موالات چگونه ممكن است حكومت باشد؟ آنجا كه بطور قطع ترجمه‌اش محبت است.

به نقل از ابن ماجه، احادیثی را تقدیم حضورتان می‌كنیم:

1- آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان‌هایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض كردند: بله, ایشان فرمودند. آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض كردند: بله, ایشان فرمودند: هر كس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر كه با علی محبت (موالات) كند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر كه از علی نفرت (معاداه) كند تو از او نفرت (معاداه) كن([[73]](#footnote-73)).

هر شخص دانای بی‌طرفی با توجه به این روایت به راحتی می‌تواند بفهمد كه اگر در جملات اول و سوم معنای حاكم گرفته شود در جمله دوم چطور ممكن است ترجمه به حاكم مناسب باشد؟ در جمله چهارم ترجمه كردن موالات به حكومت یا به لفظی مترادف آن چگونه درست خواهد بود؟ در جمله پنجم ترجمه معاداه به ضد حكومت و یا به كلمه‌ای هم معنا با آن چطور ممكن است؟ افسوس كه نویسندگان شیعه با این خطبه، این گونه برخورد كرده‌اند و به عوامل به وجود آورنده، موقعیت، سیاق و سباق خطبه، به همه اینها بی‌توجهی كرده و از تسلسل كلام نبوی كاملاً صرف نظر كرده و در چند جمله خواسته‌اند بنیاد مذهب خود را بر آن بگذارند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ [البقرة: 156]. هداهم الله تعالى و وقاهم من الضلال والطغيان.

استدلال شيعه و اهل بيت

آیا هر خواننده بی‌طرف و با انصافی, بعد از آشنایی با این همه دلایل مذكور، می‌تواند قائل به این شود كه در غدیر خم خلافت بلافصل علی اعلام شده بود؟ حق و حقیقت همان است كه با استناد به دلایل, بحمد الله نوشته شد كه چون بنا بر واقعات مختلف، درباره ذات گرامی علی ، در طبیعت بعضی از حضرات تكدر پیدا شده بود رسول الله سه ماه قبل از تشریف بردن از این دنیا، پس از حجه الوداع در غدیر خم امت را به محبت با اهل بیت عموماً و به محبت با علی خصوصاً متوجه كردند تا این كه امت با انحراف از جاده مستقیم شكار افراط و تفریط نگردد؛ چنانكه شیعه و خوارج در همین مسئله، به افراط و تفریط آشكاری مبتلا گشته و شكار دام گمراهی شدند. والعیاذ بالله من ذلك. به هر حال، خطبه غدیر خم چه بخش ثقلین آن و چه بخش موالات علی ، هیچكدام ربطی به مسئله خلافت ندارد بلكه به محبت و اكرام اهل بیت و علی مربوط می‌شود. در پایان, این بحث را با سخنان حسن مثنی -نوه جلیل القدر علی - خاتمه می‌دهیم. به نظر ما با ارشاد این فرزند جلیل القدر خاندان اهل بیت، بحث خطبه غدیر خم به انتهای خود خواهد رسید طوری كه بعد از آن، نیازی به اقامه دلیل نخواهد شد.

به حسن مثنی گفته شد كه آیا در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» امامت (خلافت) علی تصریح نشده است؟ در پاسخ فرمود:

«اما والله لو يعنى النبي بذلك الامارة والسلطان لا فصح لهم به فان رسول الله كان أفصح الناس للمسلمين، ولقال لهم: يا أيها الناس هذا ولي أمري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا له وأطيعوا ما كان من هذا شيئى فوالله لئن كان الله ورسوله اختارا علياً لهذا الأمر ثم ترك علي أمر الله ورسوله لكان علي أعظم الناس خطيئة». «هان! قسم به خدا، اگر منظور رسول الله از این (جمله یا خطبه) امارت یا حكومت می‌بود، صاف و واضح بیان می‌كردند. چرا كه خیرخواه تر از رسول الله برای مسلمانان، كسی نیست. واضح به آنان می‌فرمودند: ای مردم! این شخص بعد از من حاكم و سرپرست شما خواهد بود. به حرفش گوش دهید و از او اطاعت كنید. اما چنین حرفی زده نشد. قسم به الله! اگر علی برگزیده الله و رسولش برای امامت (بلافصل) می‌بود و آنگاه علی حكم الله و رسولش را نادیده می‌گرفت خطاكارترین مردم بشمار می‌آمد»([[74]](#footnote-74)).

پس از آن گواهی سابق عباس و علی ب از اهل بیت و ارشاد واضح حسن مثنی /، هر خواننده بی‌طرفی به خوبی خواهد دانست كه اهل بیت ش از خطبه غدیر چه فهمیده‌اند. از صفحات گذشته، بحمد الله این هم به اثبات رسید كه اگر درستی تمام روایات خطبه غدیر كه در ذخیره حدیث، محفوظ هستند، پذیرفته شود باز هم استدلال فرقه شیعه از این روایات به هیچ وجه درست نیست.

خلاصه گفتار

اگر به دلایلی كه در مورد عقیده امامت و خطبه غدیر، در این تحریر، بطور اختصار تقدیم شد به دیده انصاف نگاه شود هیچ شک و تردیدی در این باره باقی نمی‌ماند كه موقف شیعه، با كتاب الله و سنت رسول الله و اجماع صحابه و تعامل اهل بیت, كاملاً مخالف است. شیعه برای اثبات موقف خود، از قرآن و سنت، هیچ دلیل واضحی ندارد. مگر اینكه تكیه بر روایت‌های موضوعی بكنند كه خودشان در كتاب‌هایشان جمع كرده‌اند. ا در این نوشته خود، حقیقت و ماهیت دلائل شیعه به ویژه نحوه استدلالشان را از حدیث غدیر برای اثبات این عقیده را بحمد الله تعالی مختصراً به حضورتان تقدیم كردیم. از الله تعالی امیدواریم كه برای یک خواننده بی طرف، این تحریر مختصر, كافی باشد. (تقبله الله تعالى ونفع به). وماعلينا إلا البلاغ.......

مبحث چهارم
حضرت فاطمه زهرا ل

از جمله‌ی دیگر‌ مسایل‌ اختلافی‌ اهل سنت با تشیع‌،موضوع‌ حضرت‌ فاطمه‌ی‌ زهراء ل را ‌می‌توان نام برد‌، كه این اختلاف خود به سه دسته عمده تقسیم می‌شود(1). جریان‌ فدک‌(2). ازدواج خلیفه دوم -عمربن خطاب- با ام كلثوم(3). شهادت یا وفات حضرت. در این‌ مبحث سعی‌ می‌شود با استناد به‌منابع‌ معتبر، دیدگاه‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ را در این‌ موارد اختلافی‌ بیان‌ كنیم‌ .

جريان فَدَك‌

فدک یک مكانی است در نزدیكی خیبر و حدود 142 كیلومتری شهر مدینه. این باغ با وجود حاصلخیزی بسیار در زمان فتح خیبر به عنوان جزیه توسط یهودیان آن منطقه به حضرت پیامبر ص داده شد([[75]](#footnote-75)). بعضی‌ها می‌گویند: یهودیان‌ نصف‌ فدک را به‌ پیامبرص واگذار نمودند([[76]](#footnote-76)). پیامبر ص ما كه‌ اسوه‌ی‌ خیرخواهی‌ میباشند به یهودیان و ساكنان آن منطقه اجازه دادند در همانجا به امرارمعاش بپردازند و در مقابل نیمی از درآمد را به ایشان پرداخت نمایند. پس‌ فدک جزو اموال‌ پیامبر ص به‌ شمار می‌آمد([[77]](#footnote-77)). عن‌ مالک بن‌ أوس‌ بن‌ الحدثن قال‌: «كَانَ فِيمَا احْتَجَّ بِهِ عُمَرُ أَنَّهُ قَالَ كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ثَلاَثُ صَفَايَا بَنُو النَّضِيرِ وَخَيْبَرُ وَفَدَكُ فَأَمَّا بَنُو النَّضِيرِ فَكَانَتْ حُبْسًا لِنَوَائِبِهِ وَأَمَّا فَدَكُ فَكَانَتْ حُبْسًا لأَبْنَاءِ السَّبِيلِ وَأَمَّا خَيْبَرُ فَجَزَّأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ثَلاَثَةَ أَجْزَاءٍ جُزْءَيْنِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَجُزْءًا نَفَقَةً لأَهْلِهِ فَمَا فَضَلَ عَنْ نَفَقَةِ أَهْلِهِ جَعَلَهُ بَيْنَ فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ»([[78]](#footnote-78)). یعنی: «آنچه‌ حضرت‌ عمر (در وقت‌ نزاع‌ علی‌ و عباس ‌ب) به‌ آن‌ حجت‌ كرد این‌ كه‌ پیامبر ص سه‌ صفیه([[79]](#footnote-79)) داشت‌:

1. بنی‌ النضیر، كه‌ برای‌ امور مهم‌ و احتیاجات‌ پیامبرص مانند پذیرایی‌ مهمانان‌ و سایر امور صرف‌ می‌باشد(2). فدک، كه‌ برای‌ مسافران‌ در راه‌ مانده‌ صرف‌ می‌شد(3). خیبر كه‌ پیامبر ص آن‌ را سه‌ جزء كرده‌ بود؛ دو جزئش‌ برای‌ مسلمانان‌ و جزء سومش‌ برای‌ خرج‌ اهل‌ و عیالش‌. هرگاه‌ چیزی‌ از نفقه‌ی‌ اهل‌ و عیال‌ اضافه‌ می‌ماند آن‌ را بین‌ فقرای‌ مهاجرین‌ تقسیم‌ می‌كرد».

في ء چيست؟

فی‌ء([[80]](#footnote-80)): غنیمتی‌ است‌ كه‌ بدون‌ جنگ‌ ازكفار به‌ دست‌ می‌آید و متعلق‌ به‌ مسلمانان‌ است‌، كه‌ در آن‌ خُمس‌ و قسمت‌ كردن‌ وجود ندارد، البته‌ اختیار آن‌ در دست‌ پیامبر ص می‌باشد. «فدک‌» نیز كه‌ می‌خواهیم‌ در مورد آن‌ بحث‌ كنیم‌ یكی‌ از اموال‌ «فی‌ء» است‌ كه‌ تسلیم‌ پیامبر ص شد.

 فدك‌ پس‌ از وفات‌ پيامبر ص

پس‌ از وفات‌ رسول‌ اكرم ‌ص باغ‌ فدک و دیگر اموالی‌ كه‌ به‌ رسول‌ اكرم ص تعلّق‌ داشت‌، همگی‌ جزو بیت‌المال‌ قرار گرفتند. اهل‌ تشیع‌ بر این‌ باورند كه‌ پیامبر ص باغ‌ فدک را به‌ فاطمه‌ بخشیده‌ بود اما ابوبكر آن‌ را از فاطمه‌ پس‌ گرفت‌. نویسندگان‌ اهل‌ تشیع‌ این‌ اقدام‌ را ظلم‌ و ستم‌ بزرگی‌ به‌ فاطمه‌ تلقی‌ می‌كنند و انگار آنها حقدارتر از فاطمه‌، همچون‌ دایه مهربان تر از مادر به‌ دامن‌ زدن‌ به‌ این‌ قضیه‌ی‌ می‌پردازند. در حالی‌كه‌ خود حضرت‌ فاطمه ل و حضرت‌ علی ‌ پس‌ از گفتگو با حضرت‌ ابوبكر خیلی‌ زود قانع‌ شدند و اعتراض‌ نكردند اكثر مورّخان‌ منصف‌ این‌ قضیه‌ را این‌گونه‌ بازگو می‌كنند:

هنگامی‌ كه‌ پیامبر ص وفات‌ یافت‌ و فاطمه به‌ حال‌ عادی‌ برگشت‌، به‌ فكر میراث‌ پدرش‌ افتاد. از این‌ رو به‌ همراهی‌ شوهرش‌ ابوالحسن ‌ نزد خلیفه‌ی‌ مسلمین‌، حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ آمدند و درخواستش‌ را در مورد اموال‌ و میراث‌ پدرش‌ مطرح‌ كرد.حضرت‌ ابوبكر با كمال‌ احترام‌ و ادب‌ فرمود: ما از پدر بزرگوارت‌ شنیده‌ایم‌ كه‌ فرمودند: كسی‌ از ما پیامبران‌ ارث‌ نمی‌برد، و آنچه‌ از ما باقی‌ می‌ماند به‌ عنوان‌ صدقه‌ متعلق‌ به‌ مسلمانان‌ است‌. (به‌ همین‌ علت‌ نه‌ شما و نه‌ فرزندم‌ عایشه‌ كه‌ همسر پیامبر ص بوده‌، چیزی‌ نمی‌برد، اما از بیت‌ المال‌ حقوق‌تان‌ محفوظ‌ می‌باشد).حضرت‌ فاطمه ‌ل از این‌ راهنمایی‌ خلیفه‌ خشنود شده‌ و با قناعت‌ به‌ خانه‌ی‌ خود برگشت‌ و همچون‌ گذشته‌ زندگی‌ زاهدانه‌ را اختیار نمود؛ چراكه‌ او تربیت‌ یافته‌ی‌ زیر دست‌ كسی‌ بود كه‌ دنیا را گذاشته‌ و به‌ آخرت‌ روی‌ آورده‌ بود. فاطمه‌ این‌ آیات‌ را نصب‌ العین‌ خویش‌ قرار داده‌ بود كه ‌﴿قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [النساء: 77]. «بگو, كالای‌ دنیا اندک است‌ و آخرت‌ برای‌ كسی‌ كه‌ پرهیزگار باشد بهتر است»‌ او برای‌ به‌ دست‌ آوردن‌ ثروت‌ و دارایی‌، جنگ‌ و جدل‌ نكرد، و همانند بعضی‌ از زنان‌ امروزی‌ برای‌ دست‌ یافتن‌ به‌ پول‌ و باغات‌، حكم‌ خدا و رسول‌ او را زیر پا نگذاشت‌، بلكه‌ او تمام‌ سعی‌اش‌ در این‌ دوران‌ برای‌ آباد كردن‌ آخرت‌ بود؛ چراكه‌ طبق‌ مژده‌ی‌ پیامبر ص رحلت‌ او نیز نزدیک بود. ﴿وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ١٩﴾ [الإسراء: 19]. «و هر كس‌ كه‌ (دنیای‌ جاودانه‌ی‌) آخرت‌ را بخواهد و برای‌ (فرا چنگ‌ آوردن‌) آن‌، تلاش‌ سزاوار آن‌ را از خود نشان‌ دهد، در حالی‌ كه‌ مؤمن‌ باشد، این‌ چنین‌ كسانی‌، تلاش‌شان‌ بی‌سپاس‌ (و بی‌اجر) نمی‌ماند».

 فدك‌ به‌ كسي‌ داده‌ نشده‌ بود؟

آنچه‌ در كتاب‌ها در مورد اعطای‌ فدک از سوی‌ رسول‌ اكرم ‌ص به‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل نقل‌ شده‌ كاملاً خلاف‌ واقع‌ است‌، بلكه‌ آنها از درآمدش‌ استفاده‌ می‌كردند كه‌ توسط‌ خود رسول‌ اللهص به‌ آنها داده‌ می‌شد. و خود فدک را به‌ هیچ‌ كس‌ نبخشیده‌ بود. مغیره‌ میگوید: هنگامی‌ كه‌ عمر بن‌ عبدالعزیز به‌ خلافت‌ رسید، بنی‌ مروان‌ را جمع‌ كرده‌ و گفت‌: بدانید كه‌ فدک متعلق‌ به‌ رسول‌ الله ص بود كه‌ از درآمد آن‌ بر اهل‌ و عیال‌ و فقرا و مساكین‌ خرج‌ می‌كرد و نیز از درآمد آن‌ بر كودكان‌ بنی‌هاشم‌ خرج‌ می‌نمود و بیوه‌های‌ خاندان‌ بنی‌‌هاشم‌ را با آن‌ ازدواج‌ می‌داد. فاطمه‌ی‌ زهراء ص از رسول‌ الله ص درخواست‌ كرده‌ كه‌ فدک را به‌ او بخشد. اما آن‌حضرت ‌ص نپذیرفت‌. پس‌ در طول‌ حیات‌ رسول‌ اكرم ‌ص همچنان‌ فدک در اختیار پیامبر ص بود، تا اینكه‌ ایشان‌ وفات‌ كردند. پس‌ زمانی‌ كه‌ ابوبكر به‌ خلافت‌ رسید، همان‌ رویه‌ی‌ پیامبر ص را در مورد فدک پیش‌ گرفت‌ تا اینكه‌ او هم‌ فوت‌ كرد. زمانی‌ نیز كه‌ عمر بن‌ خطاب ‌ به‌ جانشینی‌ رسید همان‌ روش‌ پیامبر ص و ابوبكر را ادامه‌ داد. پس‌ از آن‌ مروان‌ آن‌ را جدا كرده‌ و به‌ خود و خانواده‌اش‌ اختصاص‌ داد. و بعد از آن‌ دست‌ به‌ دست‌ به‌ عمر بن‌ عبدالعزیز (خود گوینده‌) رسید. وقتی‌ تأمل‌ نمودم‌ و دیدم‌ آنچه‌ را كه‌ پیامبر ص فاطمه‌ را از آن‌ منع‌ نموده‌، من‌ نمی‌توانم‌ در آن‌ دخل‌ و تصرّف‌ نمایم‌، پس‌ به‌ خدا سوگند شما را شاهد می‌گیرم‌ كه‌ در همان‌ راهی‌ صرف‌ خواهم‌ كرد كه‌ (پیامبر ص و ابوبكر و عمر ب) صرف‌ كردند([[81]](#footnote-81)). پس‌ از این‌ دو حدیث‌ صراحتاً معلوم‌ می‌شود كه‌ پیامبر ص نه‌ تنها «فدک‌» را به‌ فاطمه‌ نداده‌ بود، بلكه‌ زمانی‌ كه‌ فاطمه‌ل همچون‌ قضیه‌ی‌ درخواست‌ كنیز و خدمتكار، از پیامبر ص آن‌ را طلب‌ می‌كند، رسول‌ الله ص به‌ فاطمه‌ جواب‌ رد می‌دهد. اما مسئله به همین جا خاتمه نمی‌یابد, بلكه اهل تشیع نسبت به این موضوع بر ابوبكر اشكالاتی وارد می‌كنند كه به ذكر آنها می‌پردازیم.

 اشكال‌ اول‌: محروم كردن از ارث پدري

فاطمه ‌ل برای‌ گرفتن‌ میراث‌ نزد خلیفه‌ی‌ مسلمین‌ (ابوبكر ) آمد و درخواست‌ نمود كه‌ از میراث‌ پدرش‌ سهمش‌ را به‌ او بدهد. اما ابوبكر گفت‌: شما نمی‌توانید ارث‌ ببرید! فاطمه‌ گفت‌: ای‌ پسر ابی‌قحانه‌! وقتی‌ تو بمیری‌ چه‌ كسی‌ از تو ارث‌ خواهد برد؟ ابوبكر پاسخ‌ داد: زنان‌ و فرزندانم‌! فاطمه‌ گفت‌: پس‌ چه‌ شده‌ كه‌ اكنون‌ فرزندانت‌ از تو ارث‌ می‌برند و من‌ از پدرم‌ ارث‌ نمی‌برم‌؟! پس‌ سهم‌ ما از خیبر و صدقات‌ ما از فدک چه‌ می‌شود؟!ابوبكر گفت‌: ای‌ دختر پیامبر! به‌ خدا سوگند از رسول‌ الله ص شنیدم‌ كه‌ فرمود: «من‌ تا زنده‌ هستم‌ در اینها تصرف‌ می‌كنم‌، وقتی‌ فوت‌ كردم‌ به‌ همه‌ی‌ مردم‌ تعلق‌ دارند، چراكه‌ آنچه‌ از ما پیامبران‌ به‌ جای‌ می‌ماند، صدقه‌ است‌ برای‌ همه‌ی‌ مردم‌ و كسی‌ از ما ارث‌ نمی‌برد»([[82]](#footnote-82)).

اهل‌ تشیع‌ این‌ اشكال‌ را از ابوبكر صدیق‌ می‌گیرند كه‌ او در مقابل‌ درخواست‌ فاطمه‌ی‌ زهراء كه‌ وارث‌ پیامبر ص بود، به‌ روایت‌ یک فرد كه‌ آن‌ هم‌ خودش‌ بود احتجاج‌ نمود و گفت‌: من‌ از رسول‌ الله ص شنیده‌ام‌ كه‌ فرمود: «ما پیامبران‌ نه‌ از كسی‌ میراث‌ می‌گیریم‌ و نه‌ كسی‌ از ما میراث‌ می‌برد» حال‌ آنكه‌ این‌ گفته‌ی‌ ابوبكر صریحاً مخالف‌ نص‌ قرآن‌ است‌. «خداوند در باره فرزندانتان به شما سفارش می‏كند كه سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد» زیرا این‌ نص‌ عام‌ است،‌ و شامل‌ پیامبر و غیر پیامبر می‌باشد: [النساء:‌ 11]. همچنین‌ مخالف‌ نصوص‌ دیگرنیز می‌باشد. همچون‌ و سلیمان وارث داوود شد [النمل‌: ‌ 16] وپس از نزد خویش وارثی به من ببخش كه از من میراث برد و [نیز] میراثبر آل یعقوب باشد [مریم:‌ 5-6]. پس‌، از این‌ آیه‌ معلوم‌ شد كه‌ انبیاء هم‌ ارث‌ می‌برند و هم‌ از آنان‌ ارث‌ برده‌ می‌شود. این‌ بود دلایل‌ اهل‌ تشیع‌ در این‌ انتقاد بر ابوبكر صدیق ‌.

جواب اهل سنت در اين مورد

1- محروم‌ كردن‌ فاطمه‌ی‌ زهراء ل از میراث‌ از روی‌ بغض‌ و كینه‌ی‌ شخصی‌ نبوده‌، بلكه‌ به‌ علت‌ شنیدن‌ این‌ حدیث‌ توسط‌ ابوبكر كه‌ انجام‌ گرفت‌، همچنان‌ كه‌ بقیه‌ی‌ ازواج‌ مطهرات‌ كه‌ دختر خود ابوبكر یعنی‌ عایشه یكی‌ از آنان‌ بود، را از ارث‌ محروم‌ نمود.

2- اینكه‌ برادران‌ اهل‌ تشیع‌ می‌گویند: «ابوبكر، فاطمه‌ را فقط‌ به‌ خاطر روایت‌ یک فرد كه‌ آن‌ هم‌ خودش‌ بود، از ارث‌ محروم‌ كرد». این‌ دروغ‌ محض‌ است‌! چراكه‌ این‌ حدیث‌ در كتاب‌های‌ حدیث‌ اهل‌ سنت‌ به‌ روایت‌ حذیفه‌ بن‌ الیمان‌، زبیر بن‌ العوام‌، ابو الدرداء, ابو هریره‌، عباس‌، علی، عثمان، عبدالرحمن‌ بن‌ عوف وسعد بن‌ ابی‌ وقاص صحیح‌ و ثابت‌ است‌، و اینها از بزرگان‌ صحابه‌اند و حتی‌ از «عشره‌ی‌ مبشره‌» می‌باشند.یكی‌ از افرادی‌ كه‌ این‌ حدیث‌ را روایت‌ كرده‌ «حذیفه‌» می‌باشد كه‌ «ملا عبدالله مشهدی‌» در اظهارالحق‌ حدیث‌ پیامبر ص آورده‌ كه‌: «ما حَدَّثَكم‌ به‌ حذيفة فَصَدِّقوه‌»([[83]](#footnote-83)). «آنچه‌ را كه‌ حذیفه‌ بیان‌ كند، تصدیقش‌ نمایید و باور دارید». یكی‌ دیگر از راویان‌ این‌ حدیث‌ (كه‌ كسی‌ از انبیاء ارث‌ نمی‌برد)، خود حضرت‌ علی‌ مرتضی ‌ است‌ كه‌ به‌ اجماع‌ اهل‌ تشیع‌، «معصوم‌»، و به‌ اجماع‌ اهل‌ سنت‌، «صادق‌» است‌. در اینجا اصلاً به‌ روایت‌ «عایشه‌» و «ابوبكر» و «عمر» كاری‌ نداریم([[84]](#footnote-84)). در صحیح‌ بخاری‌ كه‌ از معتبرترین‌ كتاب‌های‌ حدیث‌ مسلمانان‌ می‌باشد، از «زهری‌» او هم‌ از «مالک بن‌ اوس‌ بن‌ حدثان‌» روایت‌ می‌كند كه‌ مالک گفت‌: روزی‌ عمر بن‌ خطاب ‌ مرا برای‌ كاری‌ فرا خواند. در همین‌ اثنا كه‌ نشسته‌ و مشغول‌ صحبت‌ بودیم‌، خدمتكارش‌ یرفاءآمد و گفت‌: عثمان‌ بن‌ عفان‌، عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌، زبیر بن‌ العوام‌ و سعد بن‌ ابی‌وقاص جلو در منتظر اجازه‌ی‌ ورود هستند! آیا اجازه‌ می‌دهی‌ وارد شوند؟ عمر بن‌ خطاب ‌ گفت‌: بگو تشریف‌ بیاورند. خبری‌ از آمدنشان‌ نبود، پس‌ از مدتی‌ دوباره‌ یرفاء خادم‌ خلیفه‌ آمد و گفت‌: «عباس‌ و علی ب‌ نیز آمده‌اند و اجازه‌ می‌خواهند، آیا اجازت‌ دارند وارد شوند؟ عمر فرمود: آری‌, هنگامی‌ كه‌ همگی‌ وارد شدند، عباس‌ گفت‌: یا امیر المؤمنین‌! شما بین‌ من‌ و این‌ (علی‌) قضاوت‌ كنید. (آنها یعنی‌ علی‌ و عباس ‌ بر سر اموال‌ بنی‌ النضیر كه‌ جزو اموال‌ پیامبر ص بود، اختلاف‌ داشتند). میهمانان‌ گفتند: ای‌ امیر مؤمنان‌! میان‌ این‌ دو حكم‌ كن‌ تا اختلاف‌ پایان‌ یابد. حضرت‌ عمر فرمود: صبر كنید! شماها را سوگند می‌دهم‌ به‌ پروردگاری‌ كه‌ آسمان‌ و زمین‌ به‌ حكم‌ و قدرت‌ او برپاست‌، آیا می‌دانید كه‌ پیغمبر ص فرمود: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ». آنچه‌ از ما پیامبران‌ باقی‌ می‌ماند صدقه‌ است‌ (برای‌ همه‌ مسلمانان‌)؟ همه‌ی‌ جمع‌ حاضر كه‌ از بزرگان‌ صحابه بودند، گفتند: آری‌! به‌ تحقیق‌ پیامبر ص آن‌ را فرموده‌ است‌.پس‌ حضرت‌ عمر به‌ عباس‌ و علی‌روی‌ نموده‌ و فرمود: شما را سوگند می‌دهم‌ به‌ پروردگار، آیا پیامبر ص چنین‌ مطلبی‌ را فرمود؟عباس‌ و علی‌گفتند: آری‌! پیامبر ص فرموده‌ است‌. زهری‌ كه‌ راوی‌ این‌ حدیث‌ است‌ گوید: در مورد این‌ حدیث‌، «عروه بن‌ زبیر» را خبر دادم‌ و از او پرسیدم‌؟ عروه گفت‌: مالک بن‌ اوس‌ راست‌ گفته‌ است‌. من‌ هم‌ از عایشه شنیدم‌ كه‌ گفت‌: همسران‌ پیامبر ص، عثمان‌ را نزد ابوبكر صدیق ‌ برای‌ طلب‌ میراث‌ فرستادند. به‌ محض‌ باخبر شدن‌ به‌ آنان‌ رو كردم‌ و گفتم‌:آیا از خدا نمی‌ترسید؟! مگر نشنیدید كه‌ پیامبر ص فرمود: «ما پیامبران‌ میراث‌ نمی‌گذاریم‌ و آنچه‌ از ما بماند صدقه‌ است‌». پس‌ آنان‌ هم‌ قبول‌ كردند و درخواستشان‌ را پس‌ گرفتند»([[85]](#footnote-85)).

پس‌ معلوم‌ شد كه‌ این‌ حدیث‌ هم‌ (حدیث‌ قبلی‌ از مالک‌) در قطعیت‌ همانند آیه‌ی‌ قرآن‌ است‌، چراكه‌ جماعتی‌ كه‌ نام‌ آنان‌ ذكر شد (كه‌ از بزرگان‌ صحابه ‌ بودند) خبر یكی‌ از ایشان‌ مفید یقین‌ است‌، چه‌ جای‌ آنكه‌ همگی‌ آن‌ را تأیید كنند، بخصوص‌ علی‌ مرتضی كه‌ نزد شیعه «معصوم‌» است‌ و روایت‌ فرد «معصوم‌» در افاده‌ی‌ یقین‌ ـ نزد ایشان‌ ـ برابر قرآن‌ است‌.حال‌ با قطع‌نظر از همه‌ی‌ این‌ روایات‌، به‌ روایتی‌ از كتب‌ شیعه‌ كه‌ از امام‌ معصوم‌ - بزعم ایشان- نقل‌ شده‌ توجه‌ فرمایید.

«روی محمد بن‌ يعقوب‌ الرازي‌ في‌ الكافي‌ عن‌ البختري‌ عن‌ أبي‌ عبدالله جعفر ابن‌ محمد الصادق ‌ أنه‌ قال‌: إن‌ العلماء ورثة الأنبياء وذلك‌ أن‌ الأنبياء لا يورثوا (وفي‌ نسخة) لم‌ يرثوا درهماً ولا ديناراً وإنما أورثوا أحاديث‌ من‌ أحاديثهم‌ فمن‌ أخذ بشي‌ءٍ منها فقد أخذ بحَظ‌ٍ وافر». «در كافی‌ از طریق‌ بختری‌ از امام‌ جعفر صادق ‌ روایت‌ شده‌ كه‌ فرمود: به‌ حقیقت‌ علمای‌ راسخین‌ و ربّانی‌، وارثان‌ پیامبران‌اند، چراكه‌ انبیا وارثی‌ (مادی‌) ندارند، و (در نسخه‌ای‌ دیگر) آنان‌ درهم‌ و دیناری‌ را به‌ ارث‌ نگذاشته‌اند، بلكه‌ احادیث‌ و بیانات‌ گران‌بهایی‌ دارند كه‌ اگر كسی‌ چیزی‌ از آنها را به‌ دست‌ آورد بهره‌ی‌ فراوانی‌ را برده‌ است»‌. لفظ‌ «إنما» به‌ اعتراف‌ شیعه‌ها هم‌ مفید حصر است‌ و قطعاً چنانچه‌ در آیه‌55 مائده ‌آمده است، پس‌ معلوم‌ شد كه‌ غیر از علم‌ و احادیث‌، هیچ‌ چیز دیگری‌ را به‌ عنوان‌ میراث‌ به‌ كسی‌ نداده‌اند. مسئله‌ی‌ دیگر اینكه‌ خبر پیغمبر ص در حق‌ كسی‌ كه‌ بلا واسطه‌ از آن‌حضرت ‌ص شنیده‌ باشد، علم‌ یقینی‌ است‌ بدون‌ هیچ‌ شک و شبهه‌ای‌، و برای‌ او عمل‌ كردن‌ به‌ شنیده‌ی‌ خویش‌ واجب‌ است‌، خواه‌ از دیگری‌ هم‌ آن‌ را بشنود یا نه‌. اجماع‌ اصولیین‌ شیعه‌ و سنی‌ بر این‌ است‌ كه‌ تقسیم‌ خبر به‌ متواتر غیر متواتر نسبت‌ به‌ آن‌ افرادی‌ است‌ كه‌ پیامبر ص را مشاهده‌ نكرده‌اند و به‌ واسطه‌ی‌ دیگران‌ خبر او را شنیده‌اند، نه‌ آنانی‌ كه‌ پیامبر ص را مشاهده‌ نموده‌ و بدون‌ واسطه‌ از وی‌ خبری‌ شنیده‌ است‌ كه‌ این‌ خبر در حق‌ وی‌ حكم‌ متواتر، بلكه‌ بالاتر از متواتر است‌. حال‌ پس‌ از این‌ توضیحات‌ به‌ این‌ نتیجه‌ خواهیم‌ رسید كه‌ ابوبكر صدیق ‌ چون‌ خودش‌ مستقیماً از پیامبر ص این‌ حدیث‌ را شنیده‌ بود، دیگر نیازی‌ به‌ تفتیش‌ و پرس‌ و جو از دیگری‌ نداشت([[86]](#footnote-86))‌ باشد. و اما در مورد آیه 16 سوره نمل كه‌ ظاهراً دال بر این‌ است‌ كه‌ انبیا هم‌ از دیگران‌ ارث‌ می‌برند و هم‌ از آنان‌ ارث‌ برده‌ می‌شود كه‌ این‌ وراثت‌ علم‌ و نبوت‌ و كمالات‌ عرفانی‌ است‌ نه‌ وراثت‌ مال‌ و متروكه‌، از نظر عقلی‌ نیز مطابق‌ قول‌ امام‌ دلالت‌ بر همین‌ وراثت‌ دارد، همچنین‌ این‌ نكته‌ را همه‌ می‌دانند كه‌ پسر، وارث‌ پدر است‌، پس‌ چه‌ جای‌ آنكه‌ در كلام‌ الهی‌ این‌ ذكر شود، آیا این‌ جزو لغویات‌ نمی‌باشد كه‌ قرآن‌ از آن‌ پاک و منزه‌ است‌؟! پس‌ از آن‌ آیه‌ به‌ طور صریح‌ اشاره‌ می‌فرماید كه‌ این‌ وراثت‌ علم‌ است‌([[87]](#footnote-87)). پس‌ از این‌ توضیحات‌ نتیجه‌ گرفتیم‌ كه‌ «فدک» به‌ فاطمه‌ عطا نشده‌ بود و سه‌ دلیل‌ عمده‌ این‌ مسئله‌ را روشن‌ می‌نماید:

1. احادیثی‌ كه‌ امام‌ ابوداود آن‌ را از مالک بن‌ اوس‌ حدثان‌ نقل‌ كرده‌ و سخنان‌ عمربن‌ عبدالعزیز كه‌ سینه‌ به‌ سینه‌ به‌ او رسیده‌ بود كه‌ پیامبر ص فدک را به‌ فاطمه نداده‌ است‌.
2. اگر پیامبر ص فدک را به‌ فاطمه داده‌ بود، جزو اموال‌ فاطمه‌ به‌ شمار می‌آمد و فاطمه‌ در سخنانش‌ نمی‌گفت‌: ارث‌ مرا از فدک و خیبر بدهید. پس‌ سخنان‌ خود فاطمه‌ ثابت‌ می‌كند كه‌ قبلاً به‌ اسم‌ او نبوده‌ است‌.
3. اینكه‌ اگر این‌ باغ‌ قبلاً به‌ فاطمه‌ عطا شده‌ باشد، هبه‌ای‌ از طرف‌ رسول‌ الله ص است‌ و هبه‌ به‌ محض‌ قبض‌ تحت‌ ملكیت‌ آن‌ طرف‌ در می‌آید و دیگر كاری‌ به‌ اموال‌ هبه‌ دهنده‌ ندارد. پس‌ اگر آن‌ را قبلاً به‌ فاطمه‌ بخشیده‌ بود، همه‌ی‌ مردم‌ آن‌ زمان‌ می‌دانستند و به‌ هیچ‌ وجه‌ ابوبكر و غیر او نمی‌توانستند از ملكیت‌ فاطمه‌ خارج‌ نمایند همان‌‌گونه‌ كه‌ نتوانستند حجره‌ی‌ او را به‌ نام‌ اینكه‌ جزو اموال‌ پیامبر ص است‌ از او بگیرند. همگی‌ می‌دانیم‌ حجره‌ی‌ فاطمه همانند حجره‌ی‌ عایشه و ازواج‌ مطهرات‌ جزو خانه‌های‌ پیامبر ص بود نه‌ مال‌ علی ، اما چون‌ رسول‌ اكرم ‌ص آن‌ حجره‌ها را در زمان‌ خویش‌ به‌ همسرانش‌ و نیز حجره‌ای‌ را به‌ فاطمه‌ ویكی‌ را به‌ اسامه ‌ داده‌ بود، تحت‌ ملكیت‌ آنها در آمد و از اموال‌ پیامبر ص خارج‌ شد.

اشكال‌ دوم‌: عدم‌ قبول‌ شهادت‌ علي ‌ و...

اشكال‌ دیگری‌ كه‌ برادران‌ اهل‌ تشیع‌ مطرح‌ می‌كنند اینكه‌ فاطمه‌برای‌ بازگرداندن‌ فدک نزد ابوبكر رفت‌ و با او به‌ گفتگو پرداخت‌ و به‌ ابوبكر گفت‌:رسول‌ خدا ص فدک را در زمان‌ حیاتش‌ به‌ من‌ عطا نموده‌، پس‌ آن‌ را به‌ من‌ بازگردان‌. علی ‌ نیز بر راستی‌ گفتار فاطمه ‌ل شهادت‌ داد ولی‌ ابوبكر نپذیرفت‌ و شاهدی‌ دیگر خواست‌. «اُم‌ ایمن‌» خدمتكار پیامبر ص نیز به‌ شهادت‌ برخاست‌ ولی‌ خلیفه‌ پاسخ‌ داد كه‌: ای‌ دختر پیامبر ص شهادت‌ جز با دو مرد و یا یک مرد و دو زن‌ روا نیست‌ و بدین‌ شكل‌ ادعای‌ فاطمه‌ را رد كرد([[88]](#footnote-88)). فاطمه‌ از شدّت‌ ناراحتی‌ ترک صحبت‌ با ابوبكر را نمود در حالی‌ كه‌ پیامبر ص فرموده‌ بود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِى». «فاطمه‌ پاره‌ی‌ تن‌ من‌ است‌، هر كس‌ او را به‌ خشم‌ آورد مرا خشمگین‌ كرده‌ است»‌.

جواب اهل سنت در اين اشكال

ادعای‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل در مورد هبه‌ی‌ فدک و شهادت‌ حضرت‌ علی ‌ و ام‌ ایمن‌ یا حسنین‌، علی‌ اختلاف‌ الرویات‌ در كتب‌ اهل‌ سنت‌ اصلاً موجود نیست‌، اینها فقط‌ در منابع‌ اهل‌ تشیع‌ یافت‌ می‌شود. با این‌ حال‌ اهل‌ سنت‌ را به‌ جواب‌ دادن‌ ملزم‌ نمودن‌، كمال‌ سفاهت‌ است‌، بلكه‌ در كتب‌ اهل‌ سنت‌ خلاف‌ آن‌ موجود است‌. در مشكا**ة** المصابیح‌ از روایت‌ ابوداود از مغیره‌ آورده‌ كه‌ چون‌ عمربن‌ عبدالعزیز پسر عبدالعزیز بن‌ مروان‌، به‌ خلافت‌ رسید، آل‌ مروان‌ را جمع‌ نمود و گفت‌:... فاطمه‌ فدک را از پیامبر ص درخواست‌ كرد، اما پیامبر نپذیرفت‌... (این‌ حدیث‌ به‌ طور كامل‌ پیش‌تر ذكر شده‌ است‌). پس‌ چون‌ هبه‌ای‌ صورت‌ نگرفته‌، صدور دعوی‌ و وقوع‌ شهادت‌ از این‌ اشخاص‌ كه‌ نزد شیعه‌ «معصوم‌»‌اند، امكان‌ و گنجایش‌ ندارد.

جوابی ديگر

 آمدیم‌ و طبق‌ گفته‌ی‌ اهل‌ تشیع‌ این‌ حدیث‌ صحیح‌ باشد و فاطمه‌ ادعا كرده‌... اما این‌ مسئله‌ را كه‌ همه‌ی‌ شیعه‌ و سنی‌ می‌دانند كه‌ «موهوب‌» تحت‌ ملكیت‌ «موهوب‌له‌» در نمی‌آید تا زمانی‌ كه‌ آن‌ را قبض‌ نكرده‌ باشد.فدک بالاجماع‌ در حیات‌ پیامبر ص در تصرّف‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل نبوده‌ است‌، بلكه‌ در تصرف‌ خود پیامبر ص بود كه‌ تصرّف‌ مالكانه‌ می‌كرد. پس‌ ابوبكر فاطمه را در ادعای‌ هبه‌ رد ننمود، بلكه‌ تصدیق‌ كرد، اما مسئله‌ی‌ فقهی‌ را بیان‌ كرد كه‌ هبه‌ تا زمانی‌ قبض‌ نگردد در ملكیت‌ «موهوب‌له‌» در نمی‌آید و در این‌ صورت‌ نیازی‌ به‌ گواه‌ و شاهد طلبیدن‌ نبود. واگر چنانچه‌ حضرت‌ علی ‌ و أم‌ ایمن‌ از طریق‌ اخبار محض‌ این‌ هبه‌ را اظهار كرده‌ باشند، این‌ را ردّ شهادت‌ گفتن‌، جهل‌ بزرگی‌ است‌. در اینجا حكم‌ نكردن‌ به‌ شهادت‌ یک مرد و یک زن‌ به‌ معنای‌ ردّ شهادت‌ آنها نیست‌. ردَّ شهادت‌ آن‌ است‌ كه‌ به‌ شاهد تهمت‌ دروغ‌ بزنند و او را دروغگو تصور كنند، تصدیق‌ شاهد چیز دیگر است‌ و موافق‌ شهادت‌ حكم‌ دادن‌، چیز دیگر. اگر كسی‌ بین‌ این‌ دو مسئله‌ فرق‌ نیندازد و عدم‌ حكم‌ را تكذیب‌ شاهد یا مدعی‌ پندارد، او جاهل‌ كامل‌ است‌ و جای‌ بحث‌ كردن‌ با او باقی‌ نمی‌ماند. دو شاهد طلبیدن‌ و یا شهادت‌ یک مرد و دو زن‌ را قبول‌ كردن‌ دستور صریح‌ قرآن‌ است‌. ابوبكر اگر حكمی‌ صادر نكرده‌، به‌ قرآن‌ عمل‌ نموده‌ است‌. شما باید از قرآن‌ اشكال‌ بگیرید([[89]](#footnote-89)).

و اما آنچه‌ در مورد عصبانی‌ شدن‌ فاطمه می‌گویند و آوردن‌ حدیث‌ پیامبر ص كه‌ «مَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِى» باید این‌ را دانست‌ «اغضاب‌» آن‌ است‌ كه‌ شخصی‌ با قول‌ و یا با فعل‌ قصد به‌ خشم‌ آوردن‌ دیگری‌ را داشته‌ باشد. پر واضح‌ است‌ كه‌ ابوبكر صدیق ‌ هرگز قصد اذیت‌ فاطمه ل را نداشت‌ و بارها خطاب‌ به‌ فاطمه می‌گفت‌: «والله يا بنت‌ رسول‌ الله ! إن‌ قرابة رسول‌ الله أحب‌ إلي‌ِّ أن‌ أصل‌ من‌ قرابتى‌»([[90]](#footnote-90)). «به‌ خدا سوگند ای‌ دختر پیامبر ص قرابت‌ و خویشاوندی‌ پیامبر ص بسیار محبوب‌تر است‌ كه‌ آن‌ را برقرار كنم‌ و نگه‌ دارم‌ تا قرابت‌ و خویشاوندی‌ خودم»‌. پس‌ وقتی‌ از جانب‌ او اغضابی‌ صورت‌ نگرفته‌، چه‌ جای‌ وعید دادن‌ به‌ او حضرت‌ زهرا ل بارها بنابر طبع‌ بشری‌ عصبانی‌ شده‌ است‌، اما چون‌ وعید برای‌ «اغضاب‌» است‌ نه‌ «غضب‌»، پس‌ ابوبكر مورد ملامت‌ قرار نمی‌گیرد، اگر حدیث‌ با این‌ الفاظ‌ می‌بود كه‌ «من‌ غضبت‌ عليه‌ غضبت‌ُ عليه‌». آری‌! بر ابوبكر خوف‌ وعید وجود داشت‌ و نه‌ تنها ابوبكر بر علی‌ مرتضی‌ چرا كه‌ بارها در مسایل‌ خانوادگی‌ حضرت‌ زهرا ل از او عصبانی‌ شده‌ است‌. پس‌ این‌ حدیث‌ را به‌ ابوبكر ربط‌ دادن‌ و او را ترساندن‌ از آزار پیامبر ص صحیح‌ نمی‌باشد.اگر هم‌ واقعاً فاطمه ‌ل به‌ خاطر این‌ مسئله‌ از ابوبكر رنجیده‌ خاطر باشد، اما بعد از آن‌ ابوبكر صدیق ‌ برای‌ اطمینان‌ قلبی‌ نزد او رفت‌ و رضایت‌ ایشان‌ را به‌ دست‌ آورد. این‌ مسئله‌ در كتاب‌های‌ اهل‌ سنت‌ و شیعه‌ موجود است‌. شیخ‌ دهلوی‌ در شرح‌ مشكاه می‌گوید: «ابوبكر صدیق ‌ بعد از این‌ قضیه‌ به‌ خانه‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل رفت‌ و در گرمای‌ آفتاب‌ بر در خانه‌ ایستاد و عذرخواهی‌ كرد و حضرت‌ زهرا از او راضی‌ شد». در ریاض‌ النضرة نیز این‌ قضیه‌ با تفصیل‌ آمده‌ است‌.

در فصل‌ الخطاب‌ به‌ روایت‌ بیهقی‌ از شعبی‌ نیز همین‌ قصه‌ مروی‌ است‌. ابن‌ السمان‌ در كتاب‌ «الـمؤفقة» از اوزاعی‌ روایت‌ كرده‌ كه‌: «ابوبكر در روز گرم‌ زیر آفتاب‌ سوزان‌ بر در خانه‌ی‌ فاطمه‌ آمد و گفت‌: از اینجا نمی‌روم‌ تا از من‌ راضی‌ گردد دختر رسول‌ الله ص. حضرت‌ علی ‌ نزد فاطمه رفت‌ و او را سوگند داد كه‌ از ابوبكر ناراحت‌ نباش‌! پس‌ فاطمه ل نیز خشنود شده‌ و اعلام‌ رضایت‌ نمود.و اما در كتب‌ اهل‌ تشیع‌ نیز این‌ روایات‌ دیده‌ می‌شود و به‌ عنوان‌ نمونه‌ یک روایت‌ را از آنان‌ می‌آوریم. در محجاج‌ السالكین‌ روایت‌ شده‌: هنگامی‌ كه‌ ابوبكر دریافت‌ فاطمه‌ از او ناراحت‌ شده‌ و او را ترک كرده‌ است‌، و دیگر در مورد فدک سخن‌ نمی‌گوید، این‌ امر بر ابوبكر سنگین‌ آمد و برای‌ به‌ دست‌ آوردن‌ رضایت‌ فاطمه‌ تلاش‌ كرد، از این‌ رو نزد فاطمه‌ آمده‌ و گفت‌: شما در ادعایت‌ راست‌ گفتی‌، ای‌ دختر پیامبر! ص اما من‌ پیامبر ص را دیدم‌ كه‌ پس‌ از آنكه‌ سهمی‌ را به‌ شماها می‌داد، بقیه‌ را بین‌ فقرا و مستمندان‌ تقسیم‌ می‌نمود. فاطمه‌ گفت‌: پس‌ تو نیز همان‌ كاری‌ را انجام‌ بده‌ كه‌ پدرم‌ می‌كرد.ابوبكر گفت‌: خداوند می‌داند كه‌ همان‌ كار را انجام‌ می‌دهم‌.پس‌ فاطمه‌ گفت‌: پروردگارا تو شاهد باش‌ كه‌ به‌ این‌ راضی‌ شدم‌. و ابوبكر سهمشان‌ را می‌داد و بقیه‌ را بین‌ فقرا و مساكین‌ و ابن‌سبیل‌ تقسیم‌ می‌نمود([[91]](#footnote-91)).

نكته‌ی‌ جالب‌ از این‌ روایت‌ اینكه‌ در اینجا صریحاً ثابت‌ شد كه‌ ابوبكر دعوای‌ زهرا ل را تصدیق‌ نموده‌ است‌. پس‌ دیگر چه‌ نیازی‌ به‌ شهادت‌ علی‌ و ام‌ ایمن‌؟!.

 اشكال‌ سوم‌: پيامبر ص وصيّت‌ كرده‌ بودند كه‌ فدك‌ را به‌ فاطمه‌ بدهند؟

پیامبر اكرم ‌ص وصیت‌ كرده‌ بود كه‌ بعد از او فدک را به‌ فاطمه‌ بدهند، اما ابوبكر این‌ كار را نكرد!.

جواب‌

1. این‌ ادعا از سوی‌ حضرت‌ زهرا ل در هیچ‌ كتاب‌ معتبری‌ از شیعه‌ و سنی‌ ثبت‌ نشده‌ است‌.
2. باید دانست‌ كه‌ وصیت‌ برادر میراث‌ است‌، وقتی‌ در ملک پیامبر ص میراث‌ جاری‌ نمی‌شود، وصیت‌ چگونه‌ جاری‌ شود؟! وصیت‌ و میراث‌ هر دو انتقال‌ مُلک بعد از مرگ‌ می‌باشند. و دانستیم‌ كه‌ انبیا بعد از خودشان‌ اموال‌شان‌ جزو بیت‌المال‌ به‌ شمار می‌آید.
3. وصیت‌ كردن‌ برای‌ شخص‌ مخصوصی‌ زمانی‌ درست‌ است‌ كه‌ از سوی‌ وصیت‌كننده‌ چیزی‌ خلاف‌ آن‌ صادر نشده‌ باشد، وقتی‌ پیامبر ص فرمود: «مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ» حكم‌ وصیت‌های‌ دیگر را باطل‌ كرده‌ است‌.
4. اگر هم‌ وصیت‌ شده‌ باشد، ابوبكر از آن‌ مطلع‌ نبوده‌، پس‌ ضروری‌ است‌ كه‌ شاهد بخواهد، آن‌ هم‌ بر اساس‌ حكم‌ قرآنی‌ دو مرد و یا یک مرد و دو زن‌.
5. اگر ابوبكر بی‌خبر بود و به‌ این‌ علت‌ نتوانست‌ فدک را به‌ فاطمه بدهد، چرا خود حضرت‌ علی‌ در زمان‌ خلافت‌ خویش‌ این‌ كار را نكرد؟ چه‌ كسی‌ مانع‌ او بود؟ بلكه‌ او نیز همانند بقیه‌ در راه‌ فقرا و مساكین‌ و ابن‌ سبیل‌ خرج‌ می‌كرد.

و اما در پایان‌ این‌ شبهه‌ را نیز جواب‌ دهیم‌، بعضی‌ از علمای‌ شیعه‌ گفته‌اند: بر فرض‌ اینكه‌ دعوای‌ هبه‌ و یا وصیت‌ از فاطمه‌ی‌ زهرا درست‌ نبوده‌، اما اگر حضرت‌ زهرا با گرفتن‌ فدک راضی‌ می‌شد، چرا ابوبكر فدک را به‌ او نبخشید تا اسباب‌ رنجش‌ پاره‌ی‌ تن‌ پیامبر ص فراهم‌ نشود؟ باید بگوییم‌ كه‌ در این‌ وقت‌ یعنی‌ ابتدای‌ خلافت‌ ابوبكر ایشان‌ با بلایی‌ عظیم‌ گرفتار شده‌ بودند، اگر رضایت‌ خاطر حضرت‌ زهرا ل را مقدم‌ می‌داشتند، به‌ دو صورت‌ رخنه‌ی‌ بزرگ‌ در دین‌ راه‌ می‌یافت، اول‌ آنكه‌ به‌ یقین‌ مردم‌ گمان‌ می‌بردند كه‌ خلیفه‌ در امور مسلمانان‌ با تفاوت‌ و تبعیض‌ حكم‌ می‌كند و رعایت‌ نزدیكان‌ خویش‌ را می‌كند كه‌ بدون‌ ثبوت‌ دعوی‌، مدعای‌ ایشان‌ را برآورد می‌كند، در حالی‌ كه‌ از دیگران‌ برای‌ اثبات‌ دعوای‌ خویش‌ شاهد و گواه‌ می‌خواهد، و این‌ گمان‌ موجب‌ فساد عظیم‌ در دین‌ تا قیام‌ قیامت‌ می‌گردید و قضاوت‌ و احكام‌ نیز بهانه‌ای‌ به‌ دست‌ می‌آوردند تا رعایت‌ نزدیكان‌ را داشته‌ باشند.دوم‌ آنكه‌ در صورتی‌ كه‌ حضرت‌ زهرا ل را این‌ زمین‌ به‌ طریق‌ تملیک می‌داد، ملک وارث‌ در حقیقت‌ ملک مورث‌ است‌، زیرا خلافت‌ و نیابت‌ اوست‌ پس‌ بازگرداندن‌ این‌ زمین‌ كه‌ صدقه‌ پیامبر ص بود به‌ حكم‌ «مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ». در خاندان‌ پیامبر ص لازم‌ می‌آمد، حال‌ آنكه‌ از رسول‌ خدا ص شنیده‌ بود كه‌ «الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»این‌ حركت‌ عظیم‌ از ابوبكر هرگز امكان‌ نداشت‌ كه‌ صادر شود. اما دلیل‌ دیگر اینكه‌ در این‌ صورت‌ حضرت‌ عباس ‌ و ازواج‌ مطهرات‌ نیز برای‌ سهم‌هایی‌ درخواست‌ می‌كردند و كار ابوبكر مشكل‌ می‌شد. و اگر این‌ مصالح‌ را در نظر می‌گرفت‌ حضرت‌ زهرا ناراحت‌ می‌شد، ناچار به‌ حكم‌ حدیث‌ نبوی‌ كه «الـمؤمن‌ إذا ابتلى‌ ببليَّتين‌ اختار أهونهما». «هرگاه‌ مؤمن‌ به‌ دو بلا گرفتار آید، پایین‌ترین‌ و كم‌ ضررترین‌ را بگیرد». همین‌ جانب‌ را گرفت‌ زیرا جبران‌ این‌ آسان‌تر بود، و همان‌ طور كه‌ گذشت‌ رضایت‌ او را بعداً به‌ جای‌ آورد. اما اگر جانب‌ دیگر را می‌گرفت‌ فساد در دین‌ روی‌ می‌نمود.

 ازدواج خليفه دوم \_ عمربن خطاب با ام كلثوم ل

یكی‌ از واقعیات‌ و حقایق‌ تاریخی‌ كه‌ در كتب‌ اهل‌ سنت‌ و اهل‌ تشیع‌ ثبت‌ شده‌ است‌، جریان‌ ازدواج‌ خلیفه‌ی‌ دوم‌ رسول‌الله ص حضرت‌ عمر فاروق‌ با اُم‌كلثوم‌ دختر فاطمه‌ی‌ زهرا و علی‌ مرتضی ‌ می‌باشد. بعضی‌ از مُغرضان‌ و تحریف‌كنندگان‌ تاریخ‌ چون‌ دریافته‌اند كه‌ افسانه‌ی‌ شهادت‌ فاطمه‌ی‌ زهراءل توسط‌ عمر فاروق ‌ با ازدواج‌ ام‌كلثوم ل با ایشان‌، آن‌ هم‌ پس‌ از به‌ اصطلاح‌ شهادت‌ مادرش‌! تناقض‌ دارد و شجاعت‌ علی‌ مرتضی‌ و حسن‌ و حسین‌ و غیرت‌ آنان‌ را زیر سؤال‌ می‌برد، به‌ همین‌ علت‌ سعی‌ در انكار این‌ واقعیت‌ تاریخی‌ نموده‌‌اند.

منابع اين ازدواج در كتب اهل سنت

1. سعید بن‌ منصور خراسانی‌ مكی‌ (م‌ 227 ﻫ. ق‌) در [كتاب‌ السنن‌: قسم‌ اول‌، ج‌3 ص‌ 130، باب‌ «النظر إلی امرأة إذا أراد أن يتزوجها» چاپ‌ مجلس‌ علمی‌ (كراچی‌)] روایت‌ كرده‌ است‌: حضرت‌ امام‌ جعفر صادق ‌ از پدر خود حضرت‌ امام‌ محمد باقر روایت‌ می‌كند كه‌ حضرت‌ عمر بن‌ خطاب ‌ أم‌ كلثوم‌ را از حضرت‌ علی ‌ خواستگاری‌ كرد. حضرت‌ علی ‌ فرمود: دخترانم‌ را برای‌ پسران‌ برادرم‌ «جعفر بن‌ ابی‌طالب‌» نگه‌ داشته‌ام‌. حضرت‌ عمر دو مرتبه‌ درخواستش‌ را مطرح‌ كرد و گفت‌: او را به‌ نكاح‌ من‌ در آر! به‌ خدا سوگند طوری‌ با او رفتار خواهم‌ كرد كه‌ احدی‌ دیگر آن‌ را انجام‌ ندهد. حضرت‌ علی ‌ گفت‌: باشد، به‌ نكاحت‌ در خواهم‌ آورد. پس‌ از دریافت‌ جواب‌ مثبت‌، حضرت‌ عمر به‌ سوی‌ مجلس‌ مهاجران‌ كه‌ در مسجد نبوی‌ ما بین‌ منبر و روضه‌ بر پا شده‌ بود، رفتند و فرمودند: مرا نزد همسر جدیدم‌ ببرید! آنان‌ با تعجب‌ گفتند: چه‌ كسی‌؟ گفت‌: ام‌كلثوم‌ دختر علی‌ و فاطمه‌. سپس‌ این‌ حدیث‌ رسول‌ الله ص را برای‌ جمع‌ مهاجران‌ خواند: «كُل‌ نَسَب‌ٍ وسبب‌ٍ مُنقطع‌ٌ يوم‌ القيامة إلاَّ نسبي‌ وسببي‌». «تمام‌ نسب‌ها و سبب‌ها در روز قیامت‌ منقطع‌ می‌شوند مگر نسب‌ و سبب‌ من»‌ .عمر فاروق‌ گفت‌: من‌ افتخار و شرف‌ صحابیت‌ رسول‌ الله ص را كسب‌ كرده‌ام‌، و دوست‌ داشتم‌ كه‌ تعلّق‌ نسبی‌ نیز بر قرار گردد كه‌ خوشبختانه‌ اكنون‌ آن‌ نیز حاصل‌ شد([[92]](#footnote-92)).
2. حاكم‌ نیشابوری‌ (م‌ 405 ﻫ. ق‌) در [الـمستدرك: ج‌ 3 ص‌ 142، باب‌ فضایل‌ علی ] همین‌ جریان‌ را با اندكی‌ تغییر در الفاظ‌ ذكر می‌كند و در آخر می‌گوید: «این‌ حدیث‌ صحیح‌ الاسناد است‌».
3. علامه‌ علی‌ متقی‌ هندی‌ در [كنز العمال‌: ج‌ 7 روایت‌ 825] جریان‌ ازدواج‌ ام‌كلثوم‌ و حضرت‌ عمررا همانند آنچه‌ از سعد بن‌ منصور نقل‌ شده‌، ذكر كرده‌ است‌.
4. ابن‌ حجر هیثمی‌ در [مجمع‌ الزوائد: ج‌ 9، ص‌ 173] در فضل‌ اهل‌ بیت‌ آن‌ را آورده‌ است‌.
5. ابو عبدالله المصعب‌ ابن‌ عبدالله الزبیری‌ (م‌ 236) در كتاب‌ [نسب‌ قریش‌: ص‌ 41، تحت‌ عنوان‌ «ولد علي‌ بن‌ ابي‌ طالب» چاپ‌ تهران‌] آورده‌ است‌: زینب‌ كبری‌ دختر علی ‌ از عبدالله بن‌ جعفر بن‌ ابی‌طالب‌ فرزند به‌ دنیا آورد و ام‌كلثوم‌ كبری‌ برای‌ عمر بن‌ الخطاب‌ فرزند به‌ دنیا آورد. و مادر هر دو (زینب‌ و ام‌كلثوم‌) سیده‌ فاطمه‌ ل دختر رسول‌ الله ص می‌باشد.
6. ابو جعفر محمد بن‌ حبیب‌ بن‌ امیه‌ بن‌ عمرو الهاشمی‌ بغدادی‌ (م‌ 245 ﻫ) در كتاب‌ [الـمحبّر: ص‌ 56 تحت‌ عنوان‌ «اصهار علی‌» چاپ‌ حیدرآباد دكن‌] نوشته‌ است‌: دومین‌ داماد حضرت‌ علی ‌ عمر بن‌ خطاب‌ است‌ كه‌ ام‌ كلثوم‌ دختر علی‌ و فاطمه ‌ب در نكاحش‌ بود. پس‌ از شهادت‌ عمر ، با عون‌ بن‌ جعفر و پس‌ از او نیز با عبدالله بن‌ جعفر بن‌ ابی‌ طالب‌ ازدواج‌ كرد.
7. ابو محمد عبدالله مسلم‌ بن‌ قُتیبه‌ دینوری‌ (م‌ 276) در كتاب‌ [الـمعارف‌: ص‌ 94 تحت‌ عنوان‌ «بنات‌ علي‌ الـمرتضى» چاپ‌ مصر] نوشته‌ است‌: اما ام‌كلثوم‌ كبری‌ كه‌ دختر فاطمه‌ی‌ زهراء ل بود، در نكاح‌ عمر بن‌ خطاب قرار داشت‌ و از او فرزندی‌ به‌ دنیا آورد....
8. ابن‌ حزم‌ اندلسی‌ (م‌ 456) در كتاب‌ «جمهرة الأنساب» (تحت‌ عنوان‌ اولاد علی‌ بن‌ ابی‌ طالب‌) نوشته‌ است‌: ام‌كلثوم‌ دختر فاطمه ل‌ دختر رسول‌ الله ص با عمر بن‌ خطاب ‌ ازدواج‌ كرد و از او یک پسر و یک دختر به‌ دنیا آمد. ام‌ كلثوم‌ پس‌ از عمر با عون‌ و بعد از او با محمد بن‌ جعفر ازدواج‌ كرد([[93]](#footnote-93)).
9. علامه‌ ابوالفداء، اسماعیل‌ بن‌ كثیر (متوفی‌ 774 ﻫ.) می‌فرماید: عمربن‌ خطاب‌ در زمان‌ خلافتش‌ با ام‌كلثوم‌ دختر علی‌ ابن‌ ابی‌طالب‌ و فاطمه‌ ازدواج‌ نمود، و او را بیش‌ از حدّ مورد احترام‌ قرار داد و چهل‌ هزار درهم‌ مهریه‌، برای‌ او مقرّر فرمود، به‌ خاطر آنكه‌ او از خاندان‌ پیامبر ص بود([[94]](#footnote-94)).
10. امام‌ ابوالفرج‌ عبدالرحمن‌ بن‌ جوزی‌ (متوفی‌ 597 ﻫ.) می‌فرماید: از فرزندان‌ حضرت‌ عمر، زید اكبر و رقیه‌ هستند كه‌ مادرشان‌ ام‌كلثوم‌ دختر علی‌ بن‌ ابی‌ طالب‌ (كرم‌ الله وجهه‌) كه‌ مادرش‌ فاطمه‌ دختر رسول‌ الله ص است([[95]](#footnote-95)).
11. امام‌ ابوالحسن‌، علی‌ بن‌ ابی‌ الكرم‌ مشهور به‌ ابن‌ أثیر جوزی‌ (متوفی‌ 630 ﻫ.) می‌فرماید: حضرت‌ عمر با ام‌ كلثوم‌ دختر علی‌ بن‌ ابی‌ طالب‌ كه‌ مادرش‌ حضرت‌ فاطمه‌ دختر رسول‌ الله ص بود، ازدواج‌ كرد، چهل‌ هزار درهم‌ مهریه‌ داد و دو فرزند به‌ نام‌های‌ رقیه‌ و زید از او متولد شد([[96]](#footnote-96)).
12. حافظ‌ حدیث‌ و محقق‌ مشهور، علامه‌ احمدبن‌ حجر عسقلانی‌ (متوفی‌ 852ﻫ) می‌فرماید: حضرت‌ عمر با ام‌ كلثوم‌ با مهریه‌ی‌ چهل‌ هزار درهم‌ ازدواج‌ نمود، زبیر می‌گوید: دو فرزند او متولد شد، زید و رقیه‌. ام‌كلثوم‌ و هر دو فرزندش‌ در یک روز درگذشتند([[97]](#footnote-97)).

 منابع اين ازدواج‌ در آثار اهل‌ تشيع

1- مورّخ‌ مشهور شیعی‌، احمد بن‌ ابی‌یعقوب‌ یعقوبی([[98]](#footnote-98)) (متوفی‌ 284 ﻫ) می‌فرماید: و در این‌ سال‌، عمر، ام‌كلثوم‌ دختر علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ را كه‌ مادرش‌ فاطمه‌ دختر پیامبر خدا ص بود از علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ خواستگاری‌ كرد. پس‌ علی‌ گفت‌: كه‌ او هنوز كودک است‌. عمر گفت‌: آنچه‌ پنداشتی‌ نخواستم‌. لیكن‌ خود از پیامبر خدا ص شنیده‌ام‌ كه‌ فرمود:

«كل‌ سبب‌ ونسب‌ ينقطع‌ يوم‌ القيامة إلا سببى‌ وصهرى‌». «هر بستگی‌ و خویشاوندی‌ در روز رستاخیز بریده‌ می‌شود، جز بستگی‌ و خویشی‌ و دامادی‌ من»‌. پس‌ خواستم‌ كه‌ مرا بستگی‌ و دامادی‌ با پیامبر خدا ص باشد، پس‌ او را به‌ زنی‌ گرفت‌ و ده‌ هزار دینار بدو مهریه‌ داد»([[99]](#footnote-99)).

2- ابن‌ ابی‌الحدید([[100]](#footnote-100)) در «شرح‌ نهج‌ البلاغة» می‌فرماید: عمر پیكی‌ را نزد پادشاه‌ روم‌ فرستاد. ام‌كلثوم‌ همسر عمر، با چند دینار مقداری‌ عطر خرید، و آن‌ را در دو شیشه‌ قرار داد و برای‌ همسر پادشاه‌ روم‌ به‌ صورت‌ هدیه‌ فرستاد. پیک نزد (ام‌ كلثوم‌) آمد و دو شیشه‌ پُر از جواهر به‌ او داد. در این‌ اثناء عمر به‌ خانه‌ وارد شده‌ در حالی‌ كه‌ (ام‌كلثوم‌) جواهرها را در دامن‌ خود ریخته‌ بود. (عمر) پرسید: اینها را از كجا آوردی‌؟ (ام‌ كلثوم‌) عمر را باخبر ساخت‌، عمر بلافاصله‌ جواهرها را از او گرفت‌ و فرمود: اینها از آن‌ِ مسلمانانند. (ام‌كلثوم‌) گفت‌: چگونه‌؟! اینها عوض‌ هدیه‌ من‌ هستند!(عمر) گفت‌: «میان‌ من‌ و تو پدرت‌ قضاوت‌ می‌كند. علی ‌ فرمودند: تو از جواهرها به‌ ارزش‌ دینارهایت‌ می‌توانی‌ برداری‌ و باقیمانده‌ی‌ آن‌ از آن‌ِ مسلمانان‌ است‌، چه‌ پیک مسلمانان‌ آن‌ را حمل‌ نموده‌ است‌([[101]](#footnote-101)).

3- علامه‌ محمد بن‌ یعقوب‌ كلینی‌ رازی‌ (متوفی‌: 328 ﻫ.) در «صحيح‌ الكافي‌» می‌فرماید: معاویه‌ بن‌ عمار روایت‌ می‌كند كه‌ از ابی‌ عبدالله پرسیدم‌: زنی‌ كه‌ شوهرش‌ وفات‌ می‌كند، آیا در خانه‌ی‌ خودش‌ عده‌ را به‌ پایان‌ برساند یا هر كجا كه‌ می‌خواهد؟ فرمود: هر كجا كه‌ می‌خواهد. پس‌ از آنكه‌ عمر وفات‌ نمود، علی‌ نزد ام‌ كلثوم‌ آمد و او را به‌ خانه‌ی‌ خودش‌ برد. همچنین سلیمان‌ بن‌ خالد روایت‌ می‌كند كه‌ از ابی عبدالله پرسیدم‌: زنی‌ كه‌ شوهرش‌ می‌میرد در كجا عده‌ را به‌ اتمام‌ برساند؟ در خانه‌ شوهرش‌ عده‌ را سپری‌ نماید یا هر كجا كه‌ می‌خواهد؟فرمود: بله‌ هر كجا كه‌ می‌خواهد. سپس‌ فرمود: زمانی‌ كه‌ عمر وفات‌ نمود. علی ‌ نزد ام‌كلثوم‌ آمد و دستش‌ را گرفت‌ او را به‌ خانه‌ خویش‌ برد([[102]](#footnote-102)). لازم‌ به یادآوری‌ است‌ كه‌ روایات‌ فوق‌ را شیخ‌ محمدبن‌ الحسن‌، حرّ عاملی‌ (متوفی‌ 1104 ﻫ.) در [وسائل‌ الشيعة إلی‌ تحصيل‌ مسائل‌الشريعة]([[103]](#footnote-103))، و شیخ‌ الطائفه أبوجعفر محمد بن‌ الحسن‌ طوسی([[104]](#footnote-104)) (متوفی‌: 460 ﻫ.). در الاستبصار»([[105]](#footnote-105))، و محمدبن‌ یعقوب‌ كلینی‌ متوفی‌ (328 ﻫ.) در الفروع‌ من‌ الكافي([[106]](#footnote-106))، و شیخ‌ محمد حسن‌ نجفی‌ (م‌ 1266 ﻫ.) در جواهر الكلام‌ في‌ شرح‌ شرائع‌ الإسلام‌([[107]](#footnote-107))، نیز آورده‌اند.

4- علاوه‌ بر این‌ روایت‌ دیگری‌ را ابوجعفر محمد ابن‌ حسن‌ طوسی‌ (متوفی‌ 460ﻫ.) در تهذیب‌ الاحكام‌ نقل‌ نموده‌ است‌:

جعفر از پدر بزرگوارش‌ روایت‌ می‌كند كه‌ فرمود: ام‌ كلثوم‌ دختر علی ‌ و فرزندنش‌ زید پسر عمربن‌ خطاب‌، هر دو در یک وقت‌ درگذشتند، مشخص‌ نشد كدام‌ یک از آن‌ دو زودتر وفات‌ نموده‌ است‌. لذا هیچ‌ یک از دیگری‌ ارث‌ نبرد، و بر هر دو آنان‌ با هم‌ نماز خوانده‌ شد([[108]](#footnote-108)).

روایات‌ مذكور گرچه‌ در باب‌ مسائل‌ فقهی‌ بیان‌ شده‌اند، اما رابطه‌ی‌ همسری‌ حضرت‌ عمر و ام‌كلثوم ‌ل به‌ وضوح‌ در آنها مشاهده‌ می‌شود.

5- در «فرهنگ‌ نامه‌ی‌ كودكان‌ و نوجوانان‌» كه‌ شورای‌ كتاب‌ كودک آن‌ را منتشر كرده‌ چنین‌ آمده‌: ام‌ كلثوم‌، دومین‌ دختر حضرت‌ علی ‌ و فاطمه‌ی‌ زهرا ل است‌، نام‌ او را زینب‌ صغری‌ نیز نوشته‌اند، سال‌ تولد او به‌ درستی‌ معلوم‌ نیست‌، ام‌كلثوم‌ در سال‌ 17 ﻫ. ق‌ به‌ درخواست‌ عمربن‌ خطاب‌ از علی ‌ با او ازدواج‌ كرد، پس‌ از كشته‌ شدن‌ عمر، به‌ ازدواج‌ عون‌، پسر جعفربن‌ ابی‌ طالب‌، در آمد و پس‌ از مرگ‌ عون‌ با برادر او محمد ازدواج‌ كرد...ام‌ كلثوم‌ از عمر دارای‌ دختری‌ به‌ نام‌ رقیه‌ و پسری‌ به‌ نام‌ زید بود، نوشته‌اند كه‌ او و فرزندش‌ هر دو در یک روز درگذشتند([[109]](#footnote-109)). همان‌ طور كه‌ بیان‌ شد مسئله‌ی‌ ازدواج‌ حضرت‌ عمر با ام‌كلثوم‌ در تمام‌ منابع‌ معتبر شیعه‌ و سنی‌ ثبت‌ شده‌ است‌ و كسی‌ آن‌ را نمی‌تواند انكار نماید، اما متأسفانه‌ گروهی‌ به‌ خاطر اینكه‌ نمی‌توانند محبّت‌ علی‌ و عمر را باور كنند، این‌ شایعه‌ را نشر می‌كنند كه‌ حضرت‌ علی ‌ به‌ خاطر تقیه‌ و ترس‌، دخترش‌ را به‌ عمر داده‌ است‌! و بخوانید كه‌ ملا باقر مجلسی‌ در شرح‌ اصول‌ كافی‌ و فروع‌ «مرآة العقول‌» باب‌ «تزويج‌ ام‌كلثوم‌» چه‌ می‌گوید؟ او ابتدا بحث‌ مفصلی‌ كرده‌ و جواب‌ منكران‌ این‌ ازدواج‌ را داده‌ و ثابت‌ كرده‌ است‌ كه‌ ازدواج‌ صورت‌ گرفته‌ اما: جواب‌ اصلی‌ این‌ است‌ كه‌ این‌ ازدواج‌ واقعیت‌ دارد، اما بنابر تقیه‌ و اجباری‌ بوده‌ است‌!. بسیار جای‌ تعجب‌ دارد، كسانی‌ كه‌ خود را مُحب‌ و دوست‌دار اهل‌ بیت‌ و خصوصاً علی‌ و حسین‌ می‌دانند، چگونه‌ به‌ خود اجازه‌ می‌دهند این‌گونه‌ به‌ آن‌ بزرگان‌ اهانت‌ نمایند كه‌ به‌ خاطر ترس‌ و بزدلی‌ حاضر شده‌اند، دختر نوجوان‌ و معصوم‌ خویش‌ را به‌ عقد و نكاح‌ دشمنشان‌ در آورند؟! آیا این‌ بزرگ‌ترین‌ توهین‌ به‌ ساحت‌ مقدس‌ شیر خدا، اسدالله الغالب‌ پهلوان‌ خیبر نیست‌؟ آیا این‌ توهین‌ علنی‌ به‌ حسن‌ و حسین‌ ک جان‌ بر كف‌ و شهادت‌طلب‌ نیست‌؟! آنان‌ را این‌ قدر پست‌ می‌كنید كه‌ دشمنشان‌! با زور خواهرشان‌ را به‌ نكاح‌ خویش‌ در آورد؟!.

شهادت يا وفات حضرت

و اما بحث‌ آخر ما در مورد افسانه‌ی‌ ساختگی‌ شهادت‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل می‌باشد. قبلاً در مورد وفات‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل و اجماع‌ مؤرّخان‌ در مورد وفات‌ ایشان‌ در سوم‌ رمضان‌ با مرگ‌ طبیعی‌ می‌باشد. در ذیل بی‌بنیادی‌ این‌ افسانه‌ را ثابت‌ خواهیم‌ كرد. آنان‌ می‌گویند: خانه‌ی‌ فاطمه‌ را به‌ آتش‌ كشید، و بر پهلوی‌ مبارک آن‌ معصومه‌ ضربتی‌ محكم‌ وارد كرد كه‌ موجب‌ سقط‌ حمل‌ شد و...شیخ‌ عبدالعزیز محدث‌ دهلوی‌: در تحفه‌ این‌گونه‌ پاسخ‌ می‌دهد: این‌ قصه‌ سراسر واهی‌ و بهتان‌ و افتراست‌ و هیچ‌ اصلی‌ ندارد، لهذا اكثر امامیه‌ به‌ این‌ قصه‌ قایل‌ نیستند و می‌گویند حضرت‌ عمر قصد سوختن‌ خانه‌ی‌ زهرا را داشته‌ است‌, اما آن‌ را عملی‌ نكرد.

جواب‌: قصد و نیت‌ جزو امور قلبی‌ است‌ كه‌ غیر از خدای‌ متعال‌ كسی‌ دیگر از آن‌ اطلاع‌ ندارد، و اگر هدف‌ ایشان‌ از قصد كردن‌، تخویف‌ و تهدید زبانی‌ باشد و گفتن‌ اینكه‌ خانه‌ را خواهم‌ سوخت‌، حقیقتش‌ این‌ است‌ كه‌ این‌ تهدید و تخویف‌ برای‌ كسانی‌ بود كه‌ خانه‌ی‌ زهرا را ملجأ و پناه‌ هر خیانتكاری‌ دانسته‌ و به‌ آن‌ حكم‌ حرم‌ مكه‌ معظمه‌ داده‌ در آنجا جمع‌ شدند و منظورشان‌ ایجاد فتنه‌ و فساد و بر هم‌ زدن‌ خلافت‌ خلیفه‌ی‌ اول‌ و برگزاری‌ مشورت‌های‌ فتنه‌انگیز بود كه‌ خود حضرت‌ زهرا ل نیز به‌ این‌ رفت‌ و آمدها و نشست‌ و برخاست‌ها راضی‌ نبود، اما به‌ سبب‌ كمال‌ حُسن‌ خُلق‌ بی‌پرده‌ به‌ آنان‌ نمی‌گفت‌ كه‌ به‌ خانه‌ی‌ من‌ نیایید. وقتی‌ عمربن‌ خطاب ل به‌ این‌ فتنه‌ پی‌ برد آن‌ جماعت‌ را تهدید نمود كه‌ خانه‌ را بر شما آتش‌ می‌زنم‌. به‌ كار بردن‌ لفظ‌ آتش‌ زدن‌ برای‌ این‌ تهدید مبنی‌ بر استنباط‌ دقیق‌ از حدیث‌ پیامبر ص است‌ كه‌ آن‌ حضرت ‌ص نیز در مورد كسانی‌ كه‌ در نماز جماعت‌ شركت‌ نمی‌كردند فرمود: اگر این‌ كارشان‌ را ترک نكنند، من‌ خانه‌ها را بر آنان‌ آتش‌ خواهم‌ زد. و چون‌ ابوبكر صدیق ‌ نیز امام‌ منصوب‌ پیامبر ص برای‌ نمازها می‌باشد، ترک اقتدا به‌ چنین‌ امامی‌ و فاصله‌ گرفتن‌ از جماعت‌ مسلمانان‌ همین‌ وعید را در پی‌ دارد كه‌ دقیقاً مشابه‌ عملكرد پیامبرص است‌.در روز فتح‌ مكه‌ به‌ اطلاع‌ پیامبرص رساندند: «ابن‌ خطل‌» كه‌ یكی‌ از شاعران‌ كفار بود، و بارها با هجو پیامبر و توهین‌ به‌ رسول‌ الله ص در اشعارش‌ روی‌ خود را سیاه‌ كرده‌ بود، به‌ كعبه‌ی‌ معظمه‌ پناه‌ برده‌ و خود را در پشت‌ پرده‌های‌ كعبه‌ مخفی‌ كرده‌ بود، از رسول‌ خدا ص سؤال‌ كردند كه‌ با او چه‌ كار كنیم‌، آیا چون‌ به‌ كعبه‌ پناه‌ برده‌ رهایش‌ سازیم‌؟ پیامبر ص فرمود: او را همانجا بكشید و امانش‌ ندهید.وقتی‌ چنین‌ رو سیاهانی‌ در خانه‌ی‌ خدا، كعبه‌ی‌ معظمه‌ پناه‌ ندارند، چرا در خانه‌ی‌ زهرا پناه‌ داشته‌ باشند؟! و حضرت‌ زهرا چرا از سزا دادن‌ اشرار فساد پیشه‌ مكدّر گردد كه‌ «تخلقوا بأخلاق‌ الله» شیوه‌ آن‌ پاک ‌طینت‌ بود. با وجود این‌ از روی‌ اخبار صحیحه‌ ثابت‌ است‌ كه‌ حضرت‌ زهرا ل نیز آنان‌ را از این‌ اجتماع‌ در منزلش‌ منع‌ نموده‌ بود. نكته‌ی‌ دیگر اینكه‌ قول‌ عمر در اینجا بسیار كمتر از فعل‌ حضرت‌ علی ‌ است‌ كه‌ چون‌ بعد از شهادت‌ عثمان ‌ خلافت‌ به‌ آن‌ جناب‌ رسید، عده‌ای‌ به‌ مخالفت‌ او از مدینه‌ خارج‌ شده‌ و به‌ مكه‌ نزد ام‌ المؤمنین‌ رفتند و نهایتاً به‌ خاطر خونخواهی‌ عثمان ‌ در مقابل‌ هم‌ قرار گرفتند و حضرت‌ امیر آنان‌ را كشتند، در حالی‌ كه‌ در امان‌ ام‌المؤمنین‌ عایشه‌ بودند. این‌ نشان‌ می‌دهد كه‌ در وقت‌ ایجاد فتنه‌ و شعله‌ور شدن‌ آتش‌ جنگ‌ و فساد، رعایت‌ برخی‌ مصالح‌ كرده‌ نمی‌شود، آن‌ هم‌ به‌ خاطر امر مهم‌تر و ضروری‌تری([[110]](#footnote-110)).

افسانه‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرا ل([[111]](#footnote-111))

برخی‌ آگاهانه‌ یا ناآگاهانه‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل را عنوان‌ می‌نمایند، تا از این‌ رهگذر مظلومیت‌ اهل‌ بیت‌ پیامبر ص را به‌ اثبات‌ برسانند، غافل‌ از آنكه‌ جعل‌ چنین‌ داستانی‌، توهین‌ به‌ مقام‌ شامخ‌ حضرت‌ علی ‌ و هتک حرمت‌ خاندان‌ پیامبر اسلام‌ محسوب‌ می‌گردد. در صورتی‌ كه‌ بررسی‌ روابط‌ دوستانه‌ حضرت‌ علی‌ و حضرت‌ عمر و ازدواج‌ حضرت‌ عمر با ام‌كلثوم‌، دختر گرامی‌ حضرت‌ علی ‌ و نام‌گذاری‌ حضرت‌ علی ‌ تعدادی‌ از فرزندان‌ خویش‌ را به‌ نام‌های‌ ابوبكر، عمر و عثمان‌ و مشورت‌های‌ مهم‌ حضرت‌ عمر با حضرت‌ علی ‌ در مورد امور خلافت‌، قضاوت‌ها، احكام‌ و... نشانه‌ی‌ همكاری‌ صمیمانه‌ و ارتباط‌ دوستانه‌ میان‌ آن‌ بزرگواران‌ و بیانگر خلاف‌ این‌ ادعا است‌. براستی كدام‌ عقل‌ سلیم‌ می‌پذیرد كه‌ حضرت‌ علی ‌ دخترش‌ را به‌ ازدواج‌ قاتل‌ همسر گرامیش‌، فاطمهل در آورد و رابطه‌ی‌ دوستانه‌ با او برقرار نماید. نگرشی‌ سطحی‌ به‌ روایات‌ متضاد حادثه‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ زهرا ل و تعصب‌ نویسندگان‌، دلالت‌ بر جعل‌ چنین‌ داستان‌ بی‌اساسی را‌ دارد. همه‌ می‌دانیم‌ كه‌ در نقل‌ روایت‌ تاریخی‌ یا حدیثی‌، ناقل‌ اگر سندی‌ داشته‌ باشد مطلب‌ را با ذكر سند نقل‌ می‌كند، در این‌ صورت‌ خواننده‌ امكان‌ می‌یابد كه‌ در صحت‌ و سقم‌ نقل‌، تحقیق‌ كند و اگر سند را صحیح‌ یافت‌ بپذیرد و اگر ناقل‌ بدون‌ ذكر سند و مأخذ نقل‌ كند، دیگران‌ به‌ این‌گونه‌ نقل‌ها كه‌ مدرك‌، مأخذ و سندی‌ برای‌ آن‌ نقل‌ نشده‌، اعتماد نمی‌كنند. علمای‌ حدیث‌ چنین‌ احادیثی‌ را معتبر نمی‌شمارند. محققان‌ اروپایی‌ نیز به‌ نقل‌های‌ تاریخی‌ بدون‌ مدرک و مأخذ اعتنایی‌ نمی‌كنند و آن‌ را غیر معتبر می‌شمارند. حداكثر این‌ است‌ كه‌ می‌گویند: فلان‌ شخص‌ چنین‌ نقلی‌ در كتاب‌ خود كرده‌، اما مأخذ و مدرک نشان‌ نداده‌؛ یعنی‌ اعتبار تاریخی‌ ندارد. نقل‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل هم‌ ضعف‌ سند دارد، زیرا فاقد سند و مدرک است‌، و هم‌ ضعف‌ بیانی‌ دارد، زیرا به‌ گونه‌ای‌ بیان‌ شده‌ كه‌ نشان‌ می‌دهد خود ایشان هم‌ به‌ آن‌ اعتماد ندارند. از این‌ رو، ما به‌ نقد و بررسی‌ روایات‌ متعددی‌ می‌پردازیم‌ كه‌ برخی‌ از علمای‌ تشیع‌ به‌ نقل‌ آن‌ پرداخته‌اند در حالی‌ كه‌ محدثان‌ و سیره‌نویسان‌ در كتب‌ خویش‌ ذكری‌ از آن‌ به‌ میان‌ نیاورده‌اند، كه‌ این‌ امر خود دلالت‌ بر بی‌اساسی‌ بودن‌ آن‌ دارد. نخستین‌ كسی‌ كه‌ به‌ جعل‌ داستان‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه‌ی‌ زهرا ل پرداخت‌، ابراهیم‌ بن‌ یسار نظام‌ (160-231 ﻫ)، رئیس‌ فرقه‌ی‌ نظامیه‌ بود.علامه‌ ابوالفتح‌ محمد بن‌ عبدالكریم‌ شهرستانی‌ (متوفی‌ 548 ﻫ) در «الـملل‌ والنحل» می‌گوید: «یازدهمین‌ مورد از تفرّدات‌ او، توهین‌ به‌ بزرگان‌ صحابه ‌ بود...، وی‌ داستانی‌ دروغین‌ جعل‌ كرد و گفت‌: عمر در روز بیعت‌، شكم‌ حضرت‌ فاطمه‌ را زد و او سقط‌ جنین‌ كرد، و فریاد می‌زد: «خانه‌ی‌ فاطمه‌ را با ساكنان‌ آن‌ بسوزانید» در حالی‌ كه‌ جز علی‌، فاطمه‌، حسن‌ و حسین‌ كسی‌ دیگر در خانه‌ نبود»([[112]](#footnote-112)).

علامه‌ ابن‌ ابی‌الحدید معتزلی‌ شیعی‌ در «شرح‌ نهج ‌البلاغة‌» به‌ نقد آراء و عقاید ابراهیم‌ نظام‌ پرداخته‌ و در این‌باره‌ می‌گوید: «اما آنچه‌ او در مورد حمله‌ به‌ خانه‌ی‌ فاطمه‌ ذكر كرده‌ و اینكه‌ هیزم‌ جمع‌ نمودند تا آن‌ را بسوزاند، خبر واحدی‌ است‌ كه‌ مورد توثیق‌ و قابل‌ استناد نیست‌ نه‌ در مورد صحابه ‌ و نه‌ در مورد هیچ‌ یک از مسلمانانی‌ كه‌ عدالتش‌ به‌ اثبات‌ رسیده‌ است‌»([[113]](#footnote-113)).

همین‌ داستان‌ را احمد بن‌ ابی‌یعقوب‌ یعقوبی‌ در «تاریخ‌ یعقوبی‌» بدون‌ ذكر سند به‌ گونه‌ای‌ دیگر نقل‌ می‌كند و می‌گوید: «ابوبكر و عمر خبر یافتند كه‌ گروه‌ مهاجران‌ و انصار با علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ در خانه‌ی‌ فاطمه‌ دختر پیامبر خدا ص فراهم‌ گشته‌اند، پس‌ با گروهی‌ آمدند و به‌ خانه‌ هجوم‌ آوردند، و علی‌ بیرون‌ آمد و شمشیری‌ حمایل‌ داشت‌، پس‌ عمر با او برخورد و با او كُشتی‌ گرفت‌ و او را بر زمین‌ زد و شمشیرش‌ را شكست‌ و به‌ خانه‌ ریختند، آن‌ گاه‌ فاطمه‌ بیرون‌ آمد و گفت‌: «به‌ خدا قسم‌ بیرون‌ روید، اگرنه‌ مویم‌ را برهنه‌ می‌سازم‌ و نزد خدا ناله‌ و زاری‌ می‌نمایم‌» پس‌ بیرون‌ رفتند و هر كه‌ در خانه‌ بود برفت‌ و چند روزی‌ بماندند. سپس‌ یكی‌ پس‌ از دیگری‌ بیعت‌ كردند، لیكن‌ علی‌ جز پس‌ از شش‌ ماه‌ و به‌ قولی‌ چهل‌ روز بیعت‌ نكرد»([[114]](#footnote-114)).

روایت‌ یعقوبی‌ از آن‌ جهت‌ قابل‌ توجه‌ می‌باشد كه‌ هیچ‌ اشاره‌ای‌ در آن‌ در مورد آتش‌ زدن‌ خانه‌ی‌ فاطمه‌ و حمله‌ به‌ آن‌ بانوی‌ بزرگوار نشده‌.حقیقت‌ آن‌ است‌ كه‌ داستان‌ مذكور بیشتر شبیه‌ به‌ افسانه‌ی‌ نبرد رستم‌ زال‌ و اسفندیار می‌ماند كه‌ فردوسی‌ در «شاهنامه‌» آورده‌ نه‌ به‌ حقیقتی‌ مستند و تاریخی‌!یكی‌ دیگر از راویان‌ این‌ داستان‌، ابن‌ قتیبه‌، عبدالله بن‌ مسلم‌ دینوری‌ است‌ كه‌ در كتاب‌ «الإمامة والسياسة» می‌گوید: «ابوبكر درباره‌ی‌ گروهی‌ كه‌ از بیعت‌ با او خودداری‌ كرده‌ و پیرامون‌ علی‌ گرد آمده‌ بودند، پرسید و عمر را پیش‌ آنان‌ فرستاد. عمر به‌ خانه‌ی‌ علی‌ آمد و آنان‌ را آواز داد ولی‌ آنان‌ بیرون‌ نیامدند، پس‌ عمر هیزم‌ خواست‌ و گفت‌: «سوگند به‌ آنكه‌ جان‌ عمر در دست‌ اوست‌، اگر بیرون‌ نیایید، خانه‌ را با هر كه‌ در آن‌ است‌ به‌ آتش‌ خواهم‌ كشید،» به‌ او گفتند: «اگر فاطمه‌ در آنجا باشد چه‌؟» گفت‌: «حتی‌ اگر او در آنجا باشد» پس‌ همه‌ جز علی‌ بیرون‌ آمدند و بیعت‌ كردند»([[115]](#footnote-115)).

برخی‌ با استناد از كتاب‌ «الإمامة والسياسة» كه‌ به‌ زعم‌ آنان‌ نویسنده‌ آن‌ ابن‌ قتیبه‌ دینوری‌ كه‌ مسلک سنی‌ داشته‌، سعی‌ نموده‌اند تا از این‌ طریق‌ شهادت‌ حضرت‌ فاطمه ل را به‌ اثبات‌ برسانند، در حالی‌ كه‌ در این‌ استناد دو اشكال‌ وجود دارد. اول‌ آنكه‌ از روایت‌ «الإمامة والسياسة» چنین‌ بر می‌آید كه‌ حضرت‌ عمر صرفاً به‌ تهدید بسنده‌ نمود و مخالفان‌ را متقاعد ساخت‌ تا بیعت‌ نمایند و در جهت‌ سوزاندن‌ خانه‌ی‌ حضرت‌ فاطمه‌ و حمله‌ به‌ آن‌ بانوی‌ گرامی‌ هیچ‌گونه‌ اقدامی‌ ننمود. دوم‌ آنكه‌ كتاب‌ «الإمامة والسياسة» تألیف‌ ابن‌ قتیبه‌ دینوری‌ نمی‌باشد و علما در انتساب‌ آن‌ به‌ ابن‌ قتیبه‌ دینوری‌ تردید دارند.خیرالدین‌ زركلی‌ در «الأعلام» می‌گوید: «علما در انتساب‌ این‌ كتاب‌ به‌ ابن‌ قتیبه‌ تردید دارند»([[116]](#footnote-116)). در «دائرة الـمعارف‌ الإسلامية» نیز آمده‌ است‌: «این‌ كتاب‌ را به‌ ابن‌ قتیبه‌ انتساب‌ داده‌اند در حالی‌ كه‌ «ده‌غوی‌ DeGeie» ترجیح‌ می‌دهد كه‌ مصنف‌ آن‌ مردی‌ مصری‌ یا مغربی‌ و معاصر ابن‌ قتیبه‌ بوده‌ است‌»([[117]](#footnote-117)). یكی‌ دیگر از راویان‌ این‌ داستان‌ ابومنصور، احمدبن‌ علی‌ طبرسی‌ (متوفی‌ 622 ﻫ.) می‌باشد وی‌ در «الاحتجاج» می‌گوید: «عمر به‌ عده‌ای‌ از اطرافیانش‌ دستور داد تا هیزم‌ جمع‌ نمایند، آنان‌ هیزم‌ها را اطراف‌ خانه‌ نهادند و در حالی‌ كه‌ علی‌، فاطمه‌، حسن‌ و حسین‌ در خانه‌ بودند، عمر با صدای‌ بلند گفت‌ (تا علی‌ بشنود): «به‌ خدا قسم‌! خارج‌ شوید و با جانشین‌ رسول‌ الله ص بیعت‌ كنید وگرنه‌ خانه‌ را بر شما آتش‌ می‌زنم‌». سپس‌ نزد ابوبكر آمد و می‌ترسید كه‌ مبادا علی‌ با شمشیرش‌ خارج‌ شود. آن‌گاه‌ به‌ قنفذ گفت‌: «اگر خارج‌ نشد به‌ خانه‌اش‌ داخل‌ شو، اگر امتناع‌ ورزید، خانه‌اش‌ را آتش‌ بزن‌». قنفذ و همراهانش‌ بدون‌ اجازه‌ داخل‌ خانه‌ شدند، علی‌ شتافت‌ تا شمشیرش‌ را بردارد، اما آنان‌ پیشی‌ گرفتند و شمشیر علی‌ را برداشتند و بر گردن‌ آن‌حضرت‌ ریسمان‌ سیاهی‌ انداختند. فاطمه‌ در مقابل‌ در خانه‌ ممانعت‌ كرد، قنفذ تازیانه‌ای‌ به‌ بازوی‌ فاطمه‌ زد كه‌ بر اثر آن‌ دستش‌ ورم‌ كرد، ابوبكر شخصی‌ را نزد قنفذ فرستاد و گفت‌: «فاطمه‌ را بزن‌». قنفذ در را بر فاطمه‌ فشار داد كه‌ بر اثر آن‌ پهلویش‌ شكسته‌ شد. و سقط‌ جنین‌ كرد، فرزندی‌ كه‌ در شكم‌ داشت‌ و پیامبر ص آن‌ را محسن‌ نام‌ گذاشته‌ بود، شهید شد»([[118]](#footnote-118)).

ملا محمد باقر مجلسی‌ متوفی‌ (1111ﻫ.) اضافه‌ بر وقایع‌ مذكور می‌گوید: «به‌ روایتی‌ دیگر مغیره‌ بن‌ شعبه‌ با عمر بر شكم‌ مباركش‌ زد و فرزند او را شهید كرد، پس‌ علی ‌ را به‌ مسجد كشیدند، آن‌ جفاكاران‌ از پی‌ او رفتند و هیچ‌ یک او را یاری‌ نمی‌كرد، سلمان‌ و ابی‌ذر و مقداد و عمار و برید، فریاد می‌زدند و می‌گفتند: چه‌ زود خیانت‌ كردید با رسول‌ خدا و كینه‌های‌ سینه‌های‌ خود را ظاهر كردید و انتقام‌ آن‌ حضرت‌ را از اهل‌ بیت‌ او كشیدید»([[119]](#footnote-119)).

**اين‌ افسانه‌ نه‌ با استعجاب‌ و نه‌ بدون‌ استعجاب‌، به‌ دليل‌ آنكه‌ يك‌ روايت‌ تاريخي‌ بدون‌ ذكر سند و مأخذ و مدرك‌ است‌، به‌ هيچ‌ وجه‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌ به‌ ويژه‌ آنكه‌ طبرسي‌ بعد از ششصد سال‌ و مجلسي‌ به‌ تبعيّت‌ از وي‌ پس‌ از هزار و اندي‌ سال‌ اين‌ نقل‌ بي‌سند و مأخذ را در كتاب‌هايشان‌ مطرح‌ نموده‌اند. باور كردن‌ چنين‌ مطلبي‌ كه‌ حضرت‌ فاطمه** ل **مورد ضرب‌ و شتم‌ قرار گيرد و حضرت‌ علي ‌ و ساير صحابه ‌ اعم‌ از مهاجرين‌ و انصار ، هيچ‌گونه‌ واكنشي‌ از خود نشان‌ ندهند، بسيار بعيد و غيرمحتمل‌ مي‌نمايد. چگونه‌ امكان‌پذير است‌ كه‌ حضرت‌ علي‌ مرتضي با شجاعت‌ و توانايي‌ كه‌ از خود در جنگ‌ خيبر نشان‌ داده‌ و به‌ تنهايي‌ در جنگ‌ خندق‌، «عمرو بن‌ عبد وُدّ» بزرگ‌ترين‌ قهرمان‌ عرب‌ را از پاي‌ در آورده‌، در خانه‌ حضور داشته‌ باشد و همسر گرامي‌ او مورد اهانت‌ قرار گيرد تا آنجا كه‌ پهلوي‌ مباركش‌ بشكند و سقط‌ جنين‌ نمايد؟! و حضرت‌ علي به‌ خاطر حفظ‌ وحدت‌ اسلامي‌، هيچ‌گونه‌ واكنشي‌ از خود نشان‌ ندهد؛ اگر واقعاً وحدت‌ اسلامي‌ تا اين‌ حد اهميّت‌ داشته‌ باشد نبايد شيعيان‌ علي** ‌ **با نقل‌ چنين‌ واقعه‌اي‌ شيرازه‌ي‌ وحدت‌ اسلامي‌ را از هم‌ بگسلانند؛ كه‌ در آن‌ صورت‌ خلاف‌ راه‌ علي‌ را برگزيده‌اند و شگفت‌تر از همه‌ آنكه‌ شخصيّت‌ حضرت‌ علي ‌ نيز مورد تعرّض‌ قرار گيرد و با زور و سر نيزه‌ به‌ مسجد برده‌ شود. و طرفداران‌ و دلباختگان‌ او همانند: سلمان‌، ابوذر، مقداد، عمار، و بريده‌ نظاره‌گر اين‌ صحنه‌ باشند! و هيچ‌گونه‌ اقدامي‌ ننمايند**، بدون‌ تردید نقل‌ و سر هم‌ كردن‌ چنین‌ داستانی‌ از روی‌ تعصب‌ و به‌ طرفداری‌ از تشیع‌ بوده‌ است‌، چنان‌ كه‌ دكتر سید محمد تقی‌ آیت‌الهی‌ شیعی‌ در این‌ مورد می‌گوید:«مؤلفین‌ بعدی‌، مانند مسعودی‌ و حتی‌ سیوطی‌ در آثاری‌ كه‌ به‌ موضوع‌ خلافت‌ اختصاص‌ داده‌اند تا آنجا كه‌ می‌دانیم‌، مطلب‌ اساسی‌ مهمی‌ درباره‌ی‌ واقعه‌ نمی‌افزایند، بعداً آثار شیعی‌ توسط‌ مؤلفینی‌ چون‌ طبرسی‌ و مجلسی‌ كه‌ عمدتاً دارای‌ طبیعت‌ جدلی‌ هستند و اخباری‌ به‌ طرفداری‌ از تشیع‌، و فاقد ارزش‌ تاریخی‌ را می‌دهند، به‌ وجود آمد. به‌ منظور بازسازی‌ وقایع‌ سقیفه‌، بهترین‌ روش‌ این‌ است‌ كه‌ ابن‌اسحاق‌ را كه‌ نه‌ تنها قدیمی‌ترین‌ نویسنده‌، بلكه‌ همچنین‌ آثارش‌ از طریق‌ ابن‌ هشام‌ به‌ ما رسیده‌ است‌، اساس‌ كار بگیریم»([[120]](#footnote-120)). و ابن‌ ابی‌الحدید، مجموعه‌ی‌ چنین‌ داستان‌هایی‌ را افسانه‌ای‌ بیش‌ نمی‌داند و در «شرح‌ نهج‌ البلاغه» می‌گوید:«كارهای‌ زشت‌ و ناپسندی‌ را كه‌ شیعه‌ بازگو می‌كنند، از قبیل‌: فرستادن‌ قنفذ به‌ خانه‌ی‌ فاطمه ‌ل و اینكه‌ قنفذ او را با تازیانه‌ زد و بازوی‌ آن‌ بانوی‌ بزرگوار ورم‌ كرد، و اثرش‌ تا موت‌ او باقی‌ ماند. عُمَر او را میان‌ در و دیوار فشار داد، و او فریاد بر آورد: ای‌ پدرم‌، ای‌ رسول‌ خدا و آن‌گاه‌ سقط‌ جنین‌ كرد. و برگردن‌ علی ‌ ریسمانی‌ انداختند و او را می‌كشیدند و فاطمه‌ پشت‌ سر او فریاد می‌زد و فرزندانشان‌ حسن‌ و حسین‌ با آنان‌ می‌گریستند، و پس‌ از آنكه‌ علی‌ را احضار كردند، از او خواستند تا بیعت‌ كند، اما او امتناع‌ ورزید، آنان‌ حضرت‌ علی‌ را به‌ قتل‌ تهدید نمودند آن‌ گاه‌ علی‌ فرمود: آیا شما بنده‌ خداوند و برادر رسول‌ خدا را می‌كشید؟ آنان‌ گفتند: اینكه‌ بنده‌ی‌ خداوند هستی‌ قبول‌ داریم‌، اما برادری‌ تو و رسول‌ خدا را نمی‌پذیریم‌. علی ‌ بزرگان‌ آنان‌ را به‌ نفاق‌ متهم‌ نمود و پیمان‌ خیانت‌ آنان‌ را كه‌ اراده‌ داشتند كه‌ در شب‌ عقبه‌ شتر رسول‌ خدا ص را فراری‌ دهند، نوشت‌». ابن‌ ابی‌الحدید در ادامه‌ می‌گوید: همه‌ی‌ اینها نزد ما بی‌اساس‌ هستند، و هیچ‌ كسی‌ آنها را تأیید نمی‌كند محدثان‌ نه‌ آنها را روایت‌ كرده‌اند و نه‌ اطلاعی‌ در مورد آنها دارند. این‌گونه‌ داستان‌ها را فقط‌ شیعیان‌ نقل ‌می‌نمایند»([[121]](#footnote-121)).

 اشكالات‌ اين‌ موضوع

1. شاگردان‌ رسول‌الله ص به‌ حدی‌ به‌ پیامبر ص علاقه‌مند بودند كه‌ هیچ‌ وقت‌ به‌ خود اجازه‌ نمی‌دادند اسباب‌ ناخوشنودی‌ و دل‌آزردگی‌ آن‌حضرت ‌ص را فراهم‌ نمایند. همه‌ی‌ آنان‌ «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى...». را شنیده‌ بودند. پس‌ به‌ خود اجازه‌ نمی‌دادند – پیامبر ص را آن‌ هم‌ با فاصله‌ی‌ اندكی‌ از رحلتش‌- بیازارند. جمعی‌ از صحابه‌ هنوز هم‌ به‌ حال‌ عادی‌ برنگشته‌ بودند؛ چراكه‌ رحلت‌ پیامبرص به‌ قدری‌ بر روحیه‌ی‌ آنان‌ تأثیر گذاشت‌ كه‌ برایشان‌ باور كردنی‌ نبود.حال‌ چگونه‌ این‌ عاشقان‌ بعد از چند ساعت‌ به‌ دشمنان‌ پیامبر ص تبدیل‌ می‌شوند؟! كدام‌ عقل‌ سلیم‌ این‌سخنان را می‌پذیرد؟!.
2. پس‌ از واقعه‌ی‌ «غدیر خم‌» دیدگاه‌ صحابه‌ نسبت‌ به‌ اهل‌ بیت‌ كاملاً عوض‌ شده‌ بود و با ادب‌ و احترام‌ خاصی‌ تمامی‌ اهل‌ بیت‌ را نگاه‌ می‌كردند، چراكه‌ پیامبرص در روز غدیر خُم‌ جایگاه‌ و منزلت‌ اهل‌ بیتش‌ مخصوصاً محبت‌ با حضرت‌ علی ‌ را بیان‌ نموده‌ بود. به‌ همین‌ علت‌ صحابه‌ تمام‌ تلاش‌شان‌ محبت‌ و دوستی‌ و مودّت‌ با خاندان‌ پیامبر ص بود. چگونه‌ آنان‌ به‌ این‌ زودی‌ واقعه‌ی‌ غدیر را كه‌ تنها چند ماه‌ از آن‌ می‌گذشت‌ به‌ فراموشی‌ سپرده‌ و با علی‌ این‌ گونه‌ رفتار می‌كنند؟!.
3. حضرت‌ علی ‌ یكی‌ از پهلوانان‌ نامدار و فاتح‌ خیبر و شیر خدا و رسول‌ الله ص بود. چطور چند نفر ضعیف‌ توانستند به‌ گردن‌ او طناب‌ بیاندازند و تا نزد خلیفه‌ بكشند. جرأت‌ و شهادت‌طلبی‌ اسدالله كجا رفته‌ بود؟ عزّت‌ نفس‌ و ایمان‌ قوی‌ و بزرگش‌ را چه‌ كار كردید؟!.
4. حسن‌ و حسین ب‌ در سن‌ نوجوانی‌ بوده‌اند كه‌ با شمشیر و مبارزه‌ و حق‌طلبی‌ آشنا شده‌ بودند. چه‌ طور اقدامی‌ نكردند و یا بعد از آن‌ برای‌ جبران‌ آن‌ ظلم‌ بزرگ‌ كوچك‌ترین‌ حرفی‌ نزدند.
5. در آن‌ زمان‌ كه‌ سونوگرافی‌ وجود نداشته‌، از كجا معلوم‌ شد كه‌ حَمل‌ فاطمه‌، پسر است‌ و او را نام‌ گذاشتید. آیا این‌ كم‌ حافظه‌ای‌ راوی‌ دروغگو را نمی‌رساند؟!.
6. اگر چند نفر هم‌ به‌ این‌ معاصی‌ و بی‌ادبی‌ها دست‌ بزنند، اما تمام‌ صحابه‌ كه‌ بیش‌ از یكصد هزار نفر بودند، قطعاً در میان‌ آنان‌ افراد منصف‌ و مُحب‌ اهل‌ بیت‌ وجود داشته‌ است‌؛ چرا كسی‌ نه‌ آن‌ وقت‌ و نه‌ پس‌ از آن‌ در این‌ مورد اعتراض‌ نكردند؟! و جریان‌ ظلم‌ و ستم‌ به‌ خاندان‌ نبوّت‌ را پیش‌ نكشیدند؟!.

خلاصه گفتار

نه‌ حضرت‌ عمر به‌ خود جرأت‌ و اجازه‌ می‌داد كه‌ با خاندان‌ نبوت‌ آن‌ هم‌ با فرزندطلبی‌ رسول‌الله ص چنین‌ كند و نه‌ حضرت‌ علی ‌ با آن‌ شجاعت‌ اسداللهی‌ و با آن‌ قدرت‌ و شوكت‌ روحانی‌ كه‌ در وجود قدسی‌ داشت‌، به‌ عمر مجال‌ می‌داد تا به‌ همسرش‌، دختر رسول‌الله ص صدمه‌ای‌ وارد كند كه‌ سقط‌ جنین‌ نماید. خواننده‌ عزیز! به هر صورت اگر این عمل امكان پذیر باشد, سكوت علی بن ابیطالب جای سوال دارد, در جایی كه پیامبر فرمودند همیشه از خانواده خود در تمام مراحل محافظت كنید. چگونه حضرت علی طبق مطالبی كه بیان شد تن به ازدواج قاتل مادر با دخترش را داد. آیا خود ام كلثوم حاضر به این ازدواج بود و چندین سوال دیگر كه هیچگاه بر آن جوابی نخواهیم یافت مگر با تقیه!! وما علينا إلا البلاغ......

مبحث پنجم
ازدواج موقت

شاید خالی از لطف نمی‌بود تا نام این مبحث را «زن ازدیدگاه تشیع» می‌گذاشتیم, اما منصرف شدم چون دیدم همه روایاتی كه كتب نقل كرده اند، به رسول اكرم ص و امیرالمؤمنین و امام صادق و دیگر ائمه ‡ نسبت داده شده است، بنابراین نخواستم كه آنها مورد طعن قرار گیرند، چونكه در روایات آنقدر زشتی بچشم می‌خورد كه حتی فردی از ما حاضر نیست آنرا برای خودش روا دارد، چه رسد به اینكه اینگونه سخنان زشت را به پیامبرگرامی ص و ائمه ‡ نسبت داده شود.از صیغه یا ازدواج موقت بسیار استفاده سوء به عمل آمده، و از این راه بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است، لذا می‌بینیم كه خیلی‌ها خواهشات خود شان را در زیر پوشش ازدواج موقت وبه اسم دین ارضا می‌كنند،گویا به گمان خودشان به این آیه كریمه عمل می‌كنندكه: ﴿فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَ‍َٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةٗ﴾ [النساء: 24]. روایات زیادی درترغیب صیغه آورده اند، و پاداش و ثواب! بسیاری جعل كرده‌اند وبرای كسی كه به آن عمل نكند عذاب و عقوبت! سختی در نظر گرفته‌اند، بلكه چنین شخصی را مسلمان بحساب نمی‌آورند!.

شرط ايمان

شیخ صدوق از امام جعفر صادق روایت می‌كند كه فرمودند: «إن الـمتعة ديني ودين آبائي، فمن عمل بها عمل بديننا ومن أنكرها أنكر ديننا واعتقد بغير ديننا». یعنی: «صیغه دین من و دین پدران من است كسی كه به آن عمل كند به دین ما عمل كرده و كسیكه آنرا انكاركند دین ما را انكاركرده و به دین دیگری غیر از دین ما معتقد شده است». [من لا يحضره الفقيه: 3/366] ملاحظه فرمایید كه بنابراین روایت هركس متعه نكند، یا آن را قبول نداشته باشد كافر است.

ثواب صيغه

از امام صادق پرسیده شد: آیا صیغه ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصودش از آن رضای خدا باشد، در ازای هر كلمه‌ای كه با او صبحت كند یک نیكی برایش نوشته می‌شود و هر باریكه به او نزدیک شود خداوند گناهی را از او می‌بخشد، و هرگاه غسل كند به انداره قطرات آبیكه بربدنش ریخته خداوند گناهانش را می‌آمرزد. [من لايحضره الفقيه: 3/366]. پیامبر خدا ص فرمودند: «من تمتع بامرأة مؤمنة كأنما زار الكعبة سبعين مرة». «كسی كه یک مرتبه با زن مسلمانی صیغه كند گویا هفتاد مرتبه خانه كعبه را زیارت كرده است» دقت كنید، آیا واقعا یک مرتبه صیغه كردن, ثواب هفتاد زیارت كعبه را دارد .پیامبر ص فرمودند: «من تمتع مرة أمن من سخط الجبار ......». «كسی كه یكبار صیغه كند از غضب خدای جبار در امان می‌ماند و كسی كه دو بار صیغه كند با ابرار محشور می‌گردد وكسیكه سه بارصیغه كند در بهشت دوشادوش من خواهد بود». [من لا يحضره الفقيه: 3/ 366].

ارتقاي درجه

آقای فتح الله كاشانی در تفسیر منهج الصادقین از پیامبر ص روایت می‌كند كه: فرمودند كسی كه یک مرتبه صیغه كند به مقام امام حسین میرسد و كسی كه دو مرتبه صیغه كند به مقام حضرت امام حسن می‌رسد، وكسی كه سه مرتبه صیغه كند به درجه مولا علی می‌رسد، و كسی كه چهار مرتبه صیغه كند به درجه من می‌رسد. دقت كنید كه طبق این روایت اگر یک انسان یک مرتبه صیغه كند ارتقاء درجه می‌كند و به مقام شامخ امام حسین می‌رسد، واگر دو بار سه بارو چهار بار صیغه كند به ترتیب درجات امام حسن و امیر المؤمنین و رسول اكرم ص را كسب می‌كند.آیا مقام و منزلت رسول اكرم ص و ائمه اطهار تا این حد آسان است كه باچنین فعلی بدست آید؟ حتی اگر این صیغه كننده از نظر ایمانی به مرتبه بلندی رسیده باشد آیا ممكن است درجه او به امام حسین یا برادر یا پدر یا جد بزرگوارش برسد.منزلت رسول اكرم ص و ائمه ‡ بسیار بالاتر و ارزشمندتر از آن است كه كسی بتواند به آن دسترسی پیدا كند هر چند كه از نظر ایمان و عمل ترقی كند. حتی صیغه كردن با زنان هاشمی یعنی زنان اهل بیت ‡ را جایز شمرده اند. (تهذیب طوسی ج 2/ 193). زنان هاشمی كه سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر ص هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند، در حالی كه بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند.آقای كلینی صیغه كردن را حتی برای یک بار مضاجعت! نیز جائز شمرده است. [فروع كافی: ج5/460].

سِنّ صيغه

این را هم بدانیدكه برای زن صیغه شونده شرط نیست كه به سن بلوغ رسیده باشد، بلكه دختر ده ساله! را نیز می‌توان صیغه كرد!. از امام صادق پرسیده شد: دختر كوچک را هم می‌توان صیغه كرد؟ فرمودند: بله، مگر اینكه خیلی كوچک باشد كه فریب بخورد، پرسیده شد: در چه سنی فریب نمی‌خورد؟ فرمود: در ده سالگی. [فروع كافی: 5/ 463، تهذیب: 7 / 255]. در این روایت كه به امام صادق نسبت داده شده حداقل سن صیغه ده سال در نظر گرفته شده ولی بنده می‌گویم بعضی‌ها معتقدند كه دختر شیر خوار را نیز می‌توان صیغه كرد.

فتواي امام خميني در مورد سن صيغه

امام حتی صیغه كردن بادختر شیرخوار را نیز جایز می‌دانستند، لذا فرموده‌اند: نزدیكی با زوجه قبل از تمام شدن نُه سال جایز نیست و اما سایر لذت‌ها مانند لمس نمودن با شهوت و بغل گرفتن و تفخیذ (میان ران گذاشتن آلت) حتی در شیرخوار اشكالی ندارد!!. [تحرير الوسيلة جلد سوم با ترجمه فارسی مسأله12. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم].

تحريم صيغه

واقعیت این است كه صیغه در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی كه اسلام آمد تا مدتی آنرا بر حكم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید، اما آنچه در نزد شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است كه صیغه را خلیفه دوم، عمر بن خطاب حرام كرده است، در حالی كه خود حضرت رسول ص در غزوه خیبر حرام بودن آنرا اعلان فرموده اند، در اینجا به چند روایت در تحریم صیغه اشاره می‌كنیم.

1- امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «حرم رسول الله يوم خيبر لحوم الحمر الأهلية ونكاح الـمتعة». «حضرت علی روایت می‌كنند كه پیامبر خدا در روز جنگ خیبر گوشت خر اهلی و نكاح متعه را حرام اعلام كردند». [تهذیب: 2/186، استبصار: 3/142 وسائل الشيعة: 14/441].

2- از امام صادق پرسیده شد: «آیا مسلمانان در زمان رسول خدا ص بدون شاهد ازدواج می‌كردند؟ فرمودند نخیر». [تهذیب: 2/189].

طوسی در توضیح این روایت می‌فرماید: منظور از سؤال نكاح دائم نیست بلكه ازدواج موقت است، لذا این روایت را در باب متعه آورده است. بدون شک این دو روایت برای نسخ حكم متعه و ابطال آن حجت قاطع بشمار می‌آید، و امیر المؤمنین حكم تحریم آنرا از خود نبی اكرم ص نقل فرموده است، پس امیر المؤمنین نیز از روز خیبر حكم حرام بودن صیغه را دانسته و ابلاغ فرموده است، و بقیه ائمه ‡ نیز بعد از ایشان این حكم را دانسته ونقل كرده‌اند، اینجاست كه مابین دو امر متضاد قرار می‌گیریم از یک سو روایات صریح و روشن كه حرمت متعه را ثابت می‌كند و از سوی دیگر روایاتی كه باز هم به ائمه ‡ منسوب است و عمل و بلكه ترغیب به آن را ثابت می‌كند، پس مسلمان باید چه كند !؟ حقیقت این است كه متعه حرام است چنانكه نقل صریح امیرالمؤمنین آنرا حرام ثابت می‌كند واما روایات متناقضی كه به أئمه ‡ منسوب است درست نیست بلكه همه اینها روایایتی است كه به نام آنان جعل شده است، چگونه ممكن است چیزی كه رسول خدا ص آنرا حرام فرموده و امیرالمؤمنین این حكم را نقل كرده آنها با او مخالفت كنند، در حالی كه أئمه علم خود‌شان را از همین منبع گرفته اند، نسل در نسل این علم به آنها منتقل شده است پس ممكن نیست أئمه به چیزی امر كنند كه رسول خدا ص از آن منع فرموده است، اگر امام صادق حكم حرام بودن متعه را نمی‌دانست نمی‌فرمودند: نكاح بدون شاهد درست نیست.بویژه اینكه سؤال اختصاصا درباره متعه است، و ابو جعفر طوسی چنانكه ذكر كردیم آنرا در باب متعه آورده است.

بدعت گذاركيست؟

پس ناممكن است كه امام صادق و أئمه قبل و بعد از ایشان چیزی را حلال كنند كه رسول الله ص آنرا حرام كرده است، یا نعوذ بالله بدعتی پدید آورندكه در عهد رسول خدا نبوده است. بنابراین مشخص شد كه روایاتی كه به متعه یا صیغه ترغیب می‌كند یک حرف آن از أئمه ‡ ثابت نیست بلكه دشمنان قسم خورده اسلام كه منظور‌شان بد نام كردن اهل بیت ‡ و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل كرده اند، و إلا چگونه باید توجیه كرد كه هر كس متعه نكند كافر است !، در حالی كه حتی از یكی از أئمه اطهار و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست كه متعه كرده باشند، یا اینكه به حلال بودن متعه حكم داده باشند، آیا نعوذ بالله آنها دین دیگری غیر از دین اسلام داشته اند.پس دیدیم كه جعل كنندگان این روایات جز دشمنان اسلام ودشمنان اهل بیت نمی‌توانند باشند و إلا نعوذ بالله از این روایات تكفیر اهل بیت ثابت می‌شود.

يك پارادوكس

كلینی از امام صادق روایت می‌كند كه: زنی نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت «من زنا كر‌ه ام عمر دستور داد سنگسار شود، به امیر المؤمنین خبر رسید، پرسید چگونه زنا كردی؟ گفت به صحرا رفته بودم خیلی تشنه شدم، از یک اعرابی آب خواستم گفت تا مرا إرضا نكنی آب نمی‌دهم، وقتی خیلی تشنه شدم و ترسیدم هلاک شوم مجبوراً به خواسته او تن دادم، امیر المؤمنین فرمود: «تزویج و رب الكعبه» قسم به پروردگاركعبه این ازدواج است»!. [فروع الكافي: 2/198] همچنانكه روشن است متعه یا صیغه با رضایت و خشنودی طرفین انجام می‌گیرد، اما در این روایت زن مجبور است، و برای آنكه جان خودش را نجات دهد به چنین كاری تن در می‌دهد، پس اینكه در حكم زنا نیست كه از عمر بخواهد او را سنگسار كند!، عمر هم فورا دستور صادر كند! جالب اینجاست كه روایت تحریم متعه را در خیبر خود امیر المؤمنین از رسول خدا ص نقل كرده اند باز چگونه این روایت را به ایشان نسبت داده‌اند؟

بعضي از مفاسد صيغه

این عمل مخالف با نصوص شرعی است، زیرا كه این به مثابه حلال كردن چیزی است كه خداوند آنرا حرام كرده است. این دیدگاه باعث شده كه روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه ‡ منسوب گردد درحالی كه در این روایات آنقدر توهین نسبت به آنان روا داشته شده كه اگر كسی ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد جرأت چنین اهانتهایی را به آنان ندارد. در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار كه شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده، كه این خود برای ریشه كن كردن بنیاد خانواده كافی است، دراین صورت هیچ مردی نمی‌تواند به همسرش اعتماد كند، چون هر زمانی ممكن است او با مرد دیگری صیغه كند، این جنایت آنقدر بزرگ است كه ابعاد آن را نمی‌توان تصور كرد، اگر مردی بداند كه همسرش با مرد دیگری صیغه كرده واكنشش چه خواهد بود؟! پدران ودیگر اولیای خانواده نیز نمی‌توانند بر دختران باكره‌شان مطمئن باشند، چون ممكن آنان بدون اطلاع و رضایت خانواده با كسی صیغه شوند، و چه بسا ناگهان پدر متوجه میشود كه دخترش قبل از ازدواج حامله است چرا و چگونه؟ نمی‌داند، آنچه مشخص است این است كه از یک مرد حامله شده، اما اوگذاشته و رفته! چون با چنین وضعی احساس مسئولیت ندارد. اكثر آقایانی كه صیغه می‌كنند برای خودشان اجازه می‌دهند با آبروی مردم بازی كنند اما اگر كسی برای صیغه با دختر یا یكی از نزدیكانشان با آنان صحبت كند، هرگز موافقت نخواهند كرد و راضی نخواهند شد، چونكه این ازدواج! را مثل زنا می‌دانند و آنرا برای خودشان باعث ننگ و عار می‌پندارند، اگر واقعا صیغه حلال و تا این حد باعث اجر و ثواب و بلكه شرط ایمان است پس چرا حاضر نمی‌شوند بقیه مردم با دختران آنان صیغه كنند؟! صیغه نه گواه دارد و نه اعلان، و نه رضایت سرپرست زن شرط است، ونه هم زن از مردی كه او را صیغه كرده میراث می‌برد، بلكه صرفا او یک متاع كرایه‌ای است چنانكه این دیدگاه را به امام صادق منسوب كرده‌اند. صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز كرده تا اینكه هر فسق و گناهی را به دین بچسبانند، كه در نتیجه آبروی دین و دینداران به تاراج رفته است. از خلال آنچه ذكر كردیم به مضرات و مفاسد دینی و اجتماعی واخلاقی صیغه میتوان پی برد، به همین دلیل صیغه حرام گردیده است، اگر درآن خیر و مصلحتی می‌بود حرام نمی‌شد، علت اینكه رسول اكرم ص و امیر المؤمنین آنرا حرام كرده‌اند همین مفاسد و مضراتی است كه آشكارا در آن بچشم می‌خورد.

صيغه از ديدگاه قرآن

 آيه اول

﴿وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [النور: 33]. «كسانی كه به ازدواج دسترسی ندارند باید صبر كنند و خودشان را پاک نگهدارند تا وقتی كه خداوند از فضل خودش آنان را غنا بخشد». پس علاج این است كه انسان صبر كند و خودش را ازآلوده كردن به چیزهای دیگر پاک نگهدارد تا خداوند شرایط ازدواجش را میسر كند، اگر صیغه حلال می‌بود دیگر لزومی نبود كه به استعفاف و انتظار امر كند آشكارا می‌فرمود صیغه كنید.

آيه دوم:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۚ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡۚ وَأَن تَصۡبِرُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٥﴾ [النساء: 25]. «و هركس از شما توانانی مالی نداشته باشد كه بازنانی آزاد و مؤمن ازدواج كند -بهتر است- باملک یمینهایتان از كنیزان مؤمن تان ازداوج كند وخداوند به ایمان شما داناتر است همه از یكدیگرید پس با اجازه سرپرست شان با آنان ازدواج كنید و مهرهایشان را به وجه پسندیده به ایشان بدهید در حالیكه پاكدامنان غیر پلید كار باشند ودوست گیران نهانی نباشند، آنگاه چون ازدواج كردند اگر مرتكب كار ناشایستی -زنا- شدند مجازات آنان به اندازه نصف مجازاتیست كه بر زنان آزاد مقرر است، این حكم -ازدواج با كنیزان- برای كسی از شما است كه از آلایش گناه بترسد و شكیبایی -و پاكدامنی- پیشه كردن برایتان بهتر است وخداوند آمرزگار مهربان است». پس خداوند حكیم در كلام پاكش كسانی را كه به علت كمبود امكانات به ازدواج دسترسی ندارند دستور داده باكنیزها ازدواج كنند اگر به آن هم دسترسی نداشتند صبر كنند، اگر متعه حلال می‌بود چرا دراینجا به عنوان آسان‌ترین راه حل كه هر كس در هر شرایطی می‌تواند به آن دسترسی داشته باشد طرح نگردید؟!.

رأي امام صادق

ائمه ‡ این واقعیت را به خوبی می‌دانستند و در پرتوهمین واقعیت و فهم عمیقی كه از قرآن داشتند ارشادات و فرمایشاتشان در تحریم متعه صریح و روشن است. عبدالله بن سنان میگوید ازامام صادق درباره متعه پرسیدم فرمودند: «لا تُدنّس نفسك بها» «نفس خود را با آن كثیف مگردان». [بحار الانوار: 100/ 318] اگر متعه حلال می‌بود و اینقدر فضلیت! می‌داشت و شرط ایمان می‌بود«واعتقد بغير ديننا» چرا امام صادق چنین تعبیری از آن بفرمایند؟ حضرت به این نیز اكتفا نكردند بلكه با صراحت حكم حرام بودن آنرا بیان فرمودند: از عمار روایت است كه گفت امام صادق فرمودند: «قد حرمت عليكم الـمتعة» تحقیقا متعه برشما حرام شده است. [فروع كافی 2/48، وسائل الشعية: 14/450]. علاوه برآن امام صادق اصحاب خودشان را همواره سرزنش می‌كردند واز صیغه كردن بر حذر می‌داشتند لذا می‌فرمودند: آیا یكی از شما خجالت نمی‌كشد كه در جای پنهان و شرم آوری دیده شود آنگاه این كردار ناپسند او به حساب برادران و یاران صالح و نیكو كارش گذاشته شود؟! [فروع كافی: 2/44، وسائل الشيعة: 14/ 450].

رأي امام رضا

هنگامیكه علی بن یقطین ازامام رضا درباره متعه پرسید جواب دادند: «ما أنت وذاك؟ قد أغناك الله عنها»«تو را با متعه چه سروكاری است خداوند تو را از آن بی‌نیاز كرده است». [فروع كافی: 2/43، وسائل الشعية: 14/449] آری خداوند مردم را با ازدواج شرعی از متعه بی نیازكرده است، لذا ثابت نشده كه كسی با زنی از اهل بیت‡ صیغه كرده باشد، اگر حلال می‌بود و اینقدر فضیلت ! وثواب! می‌داشت آنها حتما اینكار را می‌كردند.

رأي  امام باقر

وقتی عبد الله بن عمیر به امام باقر گفت: «أيسرّك أنّ نساءك وبناتك وأخواتك وبنات عمك يفعلن؟ –أي يتمتعن- فأعرض عنه أبوجعفر حين ذكر نساءه وبنات عمه». «آیا خوشحال می‌شوی كه همسران و دختران وخواهران و دختران عمویت اینكار را بكنند؟! یعنی متعه كنند، امام باقر وقتی این را شنیدند چهره خود‌شان را برگرداندند». [فروع كافی: 2/42، تهذیب: 2/186].

افتراء به ائمه ‡

مثلا طوسی روایت می‌كند كه از امام باقر پرسیده شد: «الرجل يحلّ لأخيه فرج جاريته؟ قال: نعم لا بأس به، له ما أحل له منها». «آیا ممكن است كسی فرج كنیزش را برای برادرش حلال كند؟ فرمود: بله، اشكالی ندارد، هر چه برای او از آن حلال بوده برای برادرش نیز حلال است». [الاستبصار: 3/136] كلینی و طوسی از محمد بن مضارب روایت می‌كنند كه گفت: امام صادق به من فرمودند: «يا محمد خذ هذه الجارية تخدمك وتصيب منها، فإذا خرجت فارددها إلينا» یعنی: «این كنیز در اختیار تو باشد هم خدمت ترا می‌كند و هم خود را با او ارضا میكنی! هروقت خواستی بروی او را به ما برگردان!». [فروع كافی: 2/ 200، استبصار: 3/136].

مشروعيت لواط

قضیه تا همین جا تمام نمی‌شود، در روایاتی كه در این باب در كتب اهل تشیع یافت میشود لواطت با زن را نیز جایز شمرده‌اند (العیاذبالله) و بدتر آنكه این روایات را به اهل بیت ‡ منسوب كرده اند. بطور مثال:

1- طوسی از عبد الله بن یعفور روایت می‌كند كه:

از امام صادق پرسیدم اگر مردی از «دُبُر» بازن نزدیک شود چه حكمی دارد؟ فرمودند: «لابأس إذا رضيت» «اگر زن راضی باشد اشكالی ندارد»! گفتم: پس معنی آیه كریمه ﴿فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 222]. چیست؟ فرمودند: این در صورتی است كه فرزند خواسته باشند . فرزند از جایی بخواهید كه خداوند به شما دستور داده است لذا خداوند می‌فرماید: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223].

2- طوسی از موسی بن عبد الملک از مردی روایت می‌كند كه گفت:

از امام رضا پرسیدم كه اگر مردی از عقب در دبر زن به او نزدیک شود چه حكمی دارد؟ فرمودند: «أحلّتها آية من كتاب الله»آیه‌ای از كتاب خدا آنرا حلال كرده است از قول حضرت لوط كه فرمود: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡ﴾ [هود: 78]. او می‌دانست كه آنها فرج را نمی‌خواهند. [الاسبتصار: 3/243].

3- طوسی از علی بن الحكم روایت میكند كه گفت:

از صفوان شنیدم كه می‌گفت: به امام رضا گفتم: یكی از مخلصین شما می‌خواهد از شما مسأله‌ای بپرسد اما خجالت می‌كشد فرمود: مسأله چیست؟ گفت: آیا جایز است كه كسی در دبر با همسرش نزدیكی كند؟ فرمود: بله جایز است. [الاستبصار: 3/243].

مخالفت با نص قرآن

**1-** ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ﴾ [البقرة: 222]. «از تو در باره عادت ماهانه [زنان‌] مى‌پرسند، بگو: آن، رنجى است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان كناره گیرى كنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند». اگر نزدیكی با همسر در دبر جایز می‌بود خداوند فقط دستور دوری كردن از فرج را صادر می‌فرمود و می‌گفت: ﴿فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ﴾ [البقرة: 222]. در حال حیض از نزدیک شدن به فرج همسرخوداری كنید اما چونكه نزدیكی به «دبر» حرام است خداوند مطلق فرمود: ﴿وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ﴾ و به زنان نزدیک نشوید, آنگاه خداوند بیان فرمود كه مرد چگونه به همسرش نزدیک شود ﴿فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 222]. «هرگاه آنان پاک شدند از همان راهی كه خداوند به شما دستور داده به آنان نزدیک شوید».

2. ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223]. «همسران شما برای شما كشتزارند، هر طوری كه خواستید می‌توانید به كشتزار خود نزدیک شوید» و كشتزار جایی است كه از آن امید فرزند میرود.

خلاصه گفتار

پس هر مسلمان عاقلی به درستی میداند كه صیغه حرام است و بدلیل مفاسد و مضرات بسیاری كه در پی دارد و به دلیل مخالفتش باقرآن و سنت، و سیرت و اقوال ائمه ‡ به هیچ عنوان قابل تحمل و توجیه نیست، با توجه به آنچه عرض كردیم نصوصی كه گویا از فضائل و ثواب متعه سخن می‌گویند همه جعلی و قلابی است كه هیچ ارزش شرعی نمیتواند داشته باشد چونكه با قرآن و سنت رسول اكرم ص و عمل ائمه ‡ و عقل و فطرت سالم تضاد آشكاردارد، فقط تصورآن برای نفرت و انزجار از چنین عمل پلیدی! كافی است. دین اسلام آمده است كه به فضائل ترغیب كند و از رذایل باز دارد و مصالحی كه زندگی انسان‌ها بر اساس آن استوارگردیده و رونق می‌یابد را ترسیم و تقویت كند، و صیغه بدون شک نه تنها بر قیام و توانمندی پایه‌های زندگی كمک نمی‌كند، كه آن را سست تر و ناتوان تر می‌كند و بر فرض اگر یک مصلحت آنی برای یک فرد تأمین كند مفاسد بی‌شمار دیگری را پدید می‌آورد كه پیامدهای منفی آن كل جامعه را دچار سستی و ورشكستگی می‌گرداند.امید است در این گفتار اندک قبح وزشتی این مسئله برای شما خواننده عزیز روشن شده باشد. و ما علينا إلا البلاغ......

مبحث ششم
توسل

تعریف اولیه

اسلام‌، روح مردم را از این عقاید در صدر اسلام پاک گردانید بطوریكه مردم‌ پس‌ از چندی‌ خالق‌ یكتای‌ خود را شناختند و به‌ جانب‌ پروردگار خویش‌ رو نهاده‌، از پرتو درخشان‌ هدایتش‌ راه‌ جستند و پا در راه‌ روشن‌ و بدون‌ انحرافش‌ گذاشتند و هیچ‌ راه‌ دیگری‌ را اختیار نكرده‌ و از هیچ‌ ـ ظاهراً ـ قدرتمندی‌ استمداد و استعانت‌ نكردند، زیرا دانستند كه‌ این‌ قدرت‌های‌ دروغین‌ زمینی‌، همه‌ ناتوان‌ و ضعیف‌ و فانی‌ هستند و تنها قدرت‌ حقیقی‌ و ابدی‌، و تنها راه‌ راستین‌، از آنِ خداست‌ و بس‌؛ چون‌ دیگر ایمان‌ دارند كه‌ همه‌ اینها به‌ دست‌ خداست‌. با اتّكاء و توكّل‌ به‌ قدرتش‌، با جانهایی‌ پاكیزه‌ و دل‌هایی‌ قوی‌ بر روی‌ زمین‌ با شیوه‌ انسانی‌ به‌ زندگی‌ خویش‌ ادامه‌ دادند و این‌ چنین‌ بود كه‌ اسلام‌ پیشروی‌ كرد.با پیشروی‌ اسلام‌، مردم‌ به‌ سوی‌ پروردگار خویش‌ رفته‌، و تنها توجّه‌ خود را به‌ او معطوف‌ ساختند و با اتّكاء به‌ قدرتش‌، نیروی‌ خود را با تمام‌ نیروها و افراد بر روی‌ زمین‌ برابر دیدند، چون‌ پی‌ بردند كه‌ همگی‌ مخلوق‌ خدا، همگی‌ نیروی‌ خود را از او گرفته‌اند.  بالاخره ‌با روی‌ آوردن‌ به‌ پروردگار خویش‌، دیگر آن‌ رسم‌ وساطت‌ و بت‌پرستی‌ برافتاد و بیرق‌ «لا إله‌ إلا اللّه‌» افراشته‌ گردید.امّا -با كمال‌ تأسّف- در میان‌ توده‌های‌ مسلمانان‌ امروزی‌، شیوه‌هایی‌ از پرستش‌ و عبادت‌ را ملاحظه‌ می‌كنیم‌ و مسلكهایی‌ در بینشان‌ رواج‌ و شیوع‌ یافته‌ كه‌ به‌ طور خطرناكی‌ بر فساد و گمراهی‌ عقیده‌ و تفكّر، و نابسامانی‌ مقصود و مأوای‌ فكری‌شان‌ دلالت‌ می‌كند. ما می‌خواهیم بی‌پروا از این‌ بیماری‌ و علّت‌ آن‌ پرده‌ برداریم‌ و اندک مسامحه‌ای‌ را روا نداریم‌، زیرا كوچك‌ترین‌ خلل‌ و كاستی‌ در پایه‌های‌ توحید، در واقع‌ به‌ معنای‌ راه‌ یافتن‌ جاهلیت‌ و تباهی‌ به‌ مركز رهبری‌ فكری‌ و عقیدتی‌ این‌ دین‌، و یگانه‌ عامل‌ و انگیزه‌ هدف‌ و مبدأ و منتهای‌ این‌ دین‌ است‌.به‌ عنوان‌ مثال‌، مشاهده‌ می‌كنیم‌ كه‌ هر روز هزاران‌ نفر به‌ زیارت‌ آرامگاه‌ افراد صالحی‌ می‌روند و از آنان‌ اعمالی‌ سر می‌زند كه‌ جز «عبادت‌» نام‌ دیگری‌ را نمی‌توان‌ بر آنها گذاشت‌، در حالی‌ كه‌ بیشترشان‌ از اسلام‌ چیزی‌ نمی‌دانند و اگر چنانچه‌ برای‌ انجام‌ یک وظیفه‌ دینی‌ صحیح‌ ـ همچون‌ جمع‌آوری‌ زكات‌، كمک به‌ فقراء و یتیمان‌ و... ـ خوانده‌ شوند، با تنفّر می‌گریزند! اگر چه‌ در روی‌ آوردن‌ به‌ خرافات‌ و اباطیل‌، پروانه‌وار به‌ سوی‌ شمع‌ هجوم‌ می‌آورند و بلكه‌ سریعتر از پروانه‌، بدانها روی‌ می‌آورند و به‌ دور آن‌ می‌چرخند! كافی‌ است‌ كه‌ بدانید، آنهایی‌ كه‌ می‌آیند تا در كنار ضرایح‌ آنان‌، به‌ نذرهای‌ خود وفا كنند و دعا و نیایش‌ نمایند، برای‌ چه‌ كسی‌ نذرها را به‌ جای‌ می‌آورند و چه‌ كسی‌ را در دعا و درخواست‌ خود می‌خوانند و از چه‌ كسی‌ استمداد و استعانت‌ می‌جویند و به‌ چه‌ كسی‌ متوسّل‌ می‌شوند و برای‌ چه‌ كس‌ طواف‌ و اعتكاف‌ می‌كنند؟! آری‌! در بادی‌ امر، برای‌ فلان‌ بزرگ‌ دین‌! وقتی‌ با آنان‌ مجادله‌ می‌كنیم‌، می‌گویند: این‌ نذرها و دعاها برای‌ خداست‌، امّا به‌ وسیله‌ این‌ كس‌ و از راه‌ او!!بیشترشان‌ می‌گویند: ما خدا را نیكو و برتر می‌شناسیم‌ و خالق‌ همه‌ چیز، قادر بر هر كاری‌، از تمام‌ مخلوقات‌ برتر و بالاتر می‌دانیم‌، و این‌ هم‌ می‌دانیم‌ كه‌ این‌ افراد شایسته‌، بندگان‌ او هستند. كاری‌ كه‌ تنها ما می‌كنیم‌ فقط‌ این‌ است‌ كه‌ می‌خواهیم‌ از این‌ طریق‌ به‌ خدا برسیم‌، و به‌ وسیله‌ بندگان‌ صالحش‌ ـ كه‌ نزد خدا مقرّب‌ و آبرومند درگاهش‌ هستند ـ به‌ او تقرّب‌ جوییم‌!ا ین‌ كلامشان‌ به‌ فرض‌ اینكه‌ درست‌ و راست‌ باشد، و حقیقتاً چنین‌ پندار و عقیده‌ای‌ داشته‌ باشند، امّا این‌ عقیده‌ اصلاً در اسلام‌ وجود ندارد و آن‌ را نادرست‌ می‌داند؛ زیرا خداوند ـ سبحان‌ ـ از ما نخواسته‌ كه‌ دیگران‌ را با خود به‌ حضورش‌ بیاوریم‌ تا اعمال‌ نیک ما را ـ همچون‌ نذر و دعا و طواف‌ و اعتكاف‌ و... ـ را به‌ حضورش‌ عرضه‌ كنند، یا برای‌ ما از لغزشها و گناههایمان‌ طلب‌ استغفار نمایند. قرآن‌ كریم‌، این‌ چنین‌ از دست‌ دادن‌ توحید وتباهی‌اش‌ را مورد تهدید قرار داده‌ و تقبیح‌ می‌كند: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ١٨﴾ [الفرقان: 17-18]. «و [یاد کن] روزی را که آنان را با معبودانی که به جای خدا می‌پرستیدند، محشور می‌کند، پس [به آن معبودان] می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟ مى‌گویند: منزهى تو، ما را نسزد كه جز تو دوستى براى خود بگیریم و لیكن‌، آنان‌ و پدرانشان‌ را (از نعمتها) برخوردار نموده‌ی‌، تا آنجا كه‌ یاد و ذكر (تو و عبادتت‌) را فراموش‌ كرده‌اند و هلاک گشته‌اند!». آری‌! به‌ راستی‌ یاد و ذكر خدا و توحیدش‌ را نیز -كه‌ مبنای‌ ذكر خداست‌- فراموش‌ كردند. پس‌ برای‌ دفاع‌ از این‌ افراد جاهل‌ كافی‌ نیست‌ كه‌ گفته‌ شود: آنان‌ خدا را می‌شناسند و می‌دانند كه‌ تنها، او اجابت‌كننده‌ هر خواسته‌ و حاجتی‌ است‌ و عامل‌ و انگیزه‌ هر عفو بخششی‌ است‌ و می‌دانند كه‌ غیر او مالک هیچ‌ چیزی‌ نیستند، زیرا این‌ معرفت‌ و شناخت‌، وقتی‌ شایسته‌ و قابل‌ قبول‌ است‌ كه‌ تنها خدا -و تنها او- مورد دعا و توجّه‌ قرار گیرد و فقط‌ به‌سوی‌ او روی‌ آورده‌ شود و اخلاص‌ كامل‌ از آنِ او باشد، چنانچه‌ این‌ گونه‌ معرفت‌ را مشركین‌ جاهلی‌ نیز داشته‌اند»، امّا قابل‌ قبول‌ نبود: ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١﴾ [یونس: 31]. «بگو: چه‌ كسی‌ از آسمان‌ به‌ شما روزی‌ می‌رساند؟ چه‌ كسی‌ بر گوش‌ و چشم‌ها تواناست‌؟ چه‌ كسی‌ زنده‌ را از مرده‌ و مرده‌ را از زنده‌ بیرون‌ می‌آورد؟ چه‌ كسی‌ امور را تدبیر می‌كند؟ قطعاً خواهند گفت‌: خدا!..» با وجود اینكه‌ صراحتاً می‌گویند: همه‌ اینها در دست‌ خداست‌، و جوابشان‌ خدای‌ یگانه‌ است‌، ولی‌ این‌ مشركین‌ با گفتن‌ این‌ قول‌، مؤمن‌ به‌ حساب‌ نیامده‌اند؛ زیرا ایمان‌ حقیقی‌ به‌ خدا نداشته‌اند. اگر به‌ حقیقت‌ خدا را می‌شناختند، چیزی‌ را كه‌ از صفات‌ و شؤون‌ اوست‌ به‌ او مربوط‌ می‌ساختند و به‌ دیگری‌ نسبت‌ نمی‌دادند. به‌ همین‌ دلیل‌ است‌ كه‌ قرآن‌ در خطاب‌ به‌ آنان‌، بلافاصله‌ چنین‌ ادامه‌ می‌دهد: ﴿فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ ٣٢ كَذَٰلِكَ حَقَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓاْ أَنَّهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٣٣﴾ [یونس: 32-33]. «پس‌ بگو: (حال‌ كه‌ به‌ تمام‌ این‌ چیزها اقرار می‌كنید) چرا (تنها خدا را عبادت‌ نمی‌كنید و فقط‌ از او) نمی‌ترسید؟! آن‌، خداست‌ كه‌ پروردگار حقیقی‌ شماست‌ (و اوست‌ كه‌ چنین‌ است‌ كه‌ خود قبول‌ دارید. پس‌ پرستش‌ او نیز حق‌ است‌ و پرستش‌ غیر او، باطل‌). آیا سوای‌ حق‌ جز گمراهی‌ است‌»؟.

پس‌ چگونه‌ از راه‌ به‌ در برده‌ می‌شوید؟! همانگونه‌ فرمان‌ پروردگار تو درباره‌ كسانی‌ كه‌ سرپیچی‌ می‌كنند، صادر شده‌ است‌ كه‌ ایمان‌ نمی‌آورند. این‌ مردم‌ ناآگاه‌، وقتی‌ كه‌ برای‌ زیارت‌ قبوری‌ كه‌ استخوان‌های‌ بعضی‌ از بندگان‌ خدا را -كه‌ از هیچ‌ چیز خبر ندارند!- دربردارند، بار و بُنه‌ می‌بندند و به‌ هنگامی‌ كه‌ نذورات‌ و دعاها و نیازهای‌ خویش‌ را متوجّه‌ كسانی‌ می‌كنند كه‌ آنان‌ را دروازه‌ ورود به‌ بارگاه‌ الهی‌ می‌پندارند، به‌ راستی‌ در حق‌ این‌ دین‌، ظلم‌ بس‌ بزرگی‌ را مرتكب‌ می‌شوند و هر اندازه‌ اعمالشان‌ را از هر جهت‌ بررسی‌ می‌كنیم‌، در آن‌ چیزی‌ نمی‌یابیم‌ كه‌ هرگز دل‌ مؤمن‌ بدان‌ آرامش‌ یابد و بدان‌ راضی‌ شود. ما می‌بینیم‌ كه‌ مسلمانان‌ امروزی‌ با فاسق‌ترین‌ افراد، بنای‌ صداقت‌ و دوستی‌ و پیمان‌ می‌گذارند و گاهی‌ با والدین‌ خود كه‌ زنده‌اند، قطع‌ رابطه‌ و صله‌ رحم‌ می‌كنند، امّا با حرارت‌ و جدّیت‌ خاص‌ و شادابی‌ هر چه‌ تمامتر برای‌ زیارت‌ قبری‌ از قبور صالحان‌، كیلومترها راه‌ می‌رود، و نه‌ برای‌ اینكه‌ برای‌ او دعای‌ خیر كند و از خداوند بخواهد كه‌ صاحب‌ قبر را مورد رحمت‌ و مغفرت‌ خویش‌ قرار دهد، و نه‌ اینكه‌ خود متذكّر شود و به‌ یاد مرگ‌ و روز محشر بیفتد، بلكه‌ بدان‌ جهت‌ به‌ آنجا می‌رود و این‌ همه‌ زحمت‌ را متحمّل‌ می‌شود تا از صاحب‌ قبر، نیازها و حوایج‌ دنیا و آنچه‌ را بدان‌ محتاج‌ است‌، طلب‌ كند و دعا و نذر و قربانی‌ و صدقه‌ و...را متوجّه‌اش‌ سازد. آیا به‌ راستی‌ این‌ گمراهی‌ نیست‌؟!.

تعظيم‌ قبور صالحان‌

یكی‌ از كارهای‌ شرك‌آمیز مسلمانان‌ امروزی‌، ساختن‌ بارگاه‌ بر روی‌ قبور صالحین‌ و تعظیم‌ آن‌ است‌. باید دانست‌ كه‌ بنای‌ ساختمان‌ و گنبد و بارگاه‌ بر قبور صالحان‌ و نیكمردان‌، عادتی‌ است‌ قدیمی‌ كه‌ پیشینه‌ دیرینه‌ دارد. در میان‌ مردم‌ كم‌ نبودند كسانی‌ كه‌ گنبد و بارگاه‌ را با هدف‌ تعظیم‌ و بزرگداشت‌ صاحب‌ قبر، بنا می‌نمودند. البته‌ درجات‌ این‌ بزرگداشت‌ با هم‌ متفاوت‌ بود و گاهی‌ به‌ تقدیس‌ و عبادت‌ آنها می‌انجامید. بررسی‌ تاریخ‌ بت‌پرستی‌ نشان‌ می‌دهد كه‌ در آغاز، بنای‌ قبور و ضرایح‌ را به‌ خاطر یاد بود شخصیت‌ها نگاه‌ می‌داشتند، امّا كم‌كم‌ به‌ تقدیس‌ و عبادت‌ آنها منجر می‌شد. قرآن‌ كریم‌ نیز چیزهایی‌ را ذكر نموده‌ كه‌ بر شیوع‌ و رواج‌ این‌ عادت‌ در بین‌ امّت‌های‌ پیشین‌ دلالت‌ دارد، به‌ عنوان‌ مثال‌ در داستان‌ كهف‌ می‌خوانیم‌: ﴿فَقَالُواْ ٱبۡنُواْ عَلَيۡهِم بُنۡيَٰنٗاۖ رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡۚ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا﴾ [الکهف: 21]. «گروهی‌ گفتند: بر (محلّ دفن‌) ایشان‌ دیوار و بنایی‌ درست‌ می‌كنیم‌، و پروردگارشان‌ آگاهتر از (هر كس‌ به‌) وضع‌ ایشان‌ است‌. برخی‌ دیگر كه‌ اكثریت‌ داشتند، گفتند: بر (محلّ دفن‌) ایشان‌ مسجدی‌ می‌سازیم‌».

ساختن‌ مسجد و بارگاه‌ بر سر قبور صالحان‌ ـ مثل‌ ساختن‌ مجسّمه‌ها و تمثال‌ها برای‌ احترام‌ و یادبودشان‌ ـ به‌ خاطر دلالت‌ برانگیزاننده‌ای‌ كه‌ همچون‌ مجسّمه‌ها و تندیسها دارند، شدیداً حرام‌ و ممنوع‌ اعلام‌ شده‌ است‌، زیرا انسانها ـ همچون‌ قوم‌ نوح سنگ‌هایی‌ را كه‌ برای‌ یادآوری‌ و تعظیم‌ بزرگان‌ و افراد صالح‌ ساخته‌ و تراشیده‌ بودند و كم‌كم‌ مورد پرستش‌ خویش‌ قرار می‌دادند ـ مساجد و بناهایی‌ را كه‌ بر قبور صالحان‌ برپا كرده‌ بودند، به‌ تدریج‌ مورد تقدیس‌ قرار دادند و با در و دیوار آن‌، درست‌ مثل‌ بتها و مجسّمه‌هایی‌ كه‌ مشركان‌ با آن‌ رفتار می‌كردند، عمل‌ نمودند.زمانی‌ كه‌ اسلام‌ آمد، با این‌ دو مظهر از مظاهر شرک و بت‌پرستی‌ به‌ شدّت‌ جنگید و در محو و نابودی‌ این‌ اعمال‌ مسخره‌ كه‌ سرانجام‌ به‌ شرک می‌انجامد، شدّت‌ عمل‌ به‌ خرج‌ داد. به‌ طوری‌ كه‌ دیدیم‌ كه‌ در فتح‌ مكّه‌، چگونه‌ رسول‌ خدا ص علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌س را مأمور ساخت‌ و به‌ وی‌ امر كرد همه‌ بناهایی‌ را كه‌ بر روی‌ قبور ساخته‌اند، با زمین‌ یكسان‌ سازد و تمام‌ بتها و مجسّمه‌ها را بشكند و نابود سازد. چنانچه‌ علی خود می‌گوید: «بعثني‌ رسول‌ الله إلى الـمدينة‌ فى‌ هدم‌ القبور وكسر الصور».«رسول‌ خدا ص مرا به‌ شهر برای‌ خراب‌ كردن‌ مقبره‌ها و شكستن‌ مجسّمه‌ها و بتها فرستاد». «ابوالهياج‌ الاسدي‌» نیز می‌گوید: «أَلاَّ أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ لاَ تَدَعَ تِمْثَالاً إِلاَّ طَمَسْتَهُ وَلاَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلاَّ سَوَّيْتَهُ»«علی‌ بن‌ ابی‌طالبس به‌ من‌ فرمود: آیا تو را برای‌ كاری‌ نفرستم‌ كه‌ رسول‌ خدا ص مرا بدان‌ كار فرستاد؟! و آن‌ اینكه‌ هیچ‌ تمثال‌ و مجسّمه‌ای‌ را ترک نكنم‌ مگر اینكه‌ آن‌ را محو و نابود سازم‌، و هیچ‌ قبر بلند و مشرفی‌ را وانگذارم‌ مگر اینكه‌ آن‌ را با خاک یكسان‌ نمایم». .می‌بینیم‌ كه‌ رسول‌ خدا ص از نظر گمراه‌ ساختن‌، ضریحهای‌ بلند قبور، و بتها و مجسّمه‌های‌ نصب‌ شده‌ را با هم‌ برابر دانست‌ و یكسان‌ قرار داد و به‌ ویرانی‌ هر دو، با هم‌ دستور داد.پیامبر ص قبل‌ از رحلتش‌، در بیان‌ سفاهت‌ امّت‌های‌ گذشته‌ كه‌ قبور انبیاء و افراد برگزیده‌ الهی‌ را مسجد و پرستشگاه‌ خود قرار می‌دادند و پرهیز از تقلید و پیروی‌شان‌، چنین‌ فرمود: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلاَ فَلاَ تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّى أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ». «هان‌! كسانی‌ كه‌ قبل‌ از شما بوده‌اند، قبور پیامبرانشان‌ را به‌ صورت‌ مساجد و معابد درآوردند. هان‌! هوشیار باشید كه‌ قبور را به‌ صورت‌ مساجد و عبادتگاهها درنیاورید. من‌ به‌ تأكید شما را از این‌ كار نهی‌ می‌كنم‌». و هم در بیماری‌ رحلتش‌ -به‌ هنگام‌ احتضار- رواندازی‌ كه‌ بر رویش‌ كشیده‌ شده‌ بود، از روی خود برمی‌داشت‌ و این‌ دعا را چندین‌ بار تكرار فرمود. انگار شرّی‌ را كه‌ از این‌ راه‌، عقاید مردم‌ را تهدید می‌كرد، احساس‌ كرده‌ بود! لذا چنین‌ دعایی‌ را به‌ درگاه‌ خداوند -سبحان- عرضه‌ داشت: «اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِى وَثَنًا يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». ‌«پروردگارا! قبرم‌ را بتی‌ قرار مده‌ كه‌ مورد عبادت‌ و پرستش‌ قرار گیرد. همانا غضب‌ و خشم‌ خدا بر قومی‌ كه‌ قبور پیامبرانشان‌ را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است‌!». ابوهریره ‌ از رسول‌ خدا ص روایت‌ می‌كند كه‌ فرمود: «لاَ تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلاَ تَجْعَلُوا قَبْرِى عِيدًا وَصَلُّوا عَلَىَّ فَإِنَّ صَلاَتَكُمْ تَبْلُغُنِى حَيْثُ كُنْتُمْ». «خانه‌هایتان‌ را قبرستان‌ نكنید، و بر قبرم‌ عید و مراسم‌ برگزار نكنید و محلّ رفت‌ و آمد قرار ندهید، و بر من‌ درود و صلوات‌ بفرستید، همانا درود و صلواتتان‌ هر جا كه‌ باشید، به‌ من‌ می‌رسد (و لازم‌ نیست‌ به‌ زیارت‌ قبرم‌ بیایید و در آنجا مراسم‌ عید و اعتكاف‌ برگزار كنید و در آنجا بمانید و صلوات‌ بفرستید!)». «ابویعلی‌» نیز از علی‌ بن‌ حسین ب روایت‌ كرده‌ است‌ كه‌ او مردی‌ را دید در كنار قبر پیامبر ص برای‌ رفع‌ مشكلاتش‌ دعا می‌كرد. نزد او رفت‌ و او را از این‌ كار نهی‌ نمود و گفت‌: آیا حاضر هستی‌ سخنی‌ را كه‌ پدرم‌ از جدّم‌، و او هم‌ از رسول‌ خدا ص شنیده‌ است‌، بشنوی‌؟ پیامبر ص چنین‌ فرمود: «لاَ تَتَّخِذُوا قَبْرِى عِيداً وَلاَ تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُوراً فَإِنَّ تَسْلِيمَكُمْ يَبْلُغُنِي حيث‌ كنتم». «بر قبرم‌ عید برگزار نكنید و محلّ رفت‌ و آمد قرار ندهید، و خانه‌هایتان‌ را قبرستان‌ نكنید. پس‌ بر من‌ سلام‌ و درود بفرستید. سلام‌ شما هر كجا كه‌ باشید، به‌ من‌ می‌رسد». از جابر روایت‌ شده‌ كه: «نهى‌ رسول‌ الله عن‌ تجصيص‌ القبر وأن‌ يقعد عليه‌ وأن‌ يبنى‌ عليه‌ بناء». «پیامبر ص از گچكاری‌ و تزیین‌ قبور، و نشستن‌ بر آن‌ و ساختن‌ بنا و بارگاه‌ بر روی‌ آن‌ نهی‌ فرموده‌ است‌». از امام‌ جعفر صادق نیز چنین‌ نقل‌ شده‌ است‌: «نهى رسول‌ الله أن‌ يصلى‌ على‌ القبر أو يقعد عليه‌ أو يبنى‌ عليه‌». «پیامبر ص از اینكه‌ بر قبری‌ نماز بگزارند، یا بر آن‌ بنشینند و یا بر آن‌ بنا و ضریح‌ بسازند، نهی‌ فرموده‌ است‌». از موسی‌ بن‌ جعفر/ نیز روایتی‌ آمده‌ كه‌ چنین‌ است: «سألت‌ أبا الحسن‌ عن‌ البناء على‌ القبر والجلوس‌ عليه‌ هل‌ يصلح‌؟ قال:‌ لا يصلح‌ البناء عليه‌ ولا الجلوس‌ ولا تجصيصه‌ ولا تطيينه‌». ‌«برادر موسی‌ بن‌ جعفر / از او در مورد بنای‌ بر قبور و نشستن‌ بر روی‌ آن‌ پرسید كه‌ آیا این‌ درست‌ و سزاوار است‌؟ فرمود: خیر! سزاوار و صحیح‌ نیست‌. بناء و ضریح‌ بر قبور و نشستن‌ بر آن‌ و گچكاری‌ و گلكاری‌ و تزیین‌ آن‌ درست‌ نیست‌». امّا مسلمانان‌ امروزی‌، با وجود دلایل‌ فراوانی‌ كه‌ اسلام‌ برای‌ واقع‌ نشدنشان‌ در این‌ محظور بیان‌ داشته‌ و ذكر كرده‌ است‌ ـ كه‌ ما تنها به‌ چند روایت‌ كه‌ در این‌ مورد آمده‌اند، بسنده‌ كردیم‌ ـ تمام‌ این‌ دلایل‌ را نادیده‌ گرفته‌ و بر قبور صالحان‌ و بزرگان‌ دین‌، مساجدی‌ ساخته‌اند و در برافراشتن‌ و ساختن‌ بناها و ضرایح‌ و آرامگاههای‌ مجلّل‌ و باشكوه‌ و مزین‌، با هم‌ به‌ نزاع‌ و مسابقه‌ برخاسته‌ و از همدیگر سبقت‌ و پیشی‌ می‌گیرند تا جایی‌ كه‌ بر اسم‌های‌ بی‌مسمّی‌ -در جاهای‌ دورافتاده‌!- نیز ضریح‌هایی‌ ساخته‌ شده‌ و حتّی‌ بر لوح‌های‌ چوبین‌ و جثّه‌ حیوانات‌ نیز ساخته‌ و پرداخته‌ شده‌اند! شكّی‌ نیست‌ كه‌ حكمت‌ نهی‌ كردن‌ اسلام‌ از بزرگداشت‌ و تعظیم‌ قبور، جلوگیری‌ از گام‌ برداشتن‌ به‌‌سوی‌ شرک است‌. چنان‌ كه‌ در قوم‌ نوح ‌ مشاهده‌ می‌شود، غلوّ در صالحین‌ آنها، تبدیل‌ به‌ اصنامی‌ شد كه‌ عبادت‌ می‌شدند. به‌ همین‌ جهت‌ پیامبر ص در حال‌ احتضار، مرتّب‌ دعا می‌كرد و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِى وَثَنًا يُعْبَدُ». بسی‌ جای‌ تأسف‌ است‌ آنچه‌ كه‌ رسول‌ خدا ص نهی‌ فرموده‌، مسلمانانی‌ كه‌ حتّی‌ شدیداً خود را معتقد و پایبند به‌ اسلام‌ نشان‌ می‌دهند، مرتكب‌ می‌شوند و بر قبور بعضی‌ از افراد صالح‌ خدا، مراسم‌ برگزاری‌ می‌كنند و در كنار آن‌ به‌ اعتكاف‌ می‌نشینند، بر آنها ضرایح‌ و بنا و قبه‌ و بارگاه‌ می‌سازند، تزیین‌ و زینتشان‌ می‌دهند، بر آنها مسجد و گنبدهایی‌ طلایی‌ و تذهیب‌ شده‌ می‌سازند، چراغ‌ و شمع‌ روشن‌ می‌كنند، در برابرشان‌ خاضعانه‌ ایستاده‌ و احیاناً نماز می‌خوانند و نذر می‌كنند، انفاقها و صدقات‌ خود را به‌ حساب‌ ضرایحشان‌ واریز می‌كنند، در حالی‌ كه‌ به‌ زندگان‌ ـ فقیر و ندار ـ چیزی‌ از انفاقها و صدقاتشان‌ تعلّق‌ نمی‌گیرد، و یا همچون‌ كعبه‌ پیرامون‌ آن‌ طواف‌ می‌كنند، بر آن‌ دست‌ می‌كشند و می‌بوسند، و حتّی‌ در برابرشان‌ خاشعانه‌ و نیازمندانه‌، ایستاده‌ و استغاثه‌ نموده‌ و ادای‌ دیون‌ و گشایش‌ سختی‌ها و شفای‌ مریض‌ و طلب‌ فرزند و پیروزی‌ بر دشمنان‌ و...را می‌خواهند، و برخی‌ هم‌ خواسته‌ها و حاجات‌ خویش‌ را برای‌ صاحب‌ قبر، نه‌ به‌ صورت‌ شفاهی‌، بلكه‌ كتباً به‌ صورت‌ نامه‌!! روی‌ كاغذ می‌نویسند و این‌ چنین‌ دچار شرک می‌شوند!.

قرباني‌ و نذر و طواف‌ و اعتكاف‌، عبادت‌ است‌

همچنان‌ كه‌ قبلاً نیز اشاره‌ كردیم‌، تمام‌ اعمال‌ فوق‌ عبادت‌ محسوب‌ می‌شوند و باید تنها برای‌ خدا انجام‌ گیرد كه‌ مسلمانان‌ از این‌ حقیقت‌ غافل‌ مانده‌اند و عبادت‌ را فقط‌ در نماز و زكات‌ و روزه‌ و حج‌ منحصر می‌دانند، در حالی‌ كه‌ اگر به‌ قرآن‌ مراجعه‌ كنیم‌، می‌فهمیم‌ كه‌ قربانی‌ و نذر و طواف‌ و اعتكاف‌ نیز در ردیف‌ نماز و سجده‌ و ركوع‌ قرار گرفته‌اند:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ﴾ [الأنعام: 162-163]. «بگو: همانا نمازم‌، عبادات‌ و طاعات‌ و مناسكم‌، (و بالاخره‌) زندگی‌ و مرگم‌ برای‌ خداست‌ و بس‌ كه‌ پروردگار جهانیان‌ است‌. هیچ‌ شریكی‌ ندارد و به‌ همین‌ امر، دستور داده‌ شده‌ام».

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الکوثر: 2]. «پس‌ تنها برای‌ پروردگارت‌ نماز بخوان‌ و قربانی‌ كن‌».

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ ٢٧٠﴾ [البقرة: 270]. «هر چیزی‌ را انفاق‌ می‌كنید، یا هر نذری‌ را كه‌ می‌دهید، بیگمان‌ خداوند به‌ آن‌ آگاه‌ است‌ (و می‌داند كه‌ برای‌ كیست‌ و برای‌ چیست‌؟!) و ظالمان‌ (همان‌ كسانی‌ كه‌ با شرک كه‌ ظلم‌ بزرگی‌ است‌، بر خود ستم‌ كرده‌اند) را هیچ‌ یار و یاوری‌ نیست‌».

﴿إِنِّي نَذَرۡتُ لِلرَّحۡمَٰنِ صَوۡمٗا فَلَنۡ أُكَلِّمَ ٱلۡيَوۡمَ إِنسِيّٗا﴾ [مریم: 26]. «همانا من‌ برای‌ خدای‌ مهربان‌ نذر كرده‌ام‌ كه‌ روزه‌ بگیرم‌».

﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾ [الحج: 29]. «و باید كه‌ تنها خانه‌ خدا (خانه‌ قدیمی‌ و گرامی‌) را طواف‌ كنند».

﴿وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾ [البقرة: 125]. «و به‌ ابراهیم‌ و اسماعیل‌ سفارش‌ كردیم‌ (و بر عهده‌ ایشان‌ گذاشتیم‌) كه‌ خانه‌ام‌ را (از هر گونه‌ شرک وپلیدی‌ وآلودگی‌) برای‌ (عبادت‌كنندگان‌ و از جمله‌) طواف‌كنندگان‌ و اعتكاف‌كنندگان‌ و ركوع‌ و سجودبرندگان‌ (نمازگزاران‌) پاک و پاكیزه‌ كنید».

﴿وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾ [الحج: 26]. «و برایم‌ هیچ‌ چیزی‌ را شریک مگردان‌ و خانه‌ام‌ را برای‌ طواف‌كنندگان‌ و به ‌پادارندگان‌ نماز و ركوع‌كنندگان‌ و سجود برندگان‌ پاک گردان‌».

از علی ‌ روایت‌ شده‌ كه‌ پیامبر ص فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ». «لعنت‌ خدا بر كسی‌ كه‌ برای‌ غیر خدا قربانی‌ كند!». از امام‌ جعفر صادق نیز روایت‌ شده‌ است‌: «لا تطف‌ بقبر».

غلوّ در افراد صالح‌

این‌ مشكلات‌، همه‌ به‌ خاطر غلوّ است‌! اسلام‌، غلوّ در هر چیزی‌ را نهی‌ فرموده‌ است‌. عدّه‌ای‌ در مقام‌ عیسی‌ غلوّ و زیاده‌روی‌ كردند تا جایی‌ كه‌ او را فرزند خدا، یا یكی‌ از سه‌ تا، و یا همان‌ خدا نامیدند. عدّه‌ای‌ در مقام‌ روحانیون‌ و پیشوایان‌ دینی‌شان‌ -أحبار و رهبان- غلوّ كرده‌ و آنها را ارباب‌ خود قرار دادند   و عدّه‌ای‌... الخ‌ به‌ همین‌ دلیل‌ خداوند غلوّ را امری‌ زشت‌ و ناروا دانسته‌ و اهل‌ كتاب‌ ـ و دیگران‌ ـ را از آن‌ برحذر داشته‌ است‌: ﴿ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ [النساء: 171]. «‌ای اهل‌ كتاب‌! در دین‌ خود غلوّ نكنید و درباره‌ خدا جز حق‌ نگویید». ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ٧٧﴾ [المائدة: 77]. «بگو: ای‌ اهل‌ كتاب‌! به‌ ناحق‌ در دین‌ خود زیاده‌روی‌ و افراط‌ مكنید و از اهواء و امیال‌ گروهی‌ كه‌ پیش‌ از این‌ گمراه‌ شده‌اند و بسیاری‌ را گمراه‌ كرده‌اند و از راه‌ اعراض‌ منحرف‌ گشته‌اند، پیروی‌ نكنید»... به‌ همین‌ جهت‌، رسول‌ خدا ص از غلوّ در او و زیاده‌روی‌ در مدح‌ و تعظیمش‌ نهی‌ فرموده‌ است‌: «لاَ تُطْرُونِى كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُالله وَرَسُولُهُ». «در حقّ من‌ آن‌ چنان‌ غلوّ و زیاده‌روی‌ نكنید، همانگونه‌ كه‌ مسیحیان‌ در مورد عیسی‌ پسر مریم‌ غلوّ كردند. همانا من‌ تنها یک عبد و بنده‌ هستم‌، پس‌ بگویید: بنده‌ خدا و فرستاده‌اش‌». قرآن‌ كریم‌ نیز، رسول‌ خدا ص را -كه‌ دارای‌ بالاترین‌ درجات‌ نزد خداست‌- به‌ عبد و بشر یاد كرده‌ است‌ و در این‌ مورد تأكیدات‌ فراوانی‌ آورده‌ است‌. «نسائی‌» روایت‌ می‌كند كه‌: «ولما قال‌ له‌ رجل‌: ما شاء الله‌ وشئت‌ قال‌: أجعلتنى‌ لله‌ ندا ما شاء الله‌ وحده‌؟» «و هنگامی‌ كه‌ مردی‌ به‌ او گفت‌: اگر خدا و تو بخواهید! فرمود: آیا مرا شریک و همتای‌ خدا می‌گردانی‌؟! (بگو:) اگر خدا تنها بخواهد». یک بار هم‌، سلمان‌ فارسی‌ خواست‌ كه‌ برای‌ پیامبر ص سجده‌ نماید، امّا رسول‌ خدا ص او را از این‌ كار نهی‌ كرد و فرمود: «فلا تسجد لى‌ واسجد للحي‌ الذي‌ لا يموت‌». «هر گز برای‌ من‌ سجده‌ نكن‌، بلكه‌ برای‌ كسی‌ سجده‌ كن‌ كه‌ همیشه‌ زنده‌ و باقی‌ است‌ و هرگز نمی‌میرد!». شرک قوم‌ نوح ‌ كه‌ در فصل‌ اوّل‌ از آن‌ سخن‌ گفتیم‌ و روایتی‌ از «ابن‌ عباس‌» ب نقل‌ كردیم‌ كه‌ حاكی‌ از این‌ قرار بود: بتهای‌ قوم‌ نوح اسامی‌ مردان‌ صالحی‌ بوده‌ كه‌ بعد از مرگشان‌، شیطان‌ مردم‌ را وسوسه‌ كرد تا مجسّمه‌هایی‌ از آنها بتراشند و اسامی‌شان‌ را بسیار یاد كنند، ولی‌ آنها را پرستش‌ نمی‌كردند تا اینكه‌ نسل‌ بعدی‌ آمد و كم‌كم‌ آنها را تعظیم‌ و عبادت‌ نیز نمودند و چنانچه‌ بعضی‌ از مفسّرین‌ گفته‌اند: وقتی‌ آنها درگذشتند، بر سر قبورشان‌ رفتند و گنبد و بارگاه‌ درست‌ كردند و سپس‌ صورتشان‌ را تراشیدند و پس‌ از مدّتی‌، آنها را عبادت‌ و تقدیس‌ هم‌ كردند! حقیقت‌ این‌ است‌ كه‌ «غلوّ» از محبّت‌ بیش‌ از اندازه‌ ناشی‌ می‌شود. چنان‌ كه‌ قرآن‌ كریم‌ می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ﴾ [البقرة: 165]. «برخی‌ از مردم‌ هستند كه‌ غیر از خدا، خداگونه‌هایی‌ برمی‌گزینند و آنان‌ را همچون‌ خدا دوست‌ می‌دارند، و كسانی‌ كه‌ ایمان‌ آورده‌اند، همه‌ محبّتشان‌ برای‌ خداست‌ (و به‌ خاطر او و برای‌ او، دوستان‌ خدا را دوست‌ می‌دارند)».

... نكته‌ مهم‌ و جالبی‌ كه‌ در این‌ آیه‌ دیده‌ می‌شود این‌ است‌ كه‌: این‌ افراد، همتاهایشان‌ را همچون‌ خدا دوست‌ می‌دارند؛ یعنی‌ اینكه‌ آنها خدا را شدیداً دوست‌ دارند، ولی‌ چون‌ افراد دیگری‌ را نیز در این‌ محبّت‌ با خدا شریک كرده‌اند و در محبّتشان‌ چنان‌ غلوّ نموده‌اند كه‌ باعث‌ شده‌ همانگونه‌ كه‌ خدا را دوست‌ می‌دارند، آنها را نیز دوست‌ بدارند، به‌ عنوان‌ مسلمان‌ پذیرفته‌ نشده‌اند. پس‌ چه‌ رسد به‌ افرادی‌ كه‌ همتاها را از خدا بیشتر دوست‌ بدارند؟!.

توسّل‌ و واسطه‌ قرار دادن‌ بندگان‌ صالح

متوسّل‌ و دست‌ به‌ دامن‌ شدن‌ به‌ غیر خدا، موضوع‌ دیگری‌ است‌ كه‌ اسلام‌ آن‌ را شرک دانسته‌ است‌، زیرا هیچ‌ موجود دیگری‌ همچون‌ خدا، خارج‌ از قید زمان‌ و مكان‌ نیست‌، و قدرتی‌ غیبی‌ ندارد كه‌ بتواند همه‌ جا حاضر و ناظر و قاهر و محیط‌ بر همه‌ چیز باشد كه‌ مردم‌ ـ در هر مكان‌ و زمانی‌ ـ به‌ او دسترسی‌ داشته‌ و هر وقت‌ بخواهند متوسّل‌ شوند! اگرچنانچه‌ موجودی‌ در جهان‌ دارای‌ چنین‌ صفاتی‌ باشد، در واقع‌ همتای‌ خدا بوده‌ كه‌ این‌ در اسلام‌ ـو فقط‌ اسلام‌ـ صحیح‌ نیست‌ و كفر و شرک آشكاری‌ می‌باشد. انسان‌ بایستی‌ به‌ موجودی‌ متوسّل‌ شود كه‌ مقید به‌ مكان‌ و زمان‌ نباشد و خود خالق‌ مكان‌ و زمان‌ و همه‌ چیز، همه‌ جا حاضر و ناظر، آگاه‌ به‌ همه‌ كارها و امور، همه‌ چیز در دست‌ او، و مالک نفع‌ و زیان‌ باشد كه‌ این‌ هم‌، تنها مختصّ خدای‌ ـ سبحان‌ ـ است‌ و بس‌، و اگر كسی‌ این‌ صفات‌ را به‌ موجودی‌ غیر از خدا نسبت‌ دهد، مشرک است‌ و به‌ عبارت‌ دیگر، كسی‌ كه‌ به‌ غیر خدا ـ آگاهانه‌ و یا از روی‌ ندانستن‌ ـ متوسّل‌ شود، دچار شرک شده‌ است‌! قرآن‌ بیان‌ می‌كند كه‌ توسّل‌ به‌ غیر خدا، یک نوع‌ انحراف‌ عقیدتی‌ و فكری‌ از صراط‌ مستقیم‌، و شرک به‌ خداوند ـ متعال‌ ـ می‌باشد. چنانچه‌ می‌فرماید: ﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [آل‌عمران: 101]. «و هر كس‌ (در تمام‌ كارها) به‌ خدا متوسّل‌ شود، بیگمان‌ به‌ راه‌ راست‌ و مستقیم‌ رهنمود شده‌ است‌».

 ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [النساء: 146]. «مگر كسانی‌ كه‌ توبه‌ كنند و برگردند و به‌ اصلاح‌ خویش‌ بپردازند و به‌ خدا متوسّل‌ شوند و آیین‌ خویش‌ را خالصانه‌ از آنِ خدا كنند (و فقط‌ و فقط‌ او را بپرستند و به‌ فریاد خوانند)، پس‌ آنان‌ از زمره‌ مؤمنان‌ خواهند بود».

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَفَضۡلٖ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَيۡهِ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ١٧٥﴾ [النساء: 175]. «كسانی‌ كه‌ به‌ خدا ایمان‌ بیاورند و به‌ او متوسّل‌ شوند، ایشان‌ را به‌ رحمت‌ و فضل‌ عظیم‌ وارد خواهد ساخت‌، و در راه‌ راست‌ و مستقیمی‌ به‌ سوی‌ خود رهنمودشان‌ خواهد كرد».

پس‌ با توجّه‌ به‌ این‌ حقایق‌، هر كس‌ كه‌ می‌خواهد راه‌ راست‌ و درست‌ را طی‌ كند و دین‌ خود را برای‌ خدا خالص‌ گرداند و تنها او را عبادت‌ كند و خود را داخل‌ در رحمتش‌ نماید و خدا را مولی‌ و یاور خود بداند، باید كه‌ فقط‌ به‌ او متوسّل‌ شود و از غیر او دل‌ ببرد! در غیر این‌ صورت‌، از راه‌ راست‌ و مستقیم‌ منحرف‌ شده‌ و همتایی‌ برای‌ خداوند -سبحان‌- تراشیده‌ و مشرک گشته‌ است‌.و امّا در مورد جُستن‌ «وسیله‌» برای‌ نزدیكی‌ به‌ خدا، قرآن‌ كریم‌ چنین‌ می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائدة: 35]. «ای‌ مؤمنین‌! تقوا پیشه‌ سازید و برای‌ تقرّب‌ به‌ خدا، وسیله‌ بجویید و در راه‌ او جهاد كنید تا (از این‌ طریق‌) رستگار شوید» ... برخی‌ از مسلمانان‌ -امروزی- كلمه‌ «وسیله‌» را در این‌ آیه‌ به‌ «وساطت‌» بین‌ انسان‌ و خدا تعبیر و تفسیر كرده‌اند، یعنی‌ مؤمنان‌ برای‌ تقرّب‌ جستن‌ به‌ خدا، ناگزیر باید بندگان‌ خاصّش‌ ـ همچون‌ انبیاء و اولیاء و صالحان‌ ـ را واسطه‌ قرار دهند. آنها معتقدند كه‌ این‌ عمل‌ برای‌ نزدیكی‌ به‌ خداوند و صلاح‌ و رستگاری‌، كفایت‌ می‌كند! امّا چنین‌ تعبیری‌ از معنای‌ «وسیله‌» ـ به‌ زعم‌ متوسّلین‌ به‌ اشخاص‌ ـ با اسلام‌ مغایرت‌ دارد.در توضیح‌ آیه‌ فوق‌، آیات‌ دیگری‌ آمده‌ كه‌ نشان‌ می‌دهد نزدیكی‌ به‌ خداوند، جز با ایمان‌ به‌ او و اعمال‌ پاكیزه‌ و پسندیده‌ ـ كه‌ موجب‌ رضایت‌ خدا و تقرّب‌ بدو می‌گردد ـ به‌ دست‌ نمی‌آید و وساطت‌ هیچ‌ كس‌ ـ هر اندازه‌ هم‌ متّقی‌ و به‌ خدا نزدیک باشد ـ در تقرّب‌ به‌ خدا و رستگاری‌ و فلاحت‌ وی‌ دخالت‌ ندارد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩ ٧٧﴾ [الحج: 77]. «ای‌ كسانی‌ كه‌ ایمان‌ آورده‌اید! (تنها برای‌ خالق‌ خویش‌) ركوع‌ و سجده‌ كنید (و تعظیم‌ و كرنش‌ برید و به‌ خاک افتید) و پروردگار خویش‌ را (به‌ تنهایی‌) پرستش‌ نمایید و كارهای‌ نیک انجام‌ دهید تا رستگار شوید، و در راه‌ خدا جهاد كنید».

﴿وَٱسۡجُدۡۤ وَٱقۡتَرِب۩﴾ [العلق: 19]. «و (در برابر پروردگارت‌ سجده‌ ببر و (بدین‌ وسیله‌ به‌ او) نزدیک شو!». پس‌ نزدیكی‌ به‌ خداوند، جز با ایمان‌ به‌ خدا و روز آخرت‌ و انجام‌ اعمال‌ شایسته‌ به‌ دست‌ نمی‌آید و وساطت‌ كسی‌ در تقرّب‌ به‌ خدا، نمی‌تواند مؤثر باشد ﴿وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ ٧٥﴾ [طه: 75]. «و هر كس‌ با ایمان‌ و عمل‌ نیكو و شایسته‌ به‌ پیش‌ پروردگارش‌ برود، چنین‌ كسانی‌ دارای‌ مراتب‌ بالا و درجات‌ والایی‌ هستند»...اسلام‌ با شرک و بت‌پرستی‌ اعراب‌ جاهلی‌ جنگید تا همین‌ وساطت‌ بین‌ خدا و بندگانش‌ را از میان‌ بردارد و مردم‌ را مستقیماً ـ بدون‌ واسطه‌ ـ به‌ خدا متوجّه‌ گرداند، و همه‌ افراد بشر را در ارتباط‌ با خالقشان‌ برابر بداند.

واسطه‌ها، خود دنبال‌ وسيله‌ هستند

بنابراین‌، وسیله‌ در این‌ آیه‌ ـ كه‌ می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائدة: 35]. عبارت‌ است‌ از: ایمان‌ و اعمال‌ شایسته‌؛ نه‌ واسطه‌ قرار دادن‌ و تكیه‌ كردن‌ بر كسی‌ یا چیزی‌ در طریق‌ قرب‌ الی‌ اللّه‌! تقوا ـ ایمان‌ و اعمال‌ شایسته‌ ـ وسیله‌ای‌ كه‌ در آیه‌ ذكر شده‌، تنها راه‌ رستگاری‌ است‌ كه‌ خداوند در اختیار انسان‌ و حتّی‌ در دسترس‌ او گذاشته‌ تا بتواند خود را به‌ وسیله‌ آن‌ به‌ خدا نزدیک گرداند.نكته‌ قابل‌ توجّه‌ دیگر كه‌ در این‌ آیه‌ وجود دارد، این‌ است‌ كه‌ خداوند می‌فرماید: «وسیله‌ را بجویید!»؛ نه‌ آن‌ كه‌ «وسیله‌ را بخوانید!!»، زیرا وسیله‌ تقرّب‌ كه‌ خواندنی‌ نیست‌، آن‌ گونه‌ كه‌ برخی‌ تصوّر كرده‌اند! اگر چنانچه‌ انسان‌ موجودی‌ را به‌ فریاد بخواند تا او را به‌ خدا نزدیک گرداند، آن‌ موجود همانند خدا شده‌ است‌. در صورتی‌ كه‌ انسان‌ هرگز موجودی‌ جز خدای‌ ـ سبحان‌ ـ را كه‌ در همه‌ جا باشد و مشرق‌ و مغرب‌ از آنِ او باشد، بر همه‌ چیز احاطه‌ داشته‌ باشد و...نخواهدیافت‌. غالباً كسانی‌ كه‌ به‌ غیر خدا متوسّل‌ می‌شوند و آن‌ كس‌ را وسیله‌ بین‌ خود و خدا قرار می‌دهند، خیال‌ می‌كنند به‌ صرف‌ اینكه‌ او در پیشگاه‌ خدا، بنده‌ای‌ مقرّب‌ و آبرومند است‌، پس‌ می‌تواند او نیز مانند خدا، همه‌ جا حاضر و ناظر و آگاه‌ به‌ همه‌ امور غیبی‌ و آشكار باشد، وقتی‌ خوانده‌ شود، جوابِ خواننده‌ خود را بدهد، و می‌گویند: پس‌ دست‌ به‌ دامن‌ شدن‌ او مباح‌ است‌ و هیچ‌ ایرادی‌ ندارد! و حال‌ آن‌ كه‌ آن‌ موجود، هرگز صدای‌ خواننده‌ خود را نمی‌شنود تا كاری‌ را برایش‌ انجام‌ دهد.در این‌ آیه‌، همه‌ مؤمنان‌ ـ از شخص‌ پیامبر گرفته‌ كه‌ اوّلین‌ مؤمن‌ بوده‌ تا تمام‌ اولیاء و بندگان‌ صالح‌ و برگزیده‌ خدا ـ را مورد خطاب‌ قرار می‌دهد. در صورتی‌ كه‌ اگر چنانچه‌ وسیله‌ ـ به‌ زعم‌ متوسّلین‌ به‌ اشخاص‌ ـ همین‌ بندگان‌ خاصّ خدا و افراد متّقی‌ و پرهیزگار باشند، آنها خود نیز باید ـ طبق‌ آیه‌ ـ به‌ دنبال‌ واسطه‌ باشند، چون‌ آنها نیز باید برای‌ نزدیكی‌ به‌ خدا وسیله‌ای‌ را بجویند! بدین‌ ترتیب‌، وسیله‌ نمی‌تواند خود ایشان‌ باشد؛ چرا كه‌ آنان‌ نیز باید وسیله‌ را بجویند. چنانچه‌ قرآن‌ كریم‌ در تفسیر همین‌ آیه‌ می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ﴾ [الإسراء: 56-57]. «(ای‌ پیامبر! به‌ مشركان‌) بگو: كسانی‌ را كه‌ به‌ جز خدا (به‌ هنگام‌ بلا) به‌ فریاد می‌خوانید، (خواهید دید كه‌) نه‌ توانایی‌ دفع‌ زیان‌ و رفع‌ بلا از شما را دارند و نه‌ می‌توانند آن‌ را دگرگون‌ سازند (و ناخوشی‌ها را به‌ خوشی‌ها و برعكس‌...تبدیل‌ كنند). آن‌ كسانی‌ كه‌ به‌ فریاد می‌خوانند، هر كدام‌ از آنان‌ كه‌ از همه‌ (به‌ درگاه‌ خدا) نزدیكتر است‌، خود برای‌ تقرّب‌ به‌ پروردگارشان‌، وسیله‌ می‌جویند و (با این‌ حال‌) آنها هم‌ به‌ رحمت‌ خدا امیدوار و از عذاب‌ او هراسناک هستند».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤﴾ [الأعراف: 194]. «همانا كسانی‌ را كه‌ به‌ غیر از خدا به‌ فریاد می‌خوانید، بندگانی‌ مثل‌ خودتان‌ هستند. پس‌ آنها را بخوانید، اگر راست‌ می‌گویید باید به‌ شما پاسخ‌ دهند!».

در حدیث‌ رسول‌ خداص آمده‌ است‌: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الذي لا إله إلا هو الأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِى لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «پروردگارا! از تو مسئلت‌ دارم‌ به‌ حقّ اینكه‌ تو خدایی‌ هستی‌ كه‌ هیچ‌ معبودی‌ جز تو نیست‌ كه‌ یگانه‌ و بی‌نیاز و سرورِ والای برآورنده‌ حاجات‌ و نیازها هستی‌. نزاده‌ای‌ و زاده‌ نشده‌ای‌ و هیچ‌ كس‌ با تو همتا و برابر نیست‌». این‌ است‌ «توسّل‌» در دین‌ خدا كه‌ رسول‌ خدا ص انجام‌ داده‌‌است‌. چنانچه‌ در حدیثی‌ دیگر مربوط‌ به‌ آن‌ سه‌ نفری‌ كه‌ در غاری‌ مانده‌ بودند، توسّل‌ به‌ عمل‌ صالح‌ نیز آمده‌ است‌. علی‌ بن‌ ابی‌طالب نیز، در مورد وسیله‌ می‌فرماید: «إن‌ أفضل‌ ما توسل‌ به‌ الـمتوسلون‌ إلى الله‌ سبحانه‌ وتعالى‌: الإيمان‌ به‌ وبرسوله‌ والجهاد في‌ سبيله‌...وإقام‌ الصلوة‌... وإيتاء الزكوة‌... وصوم‌ شهر رمضان‌... وحج‌ البيت‌ واعتماره‌... وصلة‌ الرحم‌...وصدقة‌ السر... وصدقة‌ العلانية‌... وصنائع‌ الـمعروف».«برترین‌ وسیله‌ تقرّب‌ به‌سوی‌ خداوند ـ سبحان‌ و متعال‌ ـ برای‌ متوسّلین‌ به‌ او، ایمان‌ به‌ او و به‌ رسولش‌...جهاد در راهش‌.. .برپاداشتن‌ نماز ... دادن‌ زكات ‌... روزه‌ ماه‌ رمضان‌... حج‌ و عمره‌ خانه‌ خدا... صله‌ رحم‌... صدقه‌ دادن‌ به‌ صورت‌ پنهان‌... صدقه‌ دادن‌ به‌ صورت‌ آشكار... و انجام‌ دیگر كارهای‌ نیک و شایسته‌ است‌». هیچ‌ كس‌ و هیچ‌ چیز، جز ایمان‌ به‌ خدا و اعمال‌ شایسته‌ برای‌ رضایت‌ و خوشنودی‌ خدا، انسان‌ را به‌ او نزدیک نمی‌سازد و باعث‌ رستگاری‌اش‌ نمی‌شود.

دعا و استغاثه‌

 به‌ فریاد خواندن‌، یاری‌ خواستن‌، پناه‌ بردن‌ و طلب‌ نجات‌ كردن‌ از هر كسی‌ غیر از خدا، همچون‌ مردگان‌ و صاحبان‌ ضرایح‌ و مقامات‌، مثل‌ برآوردن‌ حاجات‌، شفا دادن‌ مریض‌، اعطای‌ فرزند، گشودن‌ مشكلات‌، پناه‌ بردن‌، طلب‌ پیروزی‌ بر دشمن‌ و... از جمله‌ شركهای‌ دیگری‌ است‌ كه‌ بر توده‌های‌ مردم‌ امروزی‌ پوشیده‌ مانده‌ است‌. به‌ طوری‌ كه‌ این‌ نوع‌ شرک، عمومی‌ترین‌ شرک در جهان‌ كنونی‌ است‌!دلیل‌ آن‌ این‌ است‌ كه‌: برخلاف‌ گمان‌ مردم‌ كه‌ دعا و استغاثه‌ و استعاذه‌ را عبادت‌ ندانسته‌ و فقط‌ عبادت‌ را در نماز و زكات‌ و روزه‌ و حج‌ و... منحصر می‌دانند، در حالی‌ كه‌ -چنانچه‌ از آیات‌ قرآن‌ برمی‌آید- مفهوم‌ و معنی‌ عبادت‌ -البته‌ بخشی‌ از آن- همه‌ اعمال‌ و نیتهای‌ فوق‌ را دربردارد .رسول‌ خداص می‌فرماید: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ». ... «الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ». «دعا مغز و روح‌ عبادت‌ است‌»... «دعا همان‌ عبادت‌ است‌». پس‌ خواندن‌ غیر خدا شرک است‌ و كسی‌ كه‌ غیر از خدای‌ ـ متعال‌ ـ را به‌ فریاد بخواند، مشرک می‌شود، زیرا او را نیز به‌ خدایی‌ گرفته‌ و عبادتش‌ نموده‌ است‌.در حال‌ حاضر، توده‌های‌ مردم‌ با وجود پیشرفت‌های‌ علم‌ و تمدّن‌، هنوز خیال‌ می‌كنند كه‌ افراد دیگری‌ نیز همانند خدا در هر زمان‌ و مكانی‌ حاضرند و می‌توانند به‌ طور یكسان‌ همه‌ اصوات‌ را بشنوند! و حال‌ آن‌ كه‌ اكثرشان‌  از كتاب‌ آسمانی‌ و تعالیم‌ آن‌ نیز بهره‌مند هستند!.

خواندن‌ غیر خدا، چیزی‌ جز پیروی‌ از وهم‌ و گمان‌ نیست

 آیات‌ قرآن‌، نشان‌ می‌دهند آن‌ كسانی‌ كه‌ مشركین‌ به‌ غیر از خدا برای‌ رفع‌ مشكلات‌ و برآوری‌ حاجات‌ و نیازهایشان‌ به‌ فریاد می‌خوانند ـ حال‌ چه‌ در قالب‌ بت‌ سنگی‌ باشند و چه‌ اموات‌ و صاحبان‌ قبور ـ اصلاً صدا و دعای‌ آنان‌ را نمی‌شنوند و اگر به‌ فرض‌ محال‌ ـ به‌ گمانشان‌ ـ صدایشان‌ را هم‌ بشنوند، هرگز قدرت‌ اجابت‌ و پاسخگویی‌ بدیشان‌ را ندارند، زیرا این‌ صفات‌ تنها و تنها مختصّ خداوند یگانه‌ و بی‌شریک است‌. قرآن‌ می‌گوید: آنها برای‌ این‌ كارشان‌ هیچ‌ دلیلی‌ ندارند و فقط‌ از گمان‌ و خیالاتشان‌ پیروی‌ می‌كنند و این‌ معبودان‌ چیزهایی‌ هستند كه‌ ساخته‌ و پرداخته‌ توهّماتشان‌ است‌: ﴿وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ﴾ [المؤمنون: 117]. «هر كس‌ با خدا، معبود دیگری‌ را به‌ فریاد بخواند، مسلّماً هیچ‌ دلیلی‌ بر آن‌ ندارد».

﴿أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ٦٦﴾ [یونس: 66]. «هان‌! آگاه‌ باشید هر آنچه كه‌ در آسمان‌ها و زمین‌ است‌، از آنِ خداست‌. كسانی‌ كه‌ جز خدا، معبودانی‌ را به‌ فریاد می‌خوانند، پیروی‌ نمی‌كنند مگر از گمانها، و ایشان‌ جز به‌ دنبال‌ وهم‌ و خیال‌ نمی‌روند و كارشان‌ جز تخمین‌زدن‌ و دروغ‌بستن‌ نیست».

﴿مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [یوسف: 40]. «[شما نمی‌پرستید غیر از خدا را، مگر اسم‌هایی‌ بی‌مسمّی‌ كه‌ خودتان‌ و پدرانتان‌ بر آنها گذاشته‌اید، در حالی‌ كه‌ خداوند هیچ‌ دلیل‌ و برهانی‌ بر آنها نفرستاده‌ است‌»... و به‌ همین‌ جهت‌، به‌ این‌ بندگان‌ گوشزد می‌كند كه‌: ﴿سَوَآءٌ عَلَيۡكُمۡ أَدَعَوۡتُمُوهُمۡ أَمۡ أَنتُمۡ صَٰمِتُونَ ١٩٣ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤﴾ [الأعراف: 193-194]. «برایتان‌ یكسان‌ است‌، خواه‌ آنها را بخوانید و خواه‌ خاموش‌ باشید و نخوانید، زیرا كسانی‌ را كه‌ به‌ غیر از خدا به‌ فریاد می‌خوانید، بندگانی‌ مثل‌ خودتان‌ هستند. پس‌ آنها را بخوانید، اگر راست‌ می‌گویید باید به‌ شما پاسخ‌ دهند!».

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥﴾ [الأحقاف: 5]. «و چه‌ كسی‌ گمراهتر از آن‌ است‌ كه‌ افرادی‌ را به‌ فریاد بخواند كه‌ (اگر) تا روز قیامت‌ (هم‌ ایشان‌ را صدا بزند) پاسخش‌ نمی‌گویند (و نه‌ تنها جواب‌ نمی‌دهند، بلكه‌ سخنانش‌ را هم‌ نمی‌شنوند) و اصلاً از دعایشان‌ غافل‌ و بی‌خبرند!»... قرآن‌ كریم‌، در این‌باره‌ مثل‌ جالبی‌ می‌آورد كه‌ حاكی‌ از این‌ است‌: كسانی‌ كه‌ غیر از خدا را به‌ فریاد می‌خوانند و خیال‌ می‌كنند كه‌ آنها اجابت‌كننده‌ دعاها هستند و دلیلی‌ در این‌ مورد ندارند، به‌ مانند تشنه‌لبی‌ می‌مانند كه‌ سرابی‌ را از دور می‌بیند و دستش‌ را به‌ طرف‌ آبِ خیالی‌! دراز كرده‌ تا از آن‌ مُشتی‌ برگیرد و حاجتش‌ را -كه‌ تشنگی‌ است- برطرف‌ سازد، امّا هرگز حاجتش‌ برآورده‌ نمی‌شود و آب‌ به‌ لبهای‌ خشكیده‌اش‌ نمی‌رسد!.

﴿لَهُۥدَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۚ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيۡهِ إِلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦۚ﴾ [الرعد: 14]. «خداست‌ كه‌ شایسته‌ دعا و نیایش‌ است‌، و كسانی‌ كه‌ جز او را به‌ فریاد می‌خوانند، هرگز دعاهایشان‌ را اجابت‌ نمی‌كنند و كم‌ترین‌ نیازشان‌ را برآورده‌ نمی‌سازند. آنان‌ به‌ كسی‌ می‌مانند كه‌ (سرابی‌ را از دور ببیند و یا بر كنار آبی‌ دور از دسترس‌ نشسته‌ باشد و) كف‌ دس‌تهایش‌ را باز و به‌ سوی‌ آب‌ دراز كرده‌ باشد تا آب‌ به‌ دهانش‌ برسد، و هرگز آب‌ به‌ دهانش‌ نرسد!».

 هرگز ما را نخوانده‌اید

 قرآن‌ كریم‌ باز هم‌ بر روی‌ این‌ معنی‌ پیش‌ می‌رود تا جایی‌ كه‌ چنین‌ گوشزد می‌كند: بندگانی‌ كه‌ غیر از خدا، معبودانی‌ را در این‌ دنیا به‌ خدایی‌ گرفته‌اند و آنها را به‌ فریاد می‌خواندند، تنها از خیال‌ و گمان‌های‌ خود پیروی‌ می‌كنند و این‌ معبودان‌ از دعایشان‌ غافل‌ و بی‌خبرند، و فردای‌ قیامت‌ به‌ كلّی‌ شركشان‌ را انكار خواهند كرد و می‌گویند: ما به‌ شما چنین‌ چیزی‌ نگفته‌ و نخواسته‌ بودیم‌ كه‌ ما را با پروردگار ـ پاک و منزّه‌ ـ برابر و یكسان‌ قرار دهید. ما قبول‌ نداریم‌ و این‌ خودتان‌ هستید كه‌ از خیالات‌ خود پیروی‌ كرده‌اید و ـ به‌ گمان‌ خود ـ ما را شنوا و اجابت‌كننده‌ و نزدیک و آگاه‌ و...می‌دانسته‌اید، ما را با شما هیچ‌ ارتباطی‌ نیست‌! بیخود ما را دوست‌ می‌داشته‌اید! پس‌ از ما دور شوید كه‌ ما دشمنانتان‌ هستیم‌ و از شما كاملاً بیزاریم‌: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤﴾ [فاطر: 14]. «اگر آنها را به‌ فریاد بخوانید، هرگز دعا و صدای‌ شما را نمی‌شنوند و (به‌ فرض‌) اگر هم‌ بشنوند، قدرت‌ پاسخگویی‌ و اجابت‌ به‌ شما را ندارند! و در روز قیامت‌، شرك‌ورزی‌ شما را انكار می‌كنند، و هیچ‌ كس‌ همچون‌ خداوندِ آگاه‌، تو را باخبر نمی‌سازد».

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾ [الأحقاف: 5]. «و چه‌ كسی‌ گمراهتر از آن‌ است‌ كه‌ افرادی‌ را به‌ فریاد بخواند كه‌ (اگر) تا روز قیامت‌ (هم‌ ایشان‌ را صدا بزند) پاسخش‌ نمی‌گویند (و نه‌ تنها جواب‌ نمی‌دهند، بلكه‌ سخنانش‌ را هم‌ نمی‌شنوند) و اصلاً از دعایشان‌ غافل‌ و بی‌خبرند! و هنگامی‌ كه‌ مردم‌ (در روز قیامت‌) جمع‌ می‌شوند، همین‌ به‌ فریادخواسته‌شدگان‌، دشمنان‌ به‌ فریادخواهندگان‌ می‌شوند (و از آنان‌ بیزاری‌ می‌جویند) و عبادتشان‌ را انكار می‌كنند».

﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ ٢٨﴾ [یونس: 28]. «ما روزی‌ همه‌ مردم‌ را گرد می‌آرویم‌ و سپس‌ به‌ كسانی‌ كه‌ شرک ورزیده‌اند می‌گوییم‌: شما و معبودانتان‌ در جای‌ خود بایستید. آنگاه‌ آنها را از هم‌ جدا می‌سازیم‌ و معبودهایشان‌ می‌گویند: شما (تنها به‌ دنبال‌ خیالات‌ و هواهای‌ نفسانی‌ خودتان‌ رفتید و اصلاً) ما را عبادت‌ نكرده‌اید!».

﴿وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ شُرَكَآءَهُمۡ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدۡعُواْ مِن دُونِكَۖ فَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلَ إِنَّكُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٨٦ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوۡمَئِذٍ ٱلسَّلَمَۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٨٧﴾ [النحل: 86-87]. «و هنگامی‌ كه‌ مشركان‌، معبودان‌ خود را می‌بینند (كه‌ در دنیا به‌ خیال‌ خود می‌پرستیدند) می‌گویند: پروردگارا! اینان‌ معبودان‌ ما هستند كه‌ به‌ غیر از تو به‌ فریاد می‌خواندیم‌. معبودان‌ می‌گویند: بی‌گمان‌ شما دروغگویید! (كِی‌ ما از شما خواسته‌ایم‌ كه‌ ما را به‌ فریاد بخوانید و بپرستید؟!). در آن‌ روز همگی‌ در پیشگاه‌ خداوند سر تسلیم‌ فرود می‌آورند و آنچه‌ به‌ هم‌ می‌بافتند، از آنان‌ گم‌ و ناپیدا می‌شود (و می‌فهمند كه‌ معبودانشان‌، صفات‌ خدایی‌ ـ آن‌ گونه‌ كه‌ تصوّر می‌كرده‌اند ـ ندارند)».

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ١٨﴾ [الفرقان: 17-18]. «روزی‌ را كه‌ خداوند همه‌ مشركان‌ را به‌ همراه‌ تمام‌ كسانی‌ كه‌ به‌ جز خدا را می‌پرستیدند، گرد می‌آورد و (به‌ پرستش‌ شدگان‌) می‌گوید: آیا شما این‌ بندگان‌ را گمراه‌ كرده‌اید (و بدیشان‌ دستور داده‌اید كه‌ شما را برای‌ خود برگزینیم‌ (و بپرستیم‌) و لیكن‌، آنان‌ و پدرانشان‌ را (از نعمتها) برخوردار نموده‌ای‌، تا آنجا كه‌ یاد و ذكر (تو و عبادتت‌) را فراموش‌ كرده‌اند و هلاک گشته‌اند!».

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٤٠ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم﴾ [سبأ: 40-41]. «در یک روز خداوند همه‌ آنها را گرد می‌آورد و سپس‌ به‌ فرشتگان‌ می‌فرماید: آیا اینان‌ شما را (به‌ جای‌ من‌) پرستش‌ می‌كرده‌اند؟! می‌گویند: تو پاک و منزّهی‌. (ما به‌ هیچ‌ وجه‌ با این‌ گروه‌ ارتباط‌ نداشته‌ایم‌) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای‌؛ نه‌ آنان‌!»...  نكته‌ای‌ كه‌ در اینجا قابل‌ یادآوری‌ است‌، این‌ است‌ كه‌ از شیوه‌ بیان‌ این‌ آیات‌ ـ و دیگر آیات‌ قرآن‌ ـ روشن‌ می‌شود كه‌ هدف‌ از معبودها، همان‌ فرشتگان‌ و افراد صالح‌ از قبیل‌ انبیاء و اولیاء خدا می‌باشند و اگر مشركان‌، مجسّمه‌ایی‌ از آنان‌ برای‌ یادبودشان‌ درست‌ می‌كرده‌اند، عبادتشان‌ برای‌ آن‌ بتها كه‌ در قالب‌ سنگ‌ بوده‌اند ـ و خود می‌تراشیدند ـ نبوده‌، بلكه‌ برای‌ همین‌ بندگان‌ مقرّب‌ خدا بوده‌ كه‌ معتقد بودند این‌ معبودها، واسطه‌های‌ بین‌ خدا و ایشانند، و به‌ این‌ خاطر آنها را عبادت‌ می‌كنند كه‌ آنها را به‌ خدا نزدیک گردانند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. «كسانی‌ كه‌ جز خدا، یار و یاورانی‌ را بر می‌گیرند (و بدانان‌ تقرّب‌ و توسّل‌ می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان‌ را عبادت‌ نمی‌كنیم‌، مگر بدان‌ خاطر كه‌ ما را به‌ خدا نزدیک گردانند».

سرانجام‌ پشيماني‌ است

قرآن‌ كریم‌ همچنین‌ اشاره‌ می‌كند كه‌: سرانجام‌ پشیمانی‌ است‌! زیرا تمام‌ خیالاتی‌ كه‌ در مورد معبودانشان‌ داشتند و می‌گفتند كه‌ آنان‌ واسطه‌های‌ ما نزد خدایند و ما را به‌ او نزدیک می‌سازند و از آتش‌ دوزخ‌ نجات‌ می‌دهند، برباد می‌روند و پس‌ از اینكه‌ كار از كار گذشته‌ می‌فهمند كه‌ از گمراهان‌ بوده‌اند و هر چه‌ داشتند، خیال‌ و وهم‌ بوده‌ و تنها یار و یاور، تنها منجی‌ و پناه‌دهنده‌، تنها فریادرس‌ و غیاث‌ المستغثین‌، تنها معبود برحق‌، خداست‌ و بس‌: ﴿وَقِيلَ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ لَوۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ يَهۡتَدُونَ ٦٤﴾ [القصص: 64]. «(به‌ پرستش‌كنندگان‌ گول‌خورده‌) گفته‌ می‌شود: معبودان‌ خود را به‌ فریاد خوانید (تا شما را یاری‌ كنند). پس‌ آنها را به‌ فریاد می‌خوانند، ولی‌ پاسخی‌ بدانان‌ نمی‌دهند. (در این‌ هنگام‌) عذاب‌ را می‌بینند و (آرزو می‌كنند) كاش‌! هدایت‌یافته‌ و راهیاب‌ می‌بودند».

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوۡنَهُمۡ قَالُوٓاْ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ﴾ [الأعراف: 37]. «تا آنگاه‌ كه‌ فرستادگان‌ ما (یعنی‌ فرشتگان‌ قبض‌ ارواح‌) به‌ سراغشان‌ می‌آیند تا جانشان‌ را بگیرند. (بدین‌ هنگام‌ بدیشان‌) گفته‌ می‌شود: آن‌ معبودهایی‌ را كه‌ جز خدا به‌ فریاد می‌خواندید، كجایند؟! می‌گویند: (نمی‌دانیم‌!) همگی‌ از ما پنهان‌ و ناپیدا شده‌اند و به‌ ترک ما گفته‌اند. (در اینجاست‌ كه‌) آنان‌ علیه‌ خود گواهی‌ می‌دهند و اعتراف‌ می‌كنند كه‌ كافر بوده‌اند».

﴿وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَتَرَكۡتُم مَّا خَوَّلۡنَٰكُمۡ وَرَآءَ ظُهُورِكُمۡۖ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْۚ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيۡنَكُمۡ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ٩٤﴾ [الأنعام: 94]. «(روز قیامت‌ پروردگار به‌ مردم‌ می‌فرماید: اكنون‌) شما تک و تنها به‌ سوی‌ ما برگشته‌اید، همانگونه‌ كه‌ روز نخست‌ شما را آفریدیم‌ و هر چه‌ به‌ شما داده‌ بودیم‌، از خود به‌ جای‌ گذاشته‌اید (و دست‌ خالی‌ اینجا آمده‌اید) و واسطه‌گرانی‌ را با شما نمی‌بینیم‌ كه‌ گمان‌ می‌بردید (در نزد خدا به‌ فریادتان‌ می‌شتابند و) آنان‌ در (عبادت‌) شما شریک هستند! دیگر پیوند و ارتباط‌ شما گسیخته‌ است‌ و چیزهایی‌ كه‌ گمان‌ می‌بردید (كاری‌ از آنها ساخته‌ است‌) از شما گم‌ و ناپدید گشته‌ است‌».

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥ إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ [البقرة: 165-167]. «برخی‌ از مردم‌ هستند كه‌ غیر از خدا، خداگونه‌هایی‌ برمی‌گزینند و آنان‌ را همچون‌ خدا دوست‌ می‌دارند، و كسانی‌ كه‌ ایمان‌ آورده‌اند، همه‌ محبّتشان‌ برای‌ خداست‌. آنان‌ كه‌ (با شرک ورزیدن‌، به‌ خود) ستم‌ می‌كنند،   كاش‌ می‌شد عذابی‌ را مشاهده‌ كنند كه‌ هنگام‌ (رستاخیز) می‌بینند، قدرت‌ و عظمت‌ و سلطنت‌، همه‌ از آنِ خداست‌ و خدا دارای‌ عذاب‌ سختی‌ است‌! در آن‌ هنگام‌ كه‌ (رستاخیز فرا می‌رسد و پیروان‌ گمراه‌شده‌ از پیروان‌ گمراه‌كننده‌ می‌خواهند كه‌ نجاتشان‌ دهند و سپس‌) رهبران‌ از پیروان‌ خود بیزاری‌ می‌جویند (و نسبت‌ به‌ آنان‌ بیگانگی‌ می‌كنند) و عذاب‌ را مشاهده‌ می‌كنند، و روابط‌ (و پیوندهای‌ محبّت‌ و اطاعتی‌ كه‌ در دنیا داشتند) گسیخته‌ می‌گردد (و دستشان‌ از همه‌ جا و همه‌ كس‌، و از هر واسطه‌ای‌ كوتاه‌ می‌شود و در آن‌ موقع‌ است‌ كه‌) پیروان‌ می‌گویند: كاش‌! بازگشتی‌ (به‌ دنیا) می‌داشتیم‌ تا از آنان‌ بیزاری‌ جوییم‌، همانگونه‌ كه‌ آنان‌ (امروز) از ما بیزاری‌ جستند! این‌ چنین‌ خداوند كردارهایشان‌ را به‌ گونه‌ حسرت‌زا و اندوهبازی‌ نشان‌ ایشان‌ می‌دهد، و (بالاخره‌) آنان‌ هرگز از آتش‌ (دوزخ‌) بیرون‌ نخواهند آمد».

﴿قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ ٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨ وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٩٩ فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١ فَلَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٢﴾ [الشعراء: 96-102]. «آنان‌ (كه‌ معبودهای‌ دروغین‌ را در دنیا می‌پرستیدند) در آنجا (با معبودان‌ خود) به‌ كشمكش‌ و دشمنی‌ می‌پردازند و می‌گویند: به‌ خدا سوگند! ما در گمراهی‌ آشكاری‌ بوده‌ایم‌. آن‌ زمان‌ كه‌ شما را با پروردگار جهانیان‌ (در عبادت‌ و اطاعت‌ و فرمانبرداری‌ و پرستش‌) برابر می‌دانستیم‌، و البته‌ ما را جز گناهكاران‌ (و رؤسا و بزرگان‌ و یاوران‌ شیاطین‌) گمراه‌ نكراده‌اند. (ای‌ وای‌ بر ما! امروز) ما اصلاً واسطه‌گران‌ و شفاعت‌كنندگانی‌ نداریم‌ (و تماماً خیال‌ و گمان‌ بوده‌ است‌!) و هیچ‌ دوست‌ صمیمی‌ و دلسوزی‌ هم‌ نداریم‌ (تا دست‌ كم‌، برای‌ ما گریه‌ای‌ سر دهد!). كاش‌! (به‌ دنیا) برگشتی‌ داشتیم‌ تا ما هم‌ از زمره‌ مؤمنان‌ می‌شدیم‌ (و تنها خدا را می‌پرستیدیم‌)».

خداوند، نزديك‌ و شنواست‌ و به‌ واسطه‌ نياز ندارد

خداوند، دور نیست‌ و محدود به‌ زمان‌ و مكان‌ نمی‌باشد كه‌ بنده‌اش‌ نتواند در هر زمان‌ و مكانی‌ او را به‌ فریاد بخواند، بلكه‌ از خود بنده‌ به‌ او نزدیكتر است‌؛ زیرا خالق‌ و مالكش‌، هموست‌ و از هر كسی‌ به‌ او آگاهتر است‌: ﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملک: 14]. «هان‌! كسی‌ كه‌ خلق‌ می‌كند، می‌داند و او ریزبین‌ و دقیق‌ و آگاه‌ است‌».

﴿وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلۡخَلۡقِ غَٰفِلِين﴾ [المؤمنون: 17]. «و ما هرگز از حال‌ آفریده‌ها، بی‌خبر و غافل‌ نبوده‌ایم»... [ خیانت‌ چشمها و آنچه‌ را در سینه‌ها پنهان‌ است‌، می‌داند].

﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ [غافر: 19]. آیا به‌ راستی‌ خدایی‌ كه‌ خالق‌ انسان‌ است‌ و از همه‌ احوال‌ و نیاتش‌ باخبر است‌ و از رگ‌ گردن‌ به‌ او نزدیكتر است‌، نیازی‌ به‌ واسطه‌ دارد؟!.

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ١٦﴾ [ق: 16]. «ما انسان‌ها را آفریده‌ایم‌ و می‌دانیم‌ كه‌ به‌ خاطرش‌ چه‌ می‌گذرد و چه‌ اندیشه‌ای‌ در سر دارد، و ما از شاهرگ‌ گردن‌ به‌ او نزدیكتریم».

﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُبۡصِرُونَ ٨٥﴾ [الواقعة: 85]. «ما به‌ او از شما نزدیكتریم‌ و لیكن‌ شما نمی‌بینید».

﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمۡ أَيۡنَ مَا كَانُواْۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾ [المجادلة: 7]. «مگر نمی‌دانی‌ كه‌ خداوند هر چه‌ را كه‌ در آسمانها و هر چیز را كه‌ در زمین‌ است‌، می‌داند؟! هیچ‌ سه‌ نفری‌ نیست‌ كه‌ با همدیگر رازگویی‌ كنند و درگوشی‌ حرف‌ بزنند، مگر اینكه‌ خدا چهارمین‌ آنهاست‌، و نه‌ پنج‌ نفری‌ مگر اینكه‌ او ششمین‌ آنهاست‌، و نه‌ كمتر و نه‌ بیشتر از این‌، مگر اینكه‌ خدا با ایشان‌ است‌ هر كجا كه‌ باشند. بعداً خدا در روز قیامت‌، آنان‌ را از چیزهایی‌ كه‌ می‌كرده‌اند آگاه‌ می‌سازد، چرا كه‌ خدا از هر چیزی‌ با خبر و آگاه‌ است»... روایت‌ شده‌ كه‌ مردی‌ نزد رسول‌ خدا ص آمد و پرسید: آیا پروردگار ما نزدیک است‌ تا با او مناجات‌ و نیایش‌ كنیم‌، یا دور است‌ تا صدایش‌ بزنیم‌؟! در پاسخ‌ سؤالش‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: 186]. «و هرگاه‌ بندگانم‌ از تو بپرسند، پس‌ من‌ نزدیكم‌ و دعای‌ دعاكننده‌ را هنگامی‌ كه‌ مرا بخواند، اجابت‌ می‌كنم‌»... شهید سید قطب‌،  در تفسیر این‌ آیه‌ چنین‌ آورده‌ است‌: «اضافه‌ كردن‌ عباد به‌ خود، و پاسخ‌ رویاروی‌ و بدون‌ واسطه‌ خدا بدیشان‌ بدین‌ معنی‌ كه‌ نفرمود: به‌ آنان‌ بگو: من‌ نزدیكم ‌... بلكه‌ خداوند بزرگوار خودش‌ به‌ مجرّد درخواست‌ بندگان‌، پاسخ‌ آنها را عهده‌دار گردید و فرمود: من‌ نزدیک هستم‌ ... و نگفت‌: دعا را می‌شنوم ‌... بلكه‌ در پاسخ‌ دادن‌ به‌ دعا و ندا شتاب‌ به‌ كار برد و فرمود: دعای‌ دعاكننده‌ را هنگامی‌ كه‌ مرا بخواند، اجابت‌ می‌كنم ‌... كار حیرت‌انگیز و آیه‌ شگفت‌آوری‌ است‌! آیه‌ای‌ كه‌ به‌ دل‌ شخص‌ ایماندار، شادابی‌ فرح‌افزا و مهر خوگرانه‌ و خوشنودی‌ آرام‌بخش‌ و اعتماد و یقین‌ می‌بخشد ... و مؤمن‌ با داشتن‌ اینها، در آستان‌ رضایت‌، و جوار شادی‌ و نشاط‌، و پناهگاه‌ امن‌ و امان‌، و قرارگاه‌ محكم‌ و استوار زندگی‌ می‌كند».  متأسّفانه‌ بسیاری‌ از مردم‌ از این‌ حقایق‌ بی‌خبر بوده‌ و توجّهی‌ به‌ آن‌ ندارند، و وقتی‌ آنان‌ به‌ سوی‌ خداوند یكتا و یگانه‌ و بی‌نظیر دعوت‌ می‌شوند، خدا را در یگانگی‌ در «دعا و به‌ فریاد خواندن‌» قبول‌ ندارند، امّا وقتی‌ با او كس‌ دیگری‌ از بندگان‌ خاص‌ و مقرّب‌ درگاهش‌ همراه‌ شود، آنگاه‌ خدا را قبول‌ دارند و می‌گویند: حالا درست‌ شد!! ﴿إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْ﴾ [غافر: 12]. «هر گاه‌ خداوند به‌ تنهایی‌ خوانده‌ شود، كافر می‌شوید و اگر با او شریكی‌ آورده‌ شود، آنگاه‌ ایمان‌ می‌آورید!».

﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٥﴾ [الزمر: 45]. «هنگامی‌ كه‌ نام‌ خداوند به‌ تنهایی‌ و یگانگی‌ برده‌ شود، كسانی‌ كه‌ به‌ آخرت‌ ایمان‌ ندارند، دلهایشان‌ می‌گیرد و بیزار می‌شود، امّا هنگامی‌ كه‌ نام‌ كسانی‌ غیر از او برده‌ می‌شود، ناگهان‌ شاد و خوشحال‌ می‌شوند!»... این‌ آیات‌ می‌گویند: كسانی‌ كه‌ به‌ خدا و قیامت‌ ایمان‌ ندارند، خدا را به‌ تنهایی‌ در هنگام‌ خواندن‌ قبول‌ ندارند و بالعكس‌، با یاد غیر خدا و نام‌ بردنشان‌ شادمان‌ می‌شوند! آیا این‌ افكار و عقیده‌ در این‌ گونه‌ افراد، شرک نیست‌؟! آیا غیر از خدا به‌ فریاد خواندن‌ و یا با خدا كسی‌ را خواندن‌ شرک نیست‌؟! اگر این‌ عقاید شرک نیست‌، پس‌ شرک به‌ خدا كدام‌ است‌؟!.

خلاصه گفتار

پس بدانید خداوند شرک‌ را تنها بر اعراب‌ جاهلی‌ حرام‌ نكرده‌ است‌، بلكه‌ برای‌ غیر اعراب‌ و همة‌ بندگان‌ خدا -در تمام‌ زمانها و مكان‌ها- حرام‌ نموده‌ است‌. پس‌ اینكه‌ می‌گویند: این‌ آیات‌ دربارة‌ اهل‌ جاهلیت‌ پیش‌ از اسلام‌ نازل‌ شده‌ است‌ و تنها خطاب‌ بدانها بوده‌ و به‌ دیگران‌ اختصاص‌ ندارد، این‌ سخن‌ از جهالت‌ و حماقت‌ برخاسته‌ كه‌ ما اصلاً بدان‌ اهمّیتی‌ نمی‌دهیم‌ و برای‌ آن‌ ارزشی‌ هم‌ قائل‌ نیستیم‌ و بیش‌ از این‌ هم‌ بدان‌ نمی‌پردازیم‌! از خداوند می‌خواهیم‌ كه‌ توحید و یگانه‌پرستی را روزیمان‌ گرداند و ما را بر آن‌ بمی‌راند و زندگی‌ و مرگمان‌، با داشتن‌ آن‌ همراه‌ باشد. وما علينا إلا البلاغ...........

مبحث هفتم
 مسح یا غسل وضو؟

در این گفتار اندک سعی می‌شود در مورد وضو مباحثی مطرح گردد. امید است خداوند درک حقیقی عطا نماید. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: 61].

**ترجمۀ اهل سنت:** «ای ایمانداران وقتی بلند می‌شوید به نماز پس بشویید صورت‌های خود را و دست‌های خود را تا آرنج و مسح کنید بر سرهای خود و پا‌ها را تا کلۀ آن (شتالنگ) بشویید و....». [معارف القرآن: ج4/317].

**ترجمۀ اهل تشیع:** «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز برخواستید صورت و دست‌های خود را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا مفصل (برآمدگی پشت پا) مسح کنید و....». [تفسیر نمونه: ج4/284].

بحث اصلی دراین آیه درموردقسم چهارم وضو یعنی بخش ﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾ می‌باشد. در عربی لفظ کعب دو اطلاق دارد: یکی به قسمتی می‌گویند که بند کفش را در آنجا سفت می بندند و دیگری در غسل رجلین که دو استخوان برجسته در دو طرف بند پاهستند که پاشنه گفته می‌شود، که از نظر اهل سنت شستن پا تا این حدود فرض می‌باشد. اما مسئله به اینجا خاتمه نمی‌یابد، در نظر اعراب در این کلمه، حرف «لام» سه قرائت متفاوت دارد:

* 1. رفع لام که ازحسن بصری / بوده وفاقد اعتبار می‌باشد.
	2. نصب وجر لام که هردو سعه متواترند .قرائت نصب لام قراءت نافع، ابن عامر، حفص،کسایی یعقوب است. قراءت جر لام، قرائت ابن کثیر و حمزه و ابوعمر و عاصم می‌باشد. اختلافی که در مورد مسح و غسل رجلین می‌باشد به خاطر اختلاف همین دو قرائت است. امام رازی / از علامه قفال شافعی نقل می‌کند که در تفسیر خود می‌گوید: از ابن عباس و ابن مالک و عکرمه شعبی و امام محمد باقر که واجب در پاها مسح آن است که اهل تشیع قایل به همین می‌باشند. صاحب قول المعانی تمام این قول را مردود می‌داند و می‌گوید علامه قفال شافعی آنهارا بدون حجت نقل کرده‌اند. اهل سنت قرائت نصب را توجیح داد. آن را عطف به ایدیکم می‌داند پس شستن پا را واجب ولی تشیع قرائت جر را لازم و آن را عطف به رؤوسکم می‌دانند و آن را لازم می‌دانند.

دلائل اهل سنت

از دلایل زبان عرب فقط به همبن اکتفا کرده که نصب بر غسل حکم می‌دهد و جر بر مسح که در مورد مسح موزه می‌باشد. دلایلی از اهل سنت در اینجا آورده می‌شود که خود بیان کنندۀ حقیقت است:

1. حدیث صحیح از امام بخاری و امام مسلم می‌باشد که رسول خدا ص قومی را دیدند که به پشت پایشان آب نرسیده بود، ایشان فرمودند هلاکت باد بر پشت پایی که خشک مانده باشد، وضو را کامل کنید. [بخاری: کتاب الوضوء، باب غسل الاعقاب، ص: 165، مسلم :کتاب الطهارة - باب غسل الرجلین بکمالها240].
2. محمدبن حسن صفار از حضرت زید بن علی و از پدرش امام حسین روایت می‌کند که پدرم علی ابن ابی طالب س فرمود: «جلست اتوضا قبل رسول الله فلما غسلت قدمی قال یاعلی خلل اصابع رجلیك» یعنی: «یک مرتبه نشسته وضو می‌گرفتم که آن حضرتص آمدند، وقتی که پاهایم را شستم آنحضرت فرمود ندای علی درمیان انگشتان پا خلال کن». [استبصار:کتاب الطهارة، باب وجوب مسح علی الرجلین حدیث 8 ص29 چاپ بیروت].
3. شریف رضی در نهج البلاغه از حضرت علی حکایت وضوی پیامبر را نقل می‌کند که در آن چنین آمده که آن حضرت ص پاهایشان را می‌شستند.

خلاصۀ گفتار

در پایان بابیانی از علامه ابن بتمیه این موضوع را خاتمه می‌دهم: ایشان می‌فرمایند قسم به خدا کسانی که شهادت داده‌اند که طبق این آیه شستن پا واجب می‌شود بیشتر از کسانی هستند که شهادت داده‌اند که این آیه از قرآن می‌باشد. وما علینا الا البلاغ ...

تمت بالخیر.

التماس دعا

آذر ماه 88

منابع استفاده شده در اين رساله

1. قرآن كریم
2. خلافت و انتخاب (عبدالرحمان سلیمی).
3. بررسی نصوص امامت - شاهراه اتحاد (استاد حیدر علی قلمداران).
4. تحفه اثناعشری (شاه ولی الله دهلوی).
5. سعاده الدارین فی شرح حدیث ثقلین ( عبدالعزیز دهلوی).
6. فاطمه زهرا از خود دفاع می‌كند ( ایوب گنجی)
7. رحلت یا شهادت (جوابیه یورش به خانه وحی)
8. دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب (دكتر محمد بن عبدالله الوهیبی)
9. درسی از ولایت و حدیث ثقلین (آیت الله برقعی قمی)
10. توسل ( فائز ابراهیم محمد)
11. توسل جائز و غیر جائز (عبدالعزیز بن عبدالله الجهنی)
12. اهل بیت از خود دفاع می‌كنند (دكتر حسین موسوی)
13. صحابه را شناختم بدون آنكه اهل بیت را از دست بدهم (مرتضی عسكری كرمانی)
14. شرح عقاید اهل سنت (عبدالملک السعدی)
15. تفسیر نمونه (مکارم شیرازی )
16. تفسیر تبیین الفرقان (علامه شهید مولانا محمد عمر سربازی)
17. استبصار
18. فروع کافی
19. اصول کافی
20. وسائل شیعه
1. - (برای نمونه به کتاب شرح اصول اعتقاد اهل سنت، لالکائی (ت 418ه‍‌) مراجعه نمائید، که نویسنده در آن به عقیده ده نفر از بـزرگان اهل سنت اشاره نموده و آنچه من اشاره نمودم ذکر کرده (10/151 – 186)، دکتر احمد سعد حمدان الغامدی بر این کتاب تحقیق نموده است). [↑](#footnote-ref-1)
2. - صحیح بخاری: کتاب الـمغازی، باب غزوة الحدیبیة، حدیث [4154]، فتح الباری: 7/507 – چاپ ریان. [↑](#footnote-ref-2)
3. - الصواعق الـمحرقة: ص 316. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة: حدیث (2496) صحیح مسلم: 4/1942. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الصارم الـمسلول: 572 – 573؛ ناشر: دارالکتب العلمیة تعلیق: محمد محیی الدین عبدالحمید). [↑](#footnote-ref-5)
6. - الفصل في الـملل والنحل: 4/148. [↑](#footnote-ref-6)
7. - الصارم الـمسلول: 572. [↑](#footnote-ref-7)
8. - البخاری: کتاب: فضائل أصحاب النبی ، باب قول النبی : لو کنت متخذاً خلیلاً، حدیث 3673. و مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سب الصحابة، حدیث: 2541 صحیح مسلم: 4/1967. [↑](#footnote-ref-8)
9. - صحیح البخاری: فتح الباری ح: 3983 و مسلم ح: 2494. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بخاری، ح: (3650) و مسلم، ح: (2535) و این لفظ بخاری است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحیح مسلم: ح: (2531). [↑](#footnote-ref-11)
12. - امام احمد، نسائی وحاکم با سند صحیح و نگا: مشکاة المصابیح: 3/1695. ونگا: مسند امام احمد، تحقیق احمد شاکر: 1/112. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابن ابی‌شیبة: 12/178 وابن أبی عاصم: 2/630 در «السنة» روایت کرده‌اند و طبرانی در الکبیر: 22/85، و أبونعیم در معرفة الصحابة: 1/133، و حافظ ابن حجر در الفتح: 7/5 سند آن را حسن دانسته، و هیثمی در مجمع الزوائد: 10/20، و طبرانی با طرق بسیارى روایت كرده كه یكی از طریقها رجال آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-13)
14. - امام احمد: 4/126 – 127 واصحاب سنن و دارمی این حدیث را روایت کرده‌اند، و جماعتی از محدثین این حدیث را صحیح دانسته‌اند. نگا: جامع العلوم والحکم: ابن رجب حدیث: (38) ص: 387، دارالفرقان، طبع اول 1411ه‍. و نگاه: الإرواء حدیث (2544)، 8/107). [↑](#footnote-ref-14)
15. - الصارم الـمسلول: 561. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الرد علی الرافضة: ص 19. [↑](#footnote-ref-16)
17. -الصارم الـمسلول: 586 – 587. [↑](#footnote-ref-17)
18. - الصارم الـمسلول: ص 586. [↑](#footnote-ref-18)
19. - (الصارم المسلول ص 566، 566. نگا: المحلى 11/414، 415). [↑](#footnote-ref-19)
20. - (تفسیر ابن کثیر: 3/276) نزد آیه 23سوره النور. و در البدایة والنهایة 8/95، دار الكتب العلمیة اجماع علما بر آن است. [↑](#footnote-ref-20)
21. - (المحلی 11/415). [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگا: ابن جریر: 18/ 83 و ابن کثیر: 3/277. [↑](#footnote-ref-22)
23. - البداية والنهایة: 8/95. [↑](#footnote-ref-23)
24. - الشفا 2/1113، نگا: الصواعق الـمحرقة ص 387. والـمحلى: 11/415. [↑](#footnote-ref-24)
25. - الـمستصفى: الغزالی 1/157، و براى توضیح بیشتر نگا: منهج النقد عند المحدثين: الأعظمي: 23-29. [↑](#footnote-ref-25)
26. - الإمامة، أبی‌نعیم 340، 341. و منهاج السنة: 6/207. [↑](#footnote-ref-26)
27. - تحفة العوام طبع نو لكشور ص 5 و 6، علاوه بر دوازده امام، شیعه جناب رسول الله و حضرت فاطمه الزهرا ل را هم معصوم می‌دانند. به این چهارده نفر «چهارده معصوم» گفته می‌شود. شیعیان، تا امام ششم از این دوازده امام اتفاق دارند. در تعیین ائمه پس از او در میان شیعه اختلاف شدیدی وجود دارد و به سبب تعیین آنان، فرقه‌های بی شماری در شیعه، پدیدار شد. الـملل والنحل للشهرستاني: 1/361، تحفه اثنا عشریه و غیره. [↑](#footnote-ref-27)
28. - ابوالحسن سیدنا علی بن ابیطالب المرتضی (..\_ 40 ﻫ) ابو محمد الحسن بن علی الزكی (3 \_ 50 ﻫ) ابو عبدالله الحسین بن علی الشهید (4 \_ 61 ﻫ) ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین (38 \_ 95 ﻫ) ابو جعفر محند بن علی الباقر (57 \_ 114 ﻫ) ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (83 \_ 148 ﻫ) ابو ابراهیم موسی بن جعفر الكاظم (128 \_ 183 ﻫ) ابوالحسن علی موسی الرضا (148 \_ 202 ﻫ) ابوجعفر محمد بن علی الجواد التقی (195 \_ 220 ﻫ) ابوالحسن علی ابن محمد الهادی النقی (212 \_ 253 ﻫ) ابو محمد الحسن ابن علی العسكری (232 \_ 260 ﻫ) ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی (256 \_260 ﻫ) [الإمامة عند الجمهور والفرق الـمختلفة للدكتور علي احمد السالوس: ص 25]. (اما محمد بن حسن عسکری مهدی مزعوم، وجود خارجی ندارد، چون حسن عسکری پسری نداشت). [↑](#footnote-ref-28)
29. - حق اليقين عربى لعبدالله بن شبر، المبحث الخامس في ذكر الـمتاع (علي الصحابه) و فصل في جواب من اعترض علي الاماميه بتعرضهم للصحابه من ص 177 الی 195 والـمبحث السابع في بيان الفتن الواقعه بعد النبي و في حقيقه امر الخلافه و في سبب ارتداد اكثر هذه الامة بعد نبيها ص 213 طبع دارالكتاب الاسلامي – و حق اليقين فارسی از محمد باقر مجلسی از ص 155 تا 278 طبع انتشارات كتابفروشی اسلامیه تهران و كشف اسرار فارسی از خمینی، مخالفت‌های ابوبكر با نص قرآن از ص144 و مخالفت عمر با قرآن خدا از ص 147 و نتیجه سخن ص 150 طبع ایران. [↑](#footnote-ref-29)
30. - تفسیر قرطبی، تفسیر مظهری و غیره. [↑](#footnote-ref-30)
31. - الدر الـمنثور للسيوطي: 2/178 [↑](#footnote-ref-31)
32. - نهج البلاغه: ص 107 طبع دارالكتب العربیة، مصر با اندكی تغییر. [↑](#footnote-ref-32)
33. - در اینجا نقل آن روایت مشهور كه تقریباً در تمام كتاب‌های سیرت، حدیث و تفسیر آمده بیجا نیست كه یهودیی به سیدنا حضرت عمر فاروق گفت: ای امیر المومنین در كتاب الله شما چنان آیه‌ای است كه اگر به ما یهودیان نازل می‌شد روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. سیدنا عمر فاروق پرسید: كدام آیه است؟ آن یهودی این آیه را خواند: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ سیدنا عمر فاروق فرمود: من می‌دانم كه این آیه چه روزی و چه جایی نازل شد. روز عرفه روز جمعه در عرفه نازل شد هنگامی كه حضرت رسول اكرم در میدان عرفات وقوف كرده بودند. (یعنی نزولش در حجة الوداع جمعه بود. روز عرفه بود، میدان عرفات بود. عیدی بزرگ‌تر از این چه می‌تواند باشد؟) (تفسیر قرطبی 6/61 به حواله مسلم شریف، نسائی و دیگر كتب حدیث – نیز مسلم شریف مترجم طبع قرآن محل كراچی 3/976). [↑](#footnote-ref-33)
34. - تفسیر ابن كثیر: 2/13 [↑](#footnote-ref-34)
35. - روح الـمعاني: 6: 61، نصيحه الشيعة از مولانا احتشام الحسن كاندهلوی: ص 547- 598. [↑](#footnote-ref-35)
36. - تفسیر ابن كثیر: 2: 14 [↑](#footnote-ref-36)
37. - البداية والنهاية: 5: 214. [↑](#footnote-ref-37)
38. - تفسیر كبیر: فخر الدین رازی: 11/139. [↑](#footnote-ref-38)
39. - كشف اسرار خمینی ص 164 تا 165، حق الیقین فارسی از محمد باقر مجلسی بحث اثبات امامت علی و حق الیقین عربی از عبدالله شبر ص 139 و غیره. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مسلم شریف: 1/397. [↑](#footnote-ref-40)
41. - تفسیر قرطبی: 6/244 [↑](#footnote-ref-41)
42. - امام رازی تفسیر كبیر: 12/50 [↑](#footnote-ref-42)
43. - علامه آلوسی تفسیر روح الـمعانی: 6/197. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مثلاً علامه ابن تیمیه، ابو داوود سجستانی، ابو حاتم الرازي وغيره، منهاج السنة لابن تيمية: 4/86 والصواعق الـمحرقة لابن حجر هيثمي: ص 42. [↑](#footnote-ref-44)
45. - فتح الباري به شرح صحيح البخاري: 7/74. [↑](#footnote-ref-45)
46. - الصواعق الـمحرقة لابن حجر الهيثمي: ص 42 طبع ملتان. [↑](#footnote-ref-46)
47. - خطبه حجة الوداع و خطبات كریمه دیگر این سفر، سیرت ابن كثیر، خطبات محمدی قسمت پنجم، حجة الوداع الشيخ محمد زكريا الكاندهلوی /. [↑](#footnote-ref-47)
48. - «قال الأصمعي: لم يولد بغدير خم أحد إلى أن يحتلم إلا أن يتحول منها، وغدير خم موضع بالجحفة، مرقات شرح مشكوة 6/21». [↑](#footnote-ref-48)
49. - السيرة النبوية لابن كثير: 4/414 طبع دار إحیاء التراث العربي، نیز أصح السير و دیگر كتب سیرت و حجة الوداع الشيخ محمد زكريا الكاندهلوی ص 193. [↑](#footnote-ref-49)
50. - به حواله بخاری و البداية والنهاية لابن كثير: 5/104 جامع ترمذی باب مناقب علی و مسند احمد به روایت عمران بن حصین 4/437، 5/347، 5/350، 5/351، 5/356 و 358 به روایت بریدة الأسلمی. [↑](#footnote-ref-50)
51. - محمد بن اسحاق و بیهقی به نقل از البداية والنهاية: 5: 105 [↑](#footnote-ref-51)
52. - اسناد جيد علی شرط النسائي به حواله بيهقي – البداية والنهاية: 5: 105. [↑](#footnote-ref-52)
53. - البداية والنهاية: 5/106. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ترمذی به حواله جامع الاصول: 8/652. [↑](#footnote-ref-54)
55. - كتاب الـمغازی للقوادی: 3/1080 طبع موسسه الاعلمی بیروت. [↑](#footnote-ref-55)
56. - بیجا نخواهد بود اگر در اینجا مقوله معروف امام مشهور اهل سنت ابوحنیفه / تكرار شود: «أن تفضل الشيخين وتحب الختنين» یعنی همراه با اعتقاد به فضیلت شیخین محبت با دو داماد (عثمان و علی ب نیز ضروری است. [↑](#footnote-ref-56)
57. - مسلم شریف، به حواله سابق [↑](#footnote-ref-57)
58. - نسائی: 5/45، مسند احمد: 3/17 و 26 [↑](#footnote-ref-58)
59. - موطا امام مالک باب «النهي عن القول في القدر»، مولانا محمد زكریا در بحثى بر سند این حدیث و دیگر روایات می‌فرماید: «قال الزرقاوي بلاغه صحيح كما قال ابن عيينه و قد أخرجه ابن عبدالبر من حديث كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف عن أبيه عن جده وقال في التجويد هذا حديث محفوظ مشهور عن النبي ص عند اهل العلم شهره يكاد يستغني بها عن الاسناد، وقد ذكرناه مسنداً في كتاب التمهيد قلت وذكر الحديث صاحب الـمشكوه عن مالك مرسلاً كما في الـموطا اوجز الـمسالك ج 14 ص 100». [↑](#footnote-ref-59)
60. - «قد رواه الحاكم في الـمستدرك: عن ابن عباس و عن ابي هريره و أقره الذهبى باسناده عن ابي هريرة» راجع الـمستدرك: 1/93 طبع حیدرآباد دكن، 1334 هـ والجامع الصغير مع شرحه فيض القدير: 3/240 و اوجز الـمسالك: 14/100 و حديث الثقلين وفقهه للدكتور على احمد السالوس: ص 9. [↑](#footnote-ref-60)
61. - تفسیر معارف القرآن از محمد ادریس كاند هلوی ج 5 ص 495. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مشكوه الـمصابيح، باب مناقب اهل بيت النبي (مرقات ج 11 ص 370). [↑](#footnote-ref-62)
63. - إكمال اكمال الـمعلم به شرح صحيح الإمام مسلم 6: 226 نیز تفسیر مظهری عربی 7/341. [↑](#footnote-ref-63)
64. - جامع الترمذي به نقل از مشكوة: (مرقاة 11/407). [↑](#footnote-ref-64)
65. - «قال الترمذي: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لاَ نَعْرِفُهُ إِلاَّ مِنْ حَدِيثِ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ و قال عبدالرحمن الـمباركفوري في شرح الترمذي: فان مداره (اي استدلال الشيعة) على صحة زياده لفظ بعدي وكونها صحيحة محفوظة قابلة للاحتجاج، والأمر ليس كذلك فإنها قد تفرد بها جعفر بن سليمان وهو شيعى بل هو غال في التشيع، كان إذا ذكر معاوية شتمه وإذا ذكر عليا قعد يبكي… فإذا هو رافضي مثل العمار… و اما كونه شيعيا فهو بالاتفاق… والظاهر أن زيادة بعدي في هذا الحديث من وهم هذين الشيعين ويؤيده أن الإمام احمد روي في مسنده هذا الحديث من عدة طرق ليست محفوظة بل هي مردودة… و قال الحافظ ابن تيمية في منهاج السنة: و كذلك قوله: هو ولي كل مومن بعدي كذب على رسول الله بل هو في حياته وبعد مماته ولي كل مومن، وليه في الـمحيا والـممات فالولاية التى هي ضد العداوة لا تخص بزمان وأما الولاية التي هي الإمارة فيقال فيها والي كل مؤمن بعدي كما يقال في صلاة الجنازة إذا اجتمع الولي والوالي قدم الوالي في قول الأكثر وقيل: يقدم الولي، وقول القائل على ولي كل مومن بعدي كلام يمتنع نسبته إلي النبي فإنه إن أراد الـموالات لم يحتج أن يقول بعدى وإن أراد الإمارة كان ينبغي أن يقول وآل على ولي كل مومن». انتهى – تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي ج 4 ص 325، 327 – طبع بیروت. [↑](#footnote-ref-65)
66. - در این روایت لفظ «بعد از من» اضافه یک شیعه غالی است. امام ترمذی / بعد از بیان روایت، این راوی شیعه را معرفی كرده است. (ترمذی 5/296 طبع دار الفكر بیروت) و نیز امام ابن تیمیه / و دیگر تمام شراح حدیث اضافه این لفظ «بعد از من» را غلط و تصرف راوی شیعه قرار می‌دهند. بنابراین، الفاظ ابتدایی این روایت با توجه به روایات دیگر درست هم باشد باز هم در این روایت، اضافه «بعد از من» نزد محدثین درست نیست. (به حاشیه عربی گذشته نگاه كنید كه در آن دلایل نیز مذكور است) بنده به عرض می‌رساندم كه این اضافه درست باشد یا نه اما از این حدیث استدلال شیعه بر عقیده امامت و خلافت بلافصل علی اصلاً به هیچ نحوی درست نیست. چنانكه به خوانندگان ان شاء الله واضح خواهد شد. محمود عفی الله عنه. [↑](#footnote-ref-66)
67. - بخارى به حواله مشكوة، مرقات المفاتيح 7: 56 تا 57 [↑](#footnote-ref-67)
68. - درباره این صحیفه نیز (صحیفه علی ) شیعیان، حرفهای عجیب و بی‌سر و تهی مشهور كرده‌اند. (مثلاً: قرآن در آن با ترتیب نزولی اصل خود نوشته شده بود) در حالیكه این صحیفه علی مجموعه‌ای از احادیث نبوی ص بود. چنانكه «الصحيفة الصادق» عبدالله بن عمرو بن العاص ب، «صحیفه جابر» جابر بن عبدالله «الصحيفة الصحيحة» ابوهریره، مجموعه‌هایی از احادیث نبوی بودند و در حضرت علی فدیه، قصاص، حقوق ذمیان، ولاء و معاهدات درج شده بود. طبق رأی برخی از محققین، علی در این صحیفه خویش، دستور مدینه و خطبه حجة الوداع را هم محفوظ نگه داشته بود.

شش جا در صحیح بخاری ذكر صحیفه علی به میان آمده است و در هر جا وضاحت شده كه این، مجموعه‌ای از احادیث نبوی بود. مثلاً الفاظ روایت كتاب الجهاد 1/451 این است: «ما عندنا شئ إلا كتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي ». یعنی: «پیش ما هیچی نیست جز كتاب الله (قرآن) و صحیفه‌ای كه از رسول اكرم منقول است». جهت تفصیل مراجعه كنید. كتابت حدیث در عهد رسالت و عهد صحابه از مفتی محمد رفیع عثمانی (مد ظله العالی) از ص 77 تا 79 طبع كراچی، مقدمه صحیفه همام بن منبه از جناب دكتر حمید الله ص 40 طبع حیدرآباد دكن. [↑](#footnote-ref-68)
69. - صحیح مسلم به حواله مرقات شرح مشكوة: 8/112 [↑](#footnote-ref-69)
70. - ترمذی، نسائی به حواله مرقات شرح مشكوة: 7/323 [↑](#footnote-ref-70)
71. - مفردات القرآن راغب: ص 555 عربی طبع نورمحمد كراچی [↑](#footnote-ref-71)
72. - النهاية في غريب الحديث والاثر: 5: 228 مطبوعه موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم - ایران [↑](#footnote-ref-72)
73. - ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-73)
74. - ذكره العلامه ابن حجر الهيثمی الشافعی عن ابي نعيم، في الصواعق الـمحرقه (ص 48)، و ذكره ايضاً محب الدين الخطيب في حاشية العواصم من القواصم (ص 168)، ناقلا عن الحافظ البيهقي والحافظ ابن عساكر، ونقله العلامه آلوسي في روح الـمعانی (6/195)، عن أبي نعيم. قلت: ذكر الحافظ ابن عساكر في التاريخ الكبير وقال: رواه البيهقي من طرق متعدده في بعضها زيادة وفي بعضها نقصان والـمعني واحد. (التاريخ الكبير طبع روضه الشام: 4/166). [↑](#footnote-ref-74)
75. - به‌ نقل‌ از یحیی‌ بن‌ آدم‌ قرشی‌ در «خراج‌» ص‌ 35. [↑](#footnote-ref-75)
76. - الـمغازي‌: ج‌ 2، ص‌ 707. [↑](#footnote-ref-76)
77. - زندگانی‌ فاطمه‌ زهراء، نصیر پور، ص‌ 82. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ابو داود: ح‌ 2967. مشكاة المصابیح‌: ح‌ 4062. [↑](#footnote-ref-78)
79. - صفیه‌: آنچه‌ امام‌ قبل‌ از تقسیم‌ كردن‌ غنائم‌ برای‌ خود برگزیند. [↑](#footnote-ref-79)
80. - فی‌ء: غنیمت‌ و خراج‌، آنچه‌ كه‌ از دشمن‌ بدون‌ جنگ‌ و از طریق‌ تسلیم‌ و یا مصالحه‌ و عقد پیمان‌ گرفته‌ شود، اعم‌ از زمین‌ یا اموال‌. (فرهنگ‌ عمید). [↑](#footnote-ref-80)
81. - ابو داود: ح‌ 2972. مشكاة المصابیح‌: ح‌ 4063. [↑](#footnote-ref-81)
82. - فتوح‌ البلدان‌: ص‌ 44 و 45. [↑](#footnote-ref-82)
83. - سنن ترمذی: ح 3812، آلبانی می گوید که این حدیث ضعیف است. (تصحیح کننده). [↑](#footnote-ref-83)
84. - تحفه‌ی‌ اثنا عشریه‌: ج‌ 2، ص‌ 556 ـ 555. [↑](#footnote-ref-84)
85. - بخاری‌: كتاب‌ الـمغازي‌، قصة بني‌ النضير و كتاب‌ الخمس‌. أشعة اللمعات‌: ج‌3، ص‌ 479-477. [↑](#footnote-ref-85)
86. - تحفهء اثنا عشرية ‌: ج‌ 2، ص‌ 556. [↑](#footnote-ref-86)
87. - جهت‌ تفصیل‌ بیشتر رجوع‌ كنید به‌ تحفهء‌ اثنا عشریة: ج‌ 2، ص‌ 562 ـ 559. [↑](#footnote-ref-87)
88. - زندگانی‌ فاطمه‌ زهرا، نصیرپور: ص‌ 83. [↑](#footnote-ref-88)
89. - تحفه‌: ج‌2، ص‌ 563 ـ 562. [↑](#footnote-ref-89)
90. - أشعة اللـمعات‌: ج‌ 3، ص‌ 479. [↑](#footnote-ref-90)
91. - تحفه‌: ج‌ 2، ص‌ 565 به‌ نقل‌ از منهاج‌ السالكين‌. [↑](#footnote-ref-91)
92. - رحماء بینهم‌: ج‌ 2، ص‌ 213. [↑](#footnote-ref-92)
93. - جمهرة أنساب‌ العرب‌: 38 ـ 37، چاپ‌ مصر. [↑](#footnote-ref-93)
94. - البدایة والنهایة: ج‌7، ص‌ 157. [↑](#footnote-ref-94)
95. - الـمنتظم‌ في‌ تاريخ‌ الأمم‌ والـملوك‌: ج‌4، ص‌ 131. [↑](#footnote-ref-95)
96. - الكامل‌ في‌ التاريخ‌: ج‌ 2، ص‌ 450. [↑](#footnote-ref-96)
97. - الإصابة في‌ تمييز الصحابة: ج‌ 2، ص‌ 468. [↑](#footnote-ref-97)
98. - محمد ابراهیم‌ آیتی‌، مترجم‌ «تاریخ‌ یعقوبی‌» در مقدمه‌ تاریخ‌ یعقوبی‌ می‌گوید: «واضح‌ جد یعقوبی‌ چنانكه‌ دانسته‌ شد از شیعیان‌ فداكار اهل‌ بیت‌ بوده‌ و جان‌ خود را بر سر این‌ كار نهاده‌ است‌، و در شیعه‌ بودن‌ یعقوبی‌ نیز شبهه‌ای‌ نیست‌ و مواردی‌ از تاریخ‌ و جغرافیای‌ وی‌ بر این‌ مطلب‌ گواه‌ است‌» تاریخ‌ یعقوبی‌: ج‌1، ص‌ (20- 19). [↑](#footnote-ref-98)
99. - افسانه‌ی‌ شهادت‌ فاطمه‌ی‌ زهراء، عبدالعزیز نعمانی‌ به‌ نقل‌ از تاریخ‌ یعقوبی‌، ترجمه‌ محمد ابراهیم‌ آیتی‌: ج‌2، ص‌: 35. [↑](#footnote-ref-99)
100. - عبدالحمید بن‌ هبة الله بن‌ محمد المدائنی‌، معروف‌ به‌ ابن‌ أبی‌الحدید. ( 586 ﻫ- 655 ﻫ). ابن‌كثیر وی‌ را شیعه‌ی‌ غالی‌ می‌داند، البداية والنهاية: 233/13، و در «دائرة الـمعارف‌ بزرگ‌ اسلامی‌ چنین‌ آمده‌: «وی‌ در اصول‌ معتزلی‌ و در فروع‌ شافعی‌ بود و گفته‌ شده‌ است‌ كه‌ مشربی‌ میان‌ تسنن‌ و تشیع‌ برگزیده‌ بود». دائرة المعارف‌ بزرگ‌ اسلامی: 641/2. [↑](#footnote-ref-100)
101. - افسانه‌ی‌ شهادت‌، نعمانی‌ به‌ نقل‌ از شرح‌ نهج‌البلاغه‌ ابن‌ ابی‌الحدید: ج‌ 19، ص‌ 351. [↑](#footnote-ref-101)
102. - افسانه‌ی‌ شهادت‌، نعمانی‌ به‌ نقل‌ از صحيح‌ الكافي‌: ج‌3، ص‌ 122-121. [↑](#footnote-ref-102)
103. - حر عاملی‌، محمدبن‌ حسن‌، وسائل‌ الشيعة إلي‌ تحصيل‌ مسائل‌ الشرعية: ج‌ 15، ص‌ 457 كتاب‌ الطلاق‌، باب‌ عدم‌ ثبوت‌ السكني‌ والنفقة، دار إحياء التراث‌ العربي‌، بيروت‌. [↑](#footnote-ref-103)
104. - طوسی‌، ابوجعفر، محمدبن‌ حسن‌، الاستبصار فيما اختلف‌ من‌ الأخبار: ج‌3، ص‌ 352، شماره‌ی‌ حدیث‌ (1258) و (1257)، دارالكتب‌ الاسلامية تهران‌، بازار سلطاني‌ 1390 ﻫ. ق‌. [↑](#footnote-ref-104)
105. - طوسی‌، ابوجعفر، محمدبن‌ حسن‌، الاستبصار فيما اختلف‌ من‌ الأخبار: ج‌3، ص‌ 352، شماره‌ی‌ حدیث‌ (1258) و (1257)، دارالكتب‌ الاسلامية تهران‌، بازار سلطانی‌ 1390 ﻫ. ق‌. [↑](#footnote-ref-105)
106. - كلینی‌، محمدبن‌ يعقوب‌، الفروع‌ من‌ الكافي‌: ج‌5، ص‌ 346 كتاب‌ النكاح‌، باب‌ تزويج‌ ام‌كلثوم‌، دارالكتب‌ الإسلامية، 1362 ﻫ. ش‌، تهران‌. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نجفی‌، محمد حسن‌، جواهر الكلام‌ في‌ شرح‌ شرائع‌ الإسلام‌: ج‌ 32، صص‌ 280 -279 كتاب‌ الطلاق‌، الفصل‌ الخامس‌ في‌ عدة الوفاء، دار إحياء التراث‌ العربي‌ 1981 م‌. [↑](#footnote-ref-107)
108. - افسانه‌ی‌ شهادت‌، نعمانی‌ به‌ نقل‌ از تهذيب‌ الأحكام‌ في‌ شرح‌ الـمقنعة: ج‌9، ص‌ 362، شماره‌ی‌ حدیث‌ (1295). [↑](#footnote-ref-108)
109. - افسانه‌ی‌ شهادت‌، نعمانی‌ به‌ نقل‌ از فرهنگ‌ نامه‌ی‌ كودكان‌ و نوجوانان‌: ج‌3، ص‌ 324. [↑](#footnote-ref-109)
110. - تحفة‌ اثنا عشرية‌: ج‌ 2، ص‌ 593 ـ 590. [↑](#footnote-ref-110)
111. - این‌ فصل‌ به‌ طور كامل‌ از مقاله‌ی‌ استاد عزیز و ارجمند جناب‌ مولوی‌ عبدالعزیز نعمانی‌، مدرّس‌ دارالعلوم‌ زاهدان‌، نقل‌ می‌شود كه‌ پیشتر در مجله‌ی‌ ندای‌ اسلام‌، شماره‌ سوم‌، سال‌ اول‌ منتشر شده‌ بود. [↑](#footnote-ref-111)
112. - الـملل‌ والنحل‌: ج‌1، ص‌ 71. [↑](#footnote-ref-112)
113. - شرح‌ نهج‌ البلاغه‌ ابن‌ ابي‌الحديد: ج‌20، ص‌ 34. [↑](#footnote-ref-113)
114. - تاريخ‌ اليعقوبي‌: ج‌2، ص‌ 126. [↑](#footnote-ref-114)
115. - الإمامة والسياسة: ج‌1، ص‌ 12. [↑](#footnote-ref-115)
116. - الأعلام‌ قاموس‌ التراجم‌: ج‌ 4، ص‌ 137. [↑](#footnote-ref-116)
117. - الشنتناوي‌، احمد، زكی‌ خورشید، ابراهیم‌، دائرة المعارف‌ الإسلامية ج‌ 1، ص‌: 262، دارالـمعرفة، بیروت‌. [↑](#footnote-ref-117)
118. - الاحتجاج‌: ج‌ 1، ص‌ 83. [↑](#footnote-ref-118)
119. - جلاء العيون‌: ص‌ 144. [↑](#footnote-ref-119)
120. - تشیع‌ در مسیر تاریخ‌، 57 . [↑](#footnote-ref-120)
121. - شرح‌ نهج‌البلاغه‌ ابن‌ابی‌الحدید: ج‌2، ص‌ 60.

افسانه‌ی‌ شهادت‌ فاطمه‌، عبدالعزیز نعمانی‌، ندای‌ اسلام‌، شماره‌ سوم‌، سال‌ اول‌. [↑](#footnote-ref-121)